

گره های کور

در مذهب شیعه

نویسنده:

عبد الله حیدری

بسم الله الرحمن الرحيم

سخن آغاز

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على رسوله محمد و على آله و صحبه أجمعين و بعد:

خواننده گرامی! خداوند منان را سپاسگذارم که توفیق داد هدیه ارزشمند دیگری خدمت شما تقدیم کنم، شکی ندارم که برای انسانهای عاقل و هدفمند هدیه ای بهتر از کتاب نیست، اینکه محتوای کتاب با ذوق خواننده موافق باشد یا نه، بستگی به روحیه هر خواننده دارد، اما کسانی که به فرهنگ و اندیشه و اصلاح طلبی دینی علاقه مند باشند این موضوع برای شان مهم نیست. مهم این است که شما با چنین انگیزه ای کتاب را دوست دارید و با کتاب انس می گیرید، کتاب خستگی شما را رفع می کند، درد شما را تسکین می دهد، دلهره شما را بر طرف می کند، در یک جمله کتاب خواندن و با کتاب مأنوس بودن کار انسانهای بزرگ است.

رشد اندیشه:

انسان از لحاظ فکر و اندیشه نیز روز به روز رشد می کند و بزرگ می شود و عینا مثل اینکه سن انسان بالا می رود و هر روز پخته تر و متین تر و قوی تر می شود فکر و اندیشه او نیز هر روز بالنده تر و توانا تر می شود، با این تفاوت که در پرتو اسلام خالص، فکر و اندیشه انسان مانند جسم او پیری و فرسودگی ندارد.

اساسا انسانهای بزرگ توقف نمی شناسند، همواره رو به ترقی اند، همچنان پرواز شان اوج می گیرد و به سوی هدف در تکاپو هستند، انسانهای

بزرگ از فکر مخالف و اندیشه حریف ترس و هراس ندارند، سلاح عقل و سپر دانش در تمام عرصه ها بعد از توفیق خداوند از آنان حمایت می کند، منطق و برهان و استدلال و حلاجی یافته های دینی و فرهنگی همچنان راه را فراسوی آینده برویشان می گشاید، چشم انداز رشد و ترقی و سعادت برای اینگونه انسانها تیره و تاریک نیست، این قبیل انسانها چنان توانا و نیرومند هستند که تمام لحظات زندگی برایشان تفکر و اندیشه و پیشرفت و پیروزی است، شکست نمی شناسند، به شکست فکر نمی کنند، از موانعی که قطعاً بر سر راهشان وجود دارد، ترس و واهمه ندارند.

گذشت از حسود:

شاید دوستان نادان بیش از دشمنان سعی کنند در عزم و اراده و رشد و ترقی اینگونه افراد مانع ایجاد کنند، خیلی ها تلاش می کنند در دیوار فولادین عزم و اراده این مردان بزرگ رخنه بوجود آورند، چه بسا از روی حسادت چشم دیدن رشد و ترقی آنها را ندارند، اما آنها با همت بلند و صبر و حوصله، هر روز گامهای قوی تری بر می دارند، هر روز نگاهشان نافذ تر، اندیشه شان پخته تر، افق دیدشان گسترده تر و آرمانهای متعالی شان درخشنده تر می شود، شما هم اگر از این نوع انسانها هستید، از هیچ قدرت و مانعی ترس و هراس نداشته باشید، و مطمئن باشید که روزی درهای پیروزی و سعادت به روی شما گشوده خواهد شد، روزی به آرمان و هدف خود خواهید رسید، روزی بدخواهان شما چاره ای جز تسلیم در برابر عزم و اراده فولادین شما نخواهند داشت، پس گذشت داشته باشید و حق بدهید که به شما حسودی کنند.

آزادی عقیده:

اینکه شما را از آشنایی و نزدیک شدن با دیگران باز می دارند، خیلی طبیعی است چون می ترسند بازارشان کساد شود، شاید مطمئن هستند که اصلی بودن، مرغوب بودن، پایدار بودن، و نفیس بودن کالای حریف نیرومند مشتری هایشان را جلب خواهد کرد، و شما بعد از آشنا شدن با کالای نفیس رقیب نیرومند دیگر به کالای پر زرق و برق اما قلابی آنها توجهی نخواهید کرد و به هیچ قیمتی آنرا نخواهید خرید، کدام انسان عاقل حاضر است برنز را به قیمت طلا بخرد؟! پس بازار حریف را کساد کردن فن و حرفه همه جو فروشان در پهنای بستر تاریخ بوده و خواهد بود!

اگر چنین نیست پس باید مردم را در انتخاب اندیشه و عقیده آزاد بگذارند، هرکس هرچه دوست داشت انتخاب کند اما نه، مشاوران ظاهرا مجانی و دلالان حرفه ای، یکسره بغل گوش شما خواهند گفت: آقا ما خیرخواه شمایم! شما نمی فهمید! شما اینها را نمی شناسید! ما می فهمیم! ما تجربه داریم! اینها خیلی خطرناکند!

وهم زدگی:

آری برای چنین مواقعی در هر زمان مارکها و برجسب هایی آماده دارند، که تصور میکنند وقتی این مارک و برجسپ را به پیشانی کسی چسپاندند دیگر مردم به او نزدیک نمی شوند، مثل اینکه گفته شود فلانی «ایدز» دارد! چه کسی حاضر است به این مریض خطرناک نزدیک شود؟! یعنی وهم ایجاد کردن، که طبعا هر کس ممکن است دچار وهم زدگی شود مگر انسانهای عاقل و زیرک که هیچ حرفی را بی دلیل و بدون تحقیق نمی پذیرند.

قرنهاست که روی این مسئله کارشده، و به این نتیجه رسیده اند که انسان از لحاظ روانشناسی یک سری خصوصیات دارد، نکات ضعف و نکات

قوت، از بارزترین نکات ضعف انسان این است که اگر وهم زده شد کنترلش مشکل است، مثل گوسفندی که از گرگ واهمه داشته باشد حالا اگر چوپان هم برای کمک به او نزدیک شود از او فرار می کند به گمان اینکه گرگ آمده است!.

در مطب ابن سینا:

گفته می شود در زمان ابن سینا دانشمند و طبیب معروف ایرانی مریضی را آوردند که در شکمش ماری جای گرفته بود! این مریض بیچاره که سالها از وجود مار در شکمش! رنج می برد، چنان ضعیف و افتاده شده بود که توانایی حرف زدن هم نداشت و فقط در انتظار مرگ لحظه شماری می کرد، ابن سینا پس از معاینه و شنیدن درد دل مریض، همراهانش را پرخاش کرد که چرا این مریض را دیر آوردید! مار نزدیک است که او را خفه کند! باید او را عمل کنم، فردا همین وقت او را جراحی خواهم کرد، طی این مهلت ابن سینا ماری پیدا کرد و در طشتی زیر تخت آماده گذاشت فردا مریض آمد و وارد اتاق عمل شد، طبیب او را بیهوش کرد و ساعتی بعد که بیهوش آمد طشت را جلو کشید و گفت ببین! تو با این مار چطور زنده مانده ای؟! مریض وهم زده نفس راحتی کشید و گفت: دست شما درد نکند احساس می کنم سبک شده ام! این وهم زدگی یکی از بارزترین نقاط ضعف انسان است.

بهای و هابی شد!:

امروز در میدان رقابت عقاید و افکار و اندیشه بزرگترین وهمی که عموم مسلمانان را از آن ترسانده می شود، ازدهای خطرناک وهابیت است، کسانی

مصلحت دارند که در باره خطر این اژدها تبلیغ کنند، و مردم را از آن بترسانند دهها سال است که در باره خطر وهابیت گفته و نوشته شده اند و این بازی ادامه دارد.

چند سال پیش مطلبی نوشته بودم و در بعضی سایتها پخش شد که آنزمان به دلائلی نتوانستم ادامه دهم. تیتزش این بود: وهابیت چیست؟ و وهابی کیست؟ داستان بقال بهایی را نوشته بودم که روضه خوان محل برای اینکه بقال بیچاره حق خودش را از او خواسته بود سر منبر اعلان کرد که بقال بهایی وهابی شده است! بازارش کساد شد! ناچار به پای روضه خوان افتاد و گفت: غلط کردم هرچه ببری نوش جان! حلالم کن، روز بعد اعلان کرد که این بقال وهابی را ارشاد کردیم توبه کرد، و مثل اول بهایی شد! مردم خوشحال شدند و در معامله را با او باز کردند! پس تعجب نکنید اگر شنیدید که فلانی وهابی است؟ حالا این وهابیت چیست و وهابی کیست بماند برای بعد.

وهابی های بزرگ:

ما نمونه هایی از وهابیان بزرگ سراغ داریم که تعجب خواهید کرد که در عمق جامعه تشیع چگونه هر کس از این مترسک به نفع خودش استفاده کرده و میکند! وقتی علاوه از شخصیت های معروف و روشنفکران صاحب نامی مانند اسدالله خرقانی (تهران) و شریعت سنگلجی (تهران) و آیت الله برقی (قم) و آیت الله علی أصغر بنابی (تبریز) حیدر علی قلمداران (قم) و غیره بعضی تئوریسین های تشیع مانند شریعتی و مطهری و طالقانی و آیت

الله منتظری و حتی آیت الله خمینی!!! وهابی باشند دیگه بقیه چه ملامتند؟!!!^۱.

تاریخ دعوت:

مترسک سازی در تاریخ بشر عمر طولانی دارد برای حمایت و دفاع از باورهای اجتماعی که چه بسا ممکن است نقطه مقابل دین باشند حامیان و وارثان این باورها هر نواندیش و اصلاح طلبی را مارک و چسب می زنند و از او مترسکی می سازند که خودیها هم جرأت نزدیک شدن به او را نداشته باشند، قرآن کریم پراست از این نمونه ها، داستانهای پیامبران علیهم السلام که خداوند آنها را احسن القصص خوانده از این بر چسب ها و تهمتها فراوان دارد قوم و امت هر پیامبری وقتی خواستند در راه دعوت توحید سنگ اندازی کنند تهمت های جور و واجوری به آن پیامبر الهی چسبانند، سلطه جویی، قدرت طلبی، جن زدگی، سحر، شاعری، فقر، سادگی، دیوانگی، وغیره تهمت های رایجی بوده که در هر عصر و زمان پیامبران الهی را به آن نسبت می دادند، خودشان می دانستند که این تهمت ها بی پایه است اما از آنجاییکه تصمیم داشتند از خرافات و مزخرفات و موهومات ضد عقل و ضد فطرت در جامعه که در تاریکی جهل و گمراهی و نبود هادی رشد کرده بود دفاع کنند لذا تهمت و افتراء می ساختند و سعی می کردند که مردم را وهم زده کرده و از اطراف داعی و هادی دور کنند به گمان اینکه برای همیشه خواهند توانست جلو فکر و اندیشه را بگیرند، و جامعه را در انحراف و جهل نگه دارند.

^۱ - جریانهای سیاسی - مذهبی قبل از انقلاب چاپ چهارم نشر مرکز اسناد انقلاب اسلامی ص ۳۶۸ و ۹ و چاپ ششم اعتماد قم ص ۷۴۳.

پیشینه وهابیت:

این مقدمه طبعاً جای بسط و توضیح نیست اما ناگزیر اشاره می‌کنم که در تاریخ دوجنبش وهابیت وجود دارد یکی متعلق به قرن دوم هجری است و دیگری به قرن دوازدهم، حرکت وهبی یا وهابی کهن منسوب به عبدالوهاب بن عبدالرحمن بن رستم اباضی خارجی (متوفی ۱۹۷ هـ ق) یک حرکت انحرافی بوده است در حالیکه وهابیت معاصر یک حرکت اصلاحی در درون اهل سنت و مذهب حنبلی است، اینکه چرا وهابیت اینقدر خطرناک جلوه کرده می‌تواند علل و اسباب مختلفی داشته باشد.

چرایی خطر وهابیت:

۱- به دلیل اینکه عقاید و افکار وهابیت در قرن دوم مخالف اهل سنت بوده علمای اهل سنت از آن زمان به بعد هرگاه مناسبتی پیش آمده علیه عقاید وهابیت رستمی مغربی فتوا صادر کرده اند.

۲- از اواخر قرن دوازده و اوایل قرن سیزده هجری که استعمار انگلیس از بیداری اسلام سخت بیمناک بود وقتی دعوت اصلاحی محمد بن عبدالوهاب (۱۲۰۶-۱۱۱۵ هـ ق) در صدد اصلاح و پاکسازی اسلام از خرافات و بدعتها آغاز به کار کرد، ابتداء دعوت او منسوب به خودش یعنی محمدی معروف شد اما بعدها جیره خواران خان نعمت استعمار وقتی با حرکت وهابی مغرب در قرن دوم آشنا شدند، و موج نفرت و انزجار مسلمانان و فتاوی متعدد علمای اهل سنت را در باره آن حرکت مشاهده کردند، تصمیم گرفتند که حرکت اصلاحی محمدی را هم وهابی بنامند.

۳- از آنجایی که حرکت اصلاحی محمدی به رهبری محمد بن عبدالوهاب پس از قرن‌ها جمود و تحجر در جهان اسلام در کنار سایر حرکت‌های اصلاحی اظهار وجود کرد و بویژه در مسائل حساس و عوام‌پسندی مانند بدعات قبور و گنبد و بارگاه شروع به فعالیت نمود طبعاً واکنش تند عوام را به دنبال داشت که از هر رسانه‌ای مؤثرتر عمل می‌کند.

۴- عدم وجود علمای همفکر و رسانه‌ای مؤثر در آغاز از یک سوء و تبلیغات منفی و گسترده شریف غالب استاندار عثمانی‌ها در مکه مکرمه علیه این حرکت که هم پیمان آل سعود یعنی دولت رقیب شریف غالب بود از سوی دیگر موج سوء ظن علیه محمد بن عبدالوهاب و حرکت اصلاحی‌اش را برانگیخت و علماء که در بدو امر از حقیقت این حرکت اطلاعی نداشتند واکنشهایی منفی نشان دادند که البته بعدها علمای اهل سنت دیدگاهشان را در این زمینه اصلاح کردند اما بدخواهان حرکت از موضع‌گیری‌های اولیه علیه این حرکت سوء استفاده کردند.

۵- چنانکه عرض شد اقدامات عملی این حرکت در تغییر منکر بویژه در خراب کردن قبرها و گنبدها و بارگاههایی که خلاف سنت ساخته شده و اینک به مراکز خرافات و بدعات و احیاناً شرک تبدیل شده بودند، از سوی شیعیان اثناعشری که علاقه فوق‌العاده‌ای به این پدیده‌ها دارند واکنش‌های شدیدتری در پی داشت، عمق اختلافات شیعیان با اهل سنت از یک سو و تخریب گنبد و بارگاهها (بویژه در بقیع و عراق که شیعیان خود را وارث این گنبد و بارگاهها می‌دانستند!) و امروزه کماکان خود را وارث این قبور منسوب به اهل بیت علیهم السلام می‌دانند!) از سوی دیگر بهانه اساسی دست‌کسانی داد که دنبال سوژه بودند، پس از سقیفه و فدک و کربلا که

خیلی از عمرشان گذشته بود اینکه سوژه جدیدی پیدا شد و علاوه از اهل سنت دشمن جدیدی هم شناسایی شد که اسمش وهابیت است.^۲

مانع اصلی وحدت:

پس با توجه به طرح تئورسین ها و نظریه پردازان تشیع صلح و آشتی با هر دشمنی ممکن است جز وهابیت!، البته منافع استراتژی و مصالح مختلف گاهی از شدت این خصومت کاسته و علی الظاهر چشم اندازی و لو تاریک و مبهم جهت آشتی در افق روابط شیعه و سنی ترسیم کرده است اما متأسفانه عمق این خصومت (با اهل سنت و البته در پوشش وهابیت) و قوت تأثیر تئورسین های مذهبی به حدی قوی است که در عمل هیچگونه پیشرفتی حاصل نمی شود.

تظاهر به وحدت و شعار تقریب و کنفرانسهای یکطرفه وحدت و تقیه تاکتیکی، در مقابل حوزه و دانشگاهای مسخر حوزه، و مراکز علمی، و رسانه های قالب بندی شده در جهت تحقق اهداف برنامه شیعه گری، و سایتها و شبکه های ماهواره ای از قبیل سلام و سحر و کوثر و اهل بیت و غیره که نه تنها در جهت وحدت گامی بر نمی دارند بلکه در عوض همه این رجز خوانی وحدت را یک کار سبک و بیهوده می دانند، در واقع هم در برابر آنهمه موج گسترده شیعه گری و فراتر از آن، این شیعه گری و چند مهره سوخته آنرا به رخ عوام کشیدن و از رسانه ها پخش کردن، خود بیانگر این حقیقت است.

^۲ - در تهیه این بخش از محتوای کتاب تصحیح خطاً تاریخی حول الوهابیة از دکتر سعد الشویعر و منابع مختلف دیگر استفاده شده است.

وحدت یا شیعه گری؟!:

شکی نیست که ادعاهای کاذب وحدت در راستای طرح گسترده شیعه کردن جامعه اهل سنت در سراسر جهان در نهایت به نفع برنامه ریزان این طرح بوده و خواهد بود، بنابر این در بین تئوریسین و مدیران برنامه شیعه گری در نحوه اداره برنامه «وحدت» و «شیعه گری» به عنوان دو عنصر متضاد اختلاف نظر شدید وجود دارد. البته اختلاف در هدف و استراتژی نیست!، فقط در نحوه اداره است!، که مبادا از سناریوی وحدت سوء استفاده شود! و بعضی هنرمندان و کارمندانی که قرار است فقط نقش وحدت خواهی را بازی کنند فراموش کنند که تابع سناریو هستند و گمان کنند خودشان هستند. طبق این برنامه حتی اگر کسانی از طرف مقابل باور کردند که وحدتی در کار است و خواستند گامی بر دارند نباید ابتکار عمل را به آنها سپرد، مثلا کنفرانس وحدت دوحه در محرم ۱۴۲۸هـ از دید مدیران و برنامه ریزان شیعه گری، نزدیک بود ابتکار عمل را از آنها بگیرد! و در سطح جهانی چنین مطرح شود که اهل سنت خواستار وحدت امت اسلامی هستند!، لذا بلافاصله آجیر خطر کشیده شد و شخصیت‌های میانه روی مانند دکتر قرضاوی و وهبة الزحیلی و محمد علی صابونی و غیره که تا قبل از محرم ۱۴۲۸هـ نه تنها وهابی نبودند که میانه‌رو و داعی جدی وحدت و مهمان افتخاری کنفرانس‌های وحدت و تقریب بودند، وهابی و تندرو شناخته شدند! و از گردونه و حتی از لیست مجمع تقریب آقای تسخیری خارج شدند. پس چنین وحدتی از دید آنان مطلوب است!!.

همین دیروز (اردیبهشت ۸۷) بود که آقای رفسنجانی در افتتاح ۲۱ کنفرانس وحدت و تقریب می فرمود: باید از غلو و افراط در شخصیت‌های

دینی یعنی امامان شیعه! و از سب و اهانت به مقدسات مذاهب اسلامی دیگر که قرن‌ها از زمان آنها گذشته پرهیز کرد! شعار خوبی است اما نتیجه چیست؟!.

در هر صورت عرض می‌کردیم که مترسک‌سازی در تاریخ عمر طولانی دارد و بازار حریف را کساد کردن و با تهمت و دروغ و افتراء، شخصیت و فکر و عقیده‌ای را کوچک جلوه دادن، هنر کسانی است که با بضاعت مزجاء و قلابی می‌خواهند خویش را مقدس و قهرمان و دیگران را منحرف و ناقص معرفی کنند!.

صفوی منش و وحدت؟!:

در همین راستا ملاحظه می‌کنید که وقتی یکی از روحانیون صفوی منش و تفرقه افکن که در این اواخر از شبکه بدنام و تکفیری سلام بذر کینه و تفرقه می‌پاشد و ابولؤلؤ مجوسی (قاتل خلیفه راشد عمر فاروق رضی الله عنه) را صحابی می‌خواند و بدترین اهانت‌ها و حتی تکفیرها را به صحابه پیامبر صلی الله علیه وسلم روا می‌دارد وقتی با پرفسور احمد الغامدی نویسنده توانای این کتاب می‌نشیند و با سوء استفاده از کرم و مهمان‌نوازی او به خانه اش می‌رود و نان و نمکش را می‌خورد می‌بینیم اولاً بدون اجازه!! در کنارش می‌ایستد و (توسط پسر از همه جا بیخبر میزبانش!) عکس می‌گیرد! ثانیاً بدون اجازه و مخفیانه با استفاده از سیستم اطلاعاتی صدایش را ضبط می‌کند و بطور گزینشی هرجایی که به نفعش هست در سایتش پخش می‌کند!.

و عجیب اینکه با همه این مسائل در همه جا او را وهابی معرفی می‌کند!! تا اینکه مبادا کسی به عنوان یک پرفسور دانشگاه ام القری مکه مکرمه

افکارش را بخواند و از او متأثر شود، طبیعی است وقتی صفوی منش ها و همفکرانشان برای رونق بازار خویش شریعتی و مطهری و طالقانی و منتظری و حتی خود آقای خمینی را وهابی معرفی می کنند پرفسور غامدی که وهابی هست، که هست، صحبت از این نیست که طبق فلان تعریف و قاعده فلانی وهابی است یا خیر؟ هدف ایجاد وهم و دلهره در دل عموم است که مبادا به اعتراف این آقا خود حوزه هم تلفات بدهد!

تلفات حوزه!:

همین چندی پیش بود که از یک جلسه خصوصی ایشان توسط شاگردان محبوس در حصار افکار کلیشه ای او و سایر همفکرانش مقطع فیلمی منتشر شد که از قول آقای ربانی می گفت: اخیراً من در سفر عمره ای که روحانی کاروان روحانیون بوده ام سی نفر روحانی تلفات داده ام! که بدست وهابی ها شکار شده اند! و با اینکه هر روز برایشان کلاس داشته ایم و روشنگری می کردیم به تعبیر ایشان سی نفرشان با وهابی ها «لول می خورده اند»!

پس این است سبب تهمت زدن و هر روشنفکر رقیبی را وهابی خواندن! تا اینکه مبادا کسی شکار شود! و خدای نکرده! آمار تلفات بالا برود!

حالا این روحیه و منطق با روحیه و منطق وحدت و تقریب چگونه می تواند سازگار باشد؟! روحیه اخوت و صداقت در کجا می تواند جا پیدا کند؟! شیعه کردن هزاران جوان اهل سنت از کشورهای مختلف در حوزه ها و دانشگاههای مدعیان وحدت کجایش با وحدت انطباق دارد؟ اهل سنت در طول تاریخ فراتر از ادعای وحدت با گذشت و سعه صدر بی نظیری عمل کرده اند، نه تنها مسلمانان شیعه که حتی مسیحیان و یهودیان را در کشور

هایشان تحمل کرده اند، و خواهند کرد چون دین و عقیده شان چنین دستور می دهد.

استراتژی جدید:

پس تبلیغات مغرضانه و مارک و برچسب زدن و مترسک ساختن و عقاید حقه اهل سنت را زیر نام هیولای وهابیت که جز در تخیل کینه پروران و مترسک سازان وجود خارجی ندارد کوبیدن و در پشت دیوار عریان وحدت و تقریب پنهان شدن جز آب به آسیاب دشمن ریختن نیست و جز تأمین منافع دشمنان اسلام سودی ندارد، امروز گویا یک استراتژی ثابت وجود دارد و با تمام قوت و امکانات از آن حمایت می شود.

خلاصه این استراتژی این است که:

ما با اهل سنت برادریم خطری که اسلام و شیعه و اهل سنت را تهدید

می کند وهابیت است!.

این تابلو و شعار است اما در تفصیل چی؟:

جز چند نفر همه صحابه مرتد شدند!، ابولؤلؤ صحابی بزرگوار است!، لعن و نفرین از قرآن ثابت است! و ثواب مضاعف دارد! وهابی ها کافر و تکفیری هستند!، و حکم قتل شیعه را صادر می کنند! از شرک و بدعت و توسل و شفاعت و زیارت قبور و غیره نام بردن، و در برابر برنامه های تکفیر صحابه و کشتار اهل سنت، و شعارهای ضد و نقیض وحدت و تقریب واکنش نشان دادن و در نشستها و کنفرانسهای نمایشی وحدت شرکت نکردن نشانه وهابی بودن است و...

دیدگاه اهل سنت:

به عنوان یک پیرو مذهب اهل سنت و آشنا با دیدگاه علمای اهل سنت و روش و منش آنان عرض می‌کنم که ما اهل سنت با تمام مذاهب و مکاتب فقهی به شمول مذهب حنبلی و به اصطلاح شما وهابیت:

اصولا با تکفیر مخالفیم. قتل هر انسان بیگناهی را و لو اینکه غیر مسلمان باشد حرام می‌دانیم، چه رسد به مسلمان قطع نظر از اینکه چه مذهبی داشته باشد. انفجار هایی که به نام دین در بین مردم بیگناه در هر جای جهان انجام می‌گیرد چه در مسجد چه در بازار چه در جمع اهل سنت و چه در جمع شیعیان همه را حرام و نادرست می‌دانیم. تکفیر مسلمان چه شیعه و چه سنی را حرام می‌دانیم، مگر اینکه کسی اصل مسلمی از دین را انکار کند. اینکه بعضی‌ها از زبان اهل سنت به دروغ نقل می‌کنند که هر کس یک شیعه بکشد به بهشت می‌رود! دروغ و افتراء محض است. علمای اهل سنت کشتن هیچ انسانی را به صرف داشتن فلان عقیده حتی اگر یهودی و نصرانی باشد جایز نمی‌دانند، اینها تبلیغات کسانی است که در لباس اسلام بر علیه اسلام کار می‌کنند. اهل سنت خواهان وحدت حقیقی و همزیستی مسالمت آمیز هستند، و به هیچ عنوان و تحت هیچ شرایطی جنگ و خونریزی را در میان مسلمانان جایز نمی‌دانند، اختلاف نظر و حتی طرح مسائل اختلافی طبیعی است.

دیدگاه یکدیگر را خواندن و با آن آشنا شدن و از راه بحث و گفتگوی سالم و دوستانه اختلافات را کمرنگ کردن تنها راه رسیدن به وحدت حقیقی و بهترین وسیله برای نا امید کردن دشمنان اسلام است.

شهد شاهد من أهله:

پس شما با اهل سنت سر و کار دارید و نه وهابیت، حتی اگر اهل سنت با شما در مسائل اعتقادی اختلاف داشته باشند که قطعاً دارند به صرف داشتن چنین اختلافی وهابی نمی شوند و حتی اگر آنها را وهابی فرض کنید علمای شما معتقدند که: «امروز وهابیون به دو شاخه تقسیم شده اند: ۱- سلفی های متعصب.....»

۲- وهابی های معتدل و روشنفکر که اهل منطق و گفتمان و «حوار» هستند، به افکار سایر اندیشمندان احترام می گذارند و با دیگر مسلمانان به گفتگوی دوستانه می نشینند. نه فرمان قتل کسی را صادر می کنند، نه مسلمانی را مشرک و کافر می شمردند، و نه حکم به اباحه اموال و أعراض می دهند و روز به روز طرفداران بیشتری پیدا می کنند. و این طلیعه مبارکی است برای جهان اسلام که آثارش در کتابهایی که اخیراً در حجاز منتشر شده و در جراید و مناظره های تلویزیونی آنجا مشاهده می شود».^۳

پس به امید اینکه ما از گروه دوم باشیم و طرفداران مان روز به روز بیشتر شوند و برای جهان اسلام طلیعه مبارکی باشیم. و کتاب ما نیز جزو کتابهای این طلیعه مبارک باشد.

در باره این کتاب:

^۳- از مقدمه کتاب (وهابیت بر سر دوراهی) آیت الله ناصر مکارم شیرازی. از سایت خود ایشان:

http://www.makaremshirazi.org/books/persian/vahabiyat/001.htm#_Lnk2 پنجشنبه ۱۹

اصل این کتاب متنی بود که به درخواست نویسنده آن اقدام به ترجمه کردم اما بنا بر بعضی شروط غیر علمی که ما آنرا با منهج علمی و آزاد خود مناسب نمی دانستیم با نویسنده محترم کنار نیامدیم و بنابراین مجبور شدم ثمره تلاش و زحمت فراوانی را که کشیده بودم با یک سری اضافات و تعدیلات به شکل تألیف مستقلی خدمت شما سروران تقدیم کنم از همه دوستانی که در شکل گیری این کتاب تشویق و همکاری کرده اند ممنون و سپاسگذارم و برای همگی از خداوند منان اجر و پاداش فراوان می طلبم همچنانکه در لابلای کتاب ملاحظه می کنید هدف ما از نوشتن این کتاب زمینه سازی برای ایجاد وحدت واقعی بین امت اسلامی است و نقل و نقد عقاید شیعه خدای نکرده به معنای اهانت به مذهب مذکور و پیروان آن نیست.

و اسم گره های کور در مذهب شیعه برای این کتاب تقریباً اسمی با مسماست که ما امیدواریم عقلای شیعه با این گره های کور و زنگ زده نه از در انکار که از در باز کردن آن با عقل و وژدان پیش آیند. «شیعه در دادگاه عقل و وژدان» نام کتاب دیگر ماست که انشاءالله بزودی در دسترس شما بزرگواران قرار خواهد گرفت.

چنانچه دوستانی در باره محتوای کتاب و مسائل ذی ربط خواستند تماس بگیرند یا نقص و خللی مشاهده کردند یا انتقاد و پیشنهادی داشتند با کمال میل حاضریم به پرسشهای عزیزان پاسخ دهیم.

البته یادآوری این نکته لازم است که به دلیل گرفتاری های کاری و شتاب سرشار از لطف برادران عزیز در کتابخانه عقیده فرصت نشد بخشی از مطالب را اکنون اضافه کنم که انشاءالله بزودی انجام خواهد شد و در ضمن

نواقصی نیز وجود دارد که امیدوارم دوستان لطف کنند و با قبول زحمت
حتما همکاری لازم را مبذول دارند چه در تصحیح متن و چه در یادآوری
خلأهای موجود.

التماس دعای خیر دارم.

عبدالله حیدری

Haidari11@gmail.com

بیستم مرداد ماه ۱۳۸۸ شمسی

گره های کور

در مذهب شیعه

نویسنده:

عبد الله حیدری

بسم الله الرحمن الرحيم

سخن آغاز

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على رسوله محمد و على آله و صحبه أجمعين و بعد:

خواننده گرامی! خداوند منان را سپاسگذارم که توفیق داد هدیه ارزشمند دیگری خدمت شما تقدیم کنم، شکی ندارم که برای انسانهای عاقل و هدفمند هدیه ای بهتر از کتاب نیست، اینکه محتوای کتاب با ذوق خواننده موافق باشد یا نه، بستگی به روحیه هر خواننده دارد، اما کسانی که به فرهنگ و اندیشه و اصلاح طلبی دینی علاقه مند باشند این موضوع برای شان مهم نیست. مهم این است که شما با چنین انگیزه ای کتاب را دوست دارید و با کتاب انس می گیرید، کتاب خستگی شما را رفع می کند، درد شما را تسکین می دهد، دلهره شما را بر طرف می کند، در یک جمله کتاب خواندن و با کتاب مأنوس بودن کار انسانهای بزرگ است.

رشد اندیشه:

انسان از لحاظ فکر و اندیشه نیز روز به روز رشد می کند و بزرگ می شود و عینا مثل اینکه سن انسان بالا می رود و هر روز پخته تر و متین تر و قوی تر می شود فکر و اندیشه او نیز هر روز بالنده تر و توانا تر می شود، با این تفاوت که در پرتو اسلام خالص، فکر و اندیشه انسان مانند جسم او پیری و فرسودگی ندارد.

اساسا انسانهای بزرگ توقف نمی شناسند، همواره رو به ترقی اند، همچنان پرواز شان اوج می گیرد و به سوی هدف در تکاپو هستند، انسانهای

بزرگ از فکر مخالف و اندیشه حریف ترس و هراس ندارند، سلاح عقل و سپر دانش در تمام عرصه ها بعد از توفیق خداوند از آنان حمایت می کند، منطق و برهان و استدلال و حلاجی یافته های دینی و فرهنگی همچنان راه را فراسوی آینده برویشان می گشاید، چشم انداز رشد و ترقی و سعادت برای اینگونه انسانها تیره و تاریک نیست، این قبیل انسانها چنان توانا و نیرومند هستند که تمام لحظات زندگی برایشان تفکر و اندیشه و پیشرفت و پیروزی است، شکست نمی شناسند، به شکست فکر نمی کنند، از موانعی که قطعاً بر سر راهشان وجود دارد، ترس و واهمه ندارند.

گذشت از حسود:

شاید دوستان نادان بیش از دشمنان سعی کنند در عزم و اراده و رشد و ترقی اینگونه افراد مانع ایجاد کنند، خیلی ها تلاش می کنند در دیوار فولادین عزم و اراده این مردان بزرگ رخنه بوجود آورند، چه بسا از روی حسادت چشم دیدن رشد و ترقی آنها را ندارند، اما آنها با همت بلند و صبر و حوصله، هر روز گامهای قوی تری بر می دارند، هر روز نگاهشان نافذ تر، اندیشه شان پخته تر، افق دیدشان گسترده تر و آرمانهای متعالی شان درخشنده تر می شود، شما هم اگر از این نوع انسانها هستید، از هیچ قدرت و مانعی ترس و هراس نداشته باشید، و مطمئن باشید که روزی درهای پیروزی و سعادت به روی شما گشوده خواهد شد، روزی به آرمان و هدف خود خواهید رسید، روزی بدخواهان شما چاره ای جز تسلیم در برابر عزم و اراده فولادین شما نخواهند داشت، پس گذشت داشته باشید و حق بدهید که به شما حسودی کنند.

آزادی عقیده:

اینکه شما را از آشنایی و نزدیک شدن با دیگران باز می دارند، خیلی طبیعی است چون می ترسند بازارشان کساد شود، شاید مطمئن هستند که اصلی بودن، مرغوب بودن، پایدار بودن، و نفیس بودن کالای حریف نیرومند مشتری هایشان را جلب خواهد کرد، و شما بعد از آشنا شدن با کالای نفیس رقیب نیرومند دیگر به کالای پر زرق و برق اما قلابی آنها توجهی نخواهید کرد و به هیچ قیمتی آنرا نخواهید خرید، کدام انسان عاقل حاضر است برنز را به قیمت طلا بخرد؟! پس بازار حریف را کساد کردن فن و حرفه همه جو فروشان در پهنای بستر تاریخ بوده و خواهد بود!

اگر چنین نیست پس باید مردم را در انتخاب اندیشه و عقیده آزاد بگذارند، هرکس هرچه دوست داشت انتخاب کند اما نه، مشاوران ظاهرا مجانی و دلالتان حرفه ای، یکسره بغل گوش شما خواهند گفت: آقا ما خیرخواه شمایم! شما نمی فهمید! شما اینها را نمی شناسید! ما می فهمیم! ما تجربه داریم! اینها خیلی خطرناکند!

وهم زدگی:

آری برای چنین مواقعی در هر زمان مارکها و برجسب هایی آماده دارند، که تصور میکنند وقتی این مارک و برجسپ را به پیشانی کسی چسپاندند دیگر مردم به او نزدیک نمی شوند، مثل اینکه گفته شود فلانی «ایدز» دارد! چه کسی حاضر است به این مریض خطرناک نزدیک شود؟! یعنی وهم ایجاد کردن، که طبعا هر کس ممکن است دچار وهم زدگی شود مگر انسانهای عاقل و زیرک که هیچ حرفی را بی دلیل و بدون تحقیق نمی پذیرند.

قرنهاست که روی این مسئله کارشده، و به این نتیجه رسیده اند که انسان از لحاظ روانشناسی یک سری خصوصیات دارد، نکات ضعف و نکات

قوت، از بارزترین نکات ضعف انسان این است که اگر وهم زده شد کنترلش مشکل است، مثل گوسفندی که از گرگ واهمه داشته باشد حالا اگر چوپان هم برای کمک به او نزدیک شود از او فرار می کند به گمان اینکه گرگ آمده است!.

در مطب ابن سینا:

گفته می شود در زمان ابن سینا دانشمند و طبیب معروف ایرانی مریضی را آوردند که در شکمش ماری جای گرفته بود! این مریض بیچاره که سالها از وجود مار در شکمش! رنج می برد، چنان ضعیف و افتاده شده بود که توانایی حرف زدن هم نداشت و فقط در انتظار مرگ لحظه شماری می کرد، ابن سینا پس از معاینه و شنیدن درد دل مریض، همراهانش را پرخاش کرد که چرا این مریض را دیر آوردید! مار نزدیک است که او را خفه کند! باید او را عمل کنم، فردا همین وقت او را جراحی خواهم کرد، طی این مهلت ابن سینا ماری پیدا کرد و در طشتی زیر تخت آماده گذاشت فردا مریض آمد و وارد اتاق عمل شد، طبیب او را بیهوش کرد و ساعتی بعد که بیهوش آمد طشت را جلو کشید و گفت ببین! تو با این مار چطور زنده مانده ای؟! مریض وهم زده نفس راحتی کشید و گفت: دست شما درد نکند احساس می کنم سبک شده ام! این وهم زدگی یکی از بارزترین نقاط ضعف انسان است.

بهای و هابی شد!:

امروز در میدان رقابت عقاید و افکار و اندیشه بزرگترین وهمی که عموم مسلمانان را از آن ترسانده می شود، ازدهای خطرناک وهابیت است، کسانی

مصلحت دارند که در باره خطر این اژدها تبلیغ کنند، و مردم را از آن بترسانند دهها سال است که در باره خطر وهابیت گفته و نوشته شده اند و این بازی ادامه دارد.

چند سال پیش مطلبی نوشته بودم و در بعضی سایتها پخش شد که آنزمان به دلائلی نتوانستم ادامه دهم. تیتزش این بود: وهابیت چیست؟ و وهابی کیست؟ داستان بقال بهایی را نوشته بودم که روضه خوان محل برای اینکه بقال بیچاره حق خودش را از او خواسته بود سر منبر اعلان کرد که بقال بهایی وهابی شده است! بازارش کساد شد! ناچار به پای روضه خوان افتاد و گفت: غلط کردم هرچه ببری نوش جان! حلالم کن، روز بعد اعلان کرد که این بقال وهابی را ارشاد کردیم توبه کرد، و مثل اول بهایی شد! مردم خوشحال شدند و در معامله را با او باز کردند! پس تعجب نکنید اگر شنیدید که فلانی وهابی است؟ حالا این وهابیت چیست و وهابی کیست بماند برای بعد.

وهابی های بزرگ:

ما نمونه هایی از وهابیان بزرگ سراغ داریم که تعجب خواهید کرد که در عمق جامعه تشیع چگونه هر کس از این مترسک به نفع خودش استفاده کرده و میکند! وقتی علاوه از شخصیت های معروف و روشنفکران صاحب نامی مانند اسدالله خرقانی (تهران) و شریعت سنگلجی (تهران) و آیت الله برقی (قم) و آیت الله علی اصغر بنابی (تبریز) حیدر علی قلمداران (قم) و غیره بعضی تئوریسین های تشیع مانند شریعتی و مطهری و طالقانی و آیت

الله منتظری و حتی آیت الله خمینی!!! وهابی باشند دیگه بقیه چه ملامتند؟!!!^۱.

تاریخ دعوت:

مترسک سازی در تاریخ بشر عمر طولانی دارد برای حمایت و دفاع از باورهای اجتماعی که چه بسا ممکن است نقطه مقابل دین باشند حامیان و وارثان این باورها هر نواندیش و اصلاح طلبی را مارک و چسب می زنند و از او مترسکی می سازند که خودیها هم جرأت نزدیک شدن به او را نداشته باشند، قرآن کریم پراست از این نمونه ها، داستانهای پیامبران علیهم السلام که خداوند آنها را احسن القصص خوانده از این بر چسب ها و تهمتها فراوان دارد قوم و امت هر پیامبری وقتی خواستند در راه دعوت توحید سنگ اندازی کنند تهمت های جور و واجوری به آن پیامبر الهی چسبانند، سلطه جویی، قدرت طلبی، جن زدگی، سحر، شاعری، فقر، سادگی، دیوانگی، وغیره تهمت های رایجی بوده که در هر عصر و زمان پیامبران الهی را به آن نسبت می دادند، خودشان می دانستند که این تهمت ها بی پایه است اما از آنجاییکه تصمیم داشتند از خرافات و مزخرفات و موهومات ضد عقل و ضد فطرت در جامعه که در تاریکی جهل و گمراهی و نبود هادی رشد کرده بود دفاع کنند لذا تهمت و افتراء می ساختند و سعی می کردند که مردم را وهم زده کرده و از اطراف داعی و هادی دور کنند به گمان اینکه برای همیشه خواهند توانست جلو فکر و اندیشه را بگیرند، و جامعه را در انحراف و جهل نگه دارند.

^۱ - جریانهای سیاسی - مذهبی قبل از انقلاب چاپ چهارم نشر مرکز اسناد انقلاب اسلامی ص ۳۶۸ و ۹ و چاپ ششم اعتماد قم ص ۷۴۳.

پیشینه وهابیت:

این مقدمه طبعاً جای بسط و توضیح نیست اما ناگزیر اشاره می‌کنم که در تاریخ دوجنبش وهابیت وجود دارد یکی متعلق به قرن دوم هجری است و دیگری به قرن دوازدهم، حرکت وهبی یا وهابی کهن منسوب به عبدالوهاب بن عبدالرحمن بن رستم اباضی خارجی (متوفی ۱۹۷ هـ ق) یک حرکت انحرافی بوده است در حالیکه وهابیت معاصر یک حرکت اصلاحی در درون اهل سنت و مذهب حنبلی است، اینکه چرا وهابیت اینقدر خطرناک جلوه کرده می‌تواند علل و اسباب مختلفی داشته باشد.

چرایی خطر وهابیت:

۱- به دلیل اینکه عقاید و افکار وهابیت در قرن دوم مخالف اهل سنت بوده علمای اهل سنت از آن زمان به بعد هرگاه مناسبتی پیش آمده علیه عقاید وهابیت رستمی مغربی فتوا صادر کرده اند.

۲- از اواخر قرن دوازده و اوایل قرن سیزده هجری که استعمار انگلیس از بیداری اسلام سخت بیمناک بود وقتی دعوت اصلاحی محمد بن عبدالوهاب (۱۲۰۶-۱۱۱۵ هـ ق) در صدد اصلاح و پاکسازی اسلام از خرافات و بدعتها آغاز به کار کرد، ابتداء دعوت او منسوب به خودش یعنی محمدی معروف شد اما بعدها جیره خواران خان نعمت استعمار وقتی با حرکت وهابی مغرب در قرن دوم آشنا شدند، و موج نفرت و انزجار مسلمانان و فتاوی متعدد علمای اهل سنت را در باره آن حرکت مشاهده کردند، تصمیم گرفتند که حرکت اصلاحی محمدی را هم وهابی بنامند.

۳- از آنجایی که حرکت اصلاحی محمدی به رهبری محمد بن عبدالوهاب پس از قرن‌ها جمود و تحجر در جهان اسلام در کنار سایر حرکت‌های اصلاحی اظهار وجود کرد و بویژه در مسائل حساس و عوام‌پسندی مانند بدعات قبور و گنبد و بارگاه شروع به فعالیت نمود طبعاً واکنش تند عوام را به دنبال داشت که از هر رسانه‌ای مؤثرتر عمل می‌کند.

۴- عدم وجود علمای همفکر و رسانه‌ای مؤثر در آغاز از یک سوء و تبلیغات منفی و گسترده شریف غالب استاندار عثمانی‌ها در مکه مکرمه علیه این حرکت که هم پیمان آل سعود یعنی دولت رقیب شریف غالب بود از سوی دیگر موج سوء ظن علیه محمد بن عبدالوهاب و حرکت اصلاحی‌اش را برانگیخت و علماء که در بدو امر از حقیقت این حرکت اطلاعی نداشتند واکنشهایی منفی نشان دادند که البته بعدها علمای اهل سنت دیدگاهشان را در این زمینه اصلاح کردند اما بدخواهان حرکت از موضع‌گیری‌های اولیه علیه این حرکت سوء استفاده کردند.

۵- چنانکه عرض شد اقدامات عملی این حرکت در تغییر منکر بویژه در خراب کردن قبرها و گنبدها و بارگاههایی که خلاف سنت ساخته شده و اینک به مراکز خرافات و بدعات و احیاناً شرک تبدیل شده بودند، از سوی شیعیان اثناعشری که علاقه فوق‌العاده‌ای به این پدیده‌ها دارند واکنش‌های شدیدتری در پی داشت، عمق اختلافات شیعیان با اهل سنت از یک سو و تخریب گنبد و بارگاهها (بویژه در بقیع و عراق که شیعیان خود را وارث این گنبد و بارگاهها می‌دانستند!) و امروزه کماکان خود را وارث این قبور منسوب به اهل بیت علیهم السلام می‌دانند!) از سوی دیگر بهانه اساسی دست‌کسانی داد که دنبال سوژه بودند، پس از سقیفه و فدک و کربلا که

خیلی از عمرشان گذشته بود اینکه سوژه جدیدی پیدا شد و علاوه از اهل سنت دشمن جدیدی هم شناسایی شد که اسمش وهابیت است.^۲

مانع اصلی وحدت:

پس با توجه به طرح تئورسین ها و نظریه پردازان تشیع صلح و آشتی با هر دشمنی ممکن است جز وهابیت!، البته منافع استراتژی و مصالح مختلف گاهی از شدت این خصومت کاسته و علی الظاهر چشم اندازی و لو تاریک و مبهم جهت آشتی در افق روابط شیعه و سنی ترسیم کرده است اما متأسفانه عمق این خصومت (با اهل سنت و البته در پوشش وهابیت) و قوت تأثیر تئورسین های مذهبی به حدی قوی است که در عمل هیچگونه پیشرفتی حاصل نمی شود.

تظاهر به وحدت و شعار تقریب و کنفرانسهای یکطرفه وحدت و تقیه تاکتیکی، در مقابل حوزه و دانشگاهای مسخر حوزه، و مراکز علمی، و رسانه های قالب بندی شده در جهت تحقق اهداف برنامه شیعه گری، و سایتها و شبکه های ماهواره ای از قبیل سلام و سحر و کوثر و اهل بیت و غیره که نه تنها در جهت وحدت گامی بر نمی دارند بلکه در عوض همه این رجز خوانی وحدت را یک کار سبک و بیهوده می دانند، در واقع هم در برابر آنهمه موج گسترده شیعه گری و فراتر از آن، این شیعه گری و چند مهره سوخته آنرا به رخ عوام کشیدن و از رسانه ها پخش کردن، خود بیانگر این حقیقت است.

^۲ - در تهیه این بخش از محتوای کتاب تصحیح خطاً تاریخی حول الوهابیة از دکتر سعد الشویعر و منابع مختلف دیگر استفاده شده است.

وحدت یا شیعه گری؟!:

شکی نیست که ادعاهای کاذب وحدت در راستای طرح گسترده شیعه کردن جامعه اهل سنت در سراسر جهان در نهایت به نفع برنامه ریزان این طرح بوده و خواهد بود، بنابر این در بین تئوریسین و مدیران برنامه شیعه گری در نحوه اداره برنامه «وحدت» و «شیعه گری» به عنوان دو عنصر متضاد اختلاف نظر شدید وجود دارد. البته اختلاف در هدف و استراتژی نیست!، فقط در نحوه اداره است!، که مبادا از سناریوی وحدت سوء استفاده شود! و بعضی هنرمندان و کارمندانی که قرار است فقط نقش وحدت خواهی را بازی کنند فراموش کنند که تابع سناریو هستند و گمان کنند خودشان هستند. طبق این برنامه حتی اگر کسانی از طرف مقابل باور کردند که وحدتی در کار است و خواستند گامی بر دارند نباید ابتکار عمل را به آنها سپرد، مثلا کنفرانس وحدت دوحه در محرم ۱۴۲۸هـ از دید مدیران و برنامه ریزان شیعه گری، نزدیک بود ابتکار عمل را از آنها بگیرد! و در سطح جهانی چنین مطرح شود که اهل سنت خواستار وحدت امت اسلامی هستند!، لذا بلافاصله آجیر خطر کشیده شد و شخصیت‌های میانه روی مانند دکتر قرضاوی و وهبة الزحیلی و محمد علی صابونی و غیره که تا قبل از محرم ۱۴۲۸هـ نه تنها وهابی نبودند که میانه‌رو و داعی جدی وحدت و مهمان افتخاری کنفرانس‌های وحدت و تقریب بودند، وهابی و تندرو شناخته شدند! و از گردونه و حتی از لیست مجمع تقریب آقای تسخیری خارج شدند. پس چنین وحدتی از دید آنان مطلوب است!!.

همین دیروز (اردیبهشت ۸۷) بود که آقای رفسنجانی در افتتاح ۲۱ کنفرانس وحدت و تقریب می فرمود: باید از غلو و افراط در شخصیت‌های

دینی یعنی امامان شیعه! و از سب و اهانت به مقدسات مذاهب اسلامی دیگر که قرن‌ها از زمان آنها گذشته پرهیز کرد! شعار خوبی است اما نتیجه چیست؟!.

در هر صورت عرض می‌کردیم که مترسک‌سازی در تاریخ عمر طولانی دارد و بازار حریف را کساد کردن و با تهمت و دروغ و افتراء، شخصیت و فکر و عقیده‌ای را کوچک جلوه دادن، هنر کسانی است که با بضاعت مزجاء و قلابی می‌خواهند خویش را مقدس و قهرمان و دیگران را منحرف و ناقص معرفی کنند!.

صفوی منش و وحدت؟!:

در همین راستا ملاحظه می‌کنید که وقتی یکی از روحانیون صفوی منش و تفرقه افکن که در این اواخر از شبکه بدنام و تکفیری سلام بذر کینه و تفرقه می‌پاشد و ابولؤلؤ مجوسی (قاتل خلیفه راشد عمر فاروق رضی الله عنه) را صحابی می‌خواند و بدترین اهانت‌ها و حتی تکفیرها را به صحابه پیامبر صلی الله علیه وسلم روا می‌دارد وقتی با پرفسور احمد الغامدی نویسنده توانای این کتاب می‌نشیند و با سوء استفاده از کرم و مهمان‌نوازی او به خانه اش می‌رود و نان و نمکش را می‌خورد می‌بینیم اولاً بدون اجازه!! در کنارش می‌ایستد و (توسط پسر از همه جا بیخبر میزبانش!) عکس می‌گیرد! ثانیاً بدون اجازه و مخفیانه با استفاده از سیستم اطلاعاتی صدایش را ضبط می‌کند و بطور گزینشی هرجایی که به نفعش هست در سایتش پخش می‌کند!.

و عجیب اینکه با همه این مسائل در همه جا او را وهابی معرفی می‌کند!! تا اینکه مبادا کسی به عنوان یک پرفسور دانشگاه ام القری مکه مکرمه

افکارش را بخواند و از او متأثر شود، طبیعی است وقتی صفوی منش ها و همفکرانشان برای رونق بازار خویش شریعتی و مطهری و طالقانی و منتظری و حتی خود آقای خمینی را وهابی معرفی می کنند پرفسور غامدی که وهابی هست، که هست، صحبت از این نیست که طبق فلان تعریف و قاعده فلانی وهابی است یا خیر؟ هدف ایجاد وهم و دلهره در دل عموم است که مبادا به اعتراف این آقا خود حوزه هم تلفات بدهد!

تلفات حوزه!:

همین چندی پیش بود که از یک جلسه خصوصی ایشان توسط شاگردان محبوس در حصار افکار کلیشه ای او و سایر همفکرانش مقطع فیلمی منتشر شد که از قول آقای ربانی می گفت: اخیراً من در سفر عمره ای که روحانی کاروان روحانیون بوده ام سی نفر روحانی تلفات داده ام! که بدست وهابی ها شکار شده اند! و با اینکه هر روز برایشان کلاس داشته ایم و روشنگری می کردیم به تعبیر ایشان سی نفرشان با وهابی ها «لول می خورده اند»!

پس این است سبب تهمت زدن و هر روشنفکر رقیبی را وهابی خواندن! تا اینکه مبادا کسی شکار شود! و خدای نکرده! آمار تلفات بالا برود!

حالا این روحیه و منطق با روحیه و منطق وحدت و تقریب چگونه می تواند سازگار باشد؟! روحیه اخوت و صداقت در کجا می تواند جا پیدا کند؟! شیعه کردن هزاران جوان اهل سنت از کشورهای مختلف در حوزه ها و دانشگاههای مدعیان وحدت کجایش با وحدت انطباق دارد؟ اهل سنت در طول تاریخ فراتر از ادعای وحدت با گذشت و سعه صدر بی نظیری عمل کرده اند، نه تنها مسلمانان شیعه که حتی مسیحیان و یهودیان را در کشور

هایشان تحمل کرده اند، و خواهند کرد چون دین و عقیده شان چنین دستور می دهد.

استراتژی جدید:

پس تبلیغات مغرضانه و مارک و برچسب زدن و مترسک ساختن و عقاید حقه اهل سنت را زیر نام هیولای وهابیت که جز در تخیل کینه پروران و مترسک سازان وجود خارجی ندارد کوبیدن و در پشت دیوار عریان وحدت و تقریب پنهان شدن جز آب به آسیاب دشمن ریختن نیست و جز تأمین منافع دشمنان اسلام سودی ندارد، امروز گویا یک استراتژی ثابت وجود دارد و با تمام قوت و امکانات از آن حمایت می شود.

خلاصه این استراتژی این است که:

ما با اهل سنت برادریم خطری که اسلام و شیعه و اهل سنت را تهدید

می کند وهابیت است!.

این تابلو و شعار است اما در تفصیل چی؟:

جز چند نفر همه صحابه مرتد شدند!، ابولؤلؤ صحابی بزرگوار است!، لعن و نفرین از قرآن ثابت است! و ثواب مضاعف دارد! وهابی ها کافر و تکفیری هستند!، و حکم قتل شیعه را صادر می کنند! از شرک و بدعت و توسل و شفاعت و زیارت قبور و غیره نام بردن، و در برابر برنامه های تکفیر صحابه و کشتار اهل سنت، و شعارهای ضد و نقیض وحدت و تقریب واکنش نشان دادن و در نشستها و کنفرانسهای نمایشی وحدت شرکت نکردن نشانه وهابی بودن است و...

دیدگاه اهل سنت:

به عنوان یک پیرو مذهب اهل سنت و آشنا با دیدگاه علمای اهل سنت و روش و منش آنان عرض می‌کنم که ما اهل سنت با تمام مذاهب و مکاتب فقهی به شمول مذهب حنبلی و به اصطلاح شما وهابیت:

اصولا با تکفیر مخالفیم. قتل هر انسان بیگناهی را و لو اینکه غیر مسلمان باشد حرام می‌دانیم، چه رسد به مسلمان قطع نظر از اینکه چه مذهبی داشته باشد. انفجار هایی که به نام دین در بین مردم بیگناه در هر جای جهان انجام می‌گیرد چه در مسجد چه در بازار چه در جمع اهل سنت و چه در جمع شیعیان همه را حرام و نادرست می‌دانیم. تکفیر مسلمان چه شیعه و چه سنی را حرام می‌دانیم، مگر اینکه کسی اصل مسلمی از دین را انکار کند. اینکه بعضی‌ها از زبان اهل سنت به دروغ نقل می‌کنند که هر کس یک شیعه بکشد به بهشت می‌رود! دروغ و افتراء محض است. علمای اهل سنت کشتن هیچ انسانی را به صرف داشتن فلان عقیده حتی اگر یهودی و نصرانی باشد جایز نمی‌دانند، اینها تبلیغات کسانی است که در لباس اسلام بر علیه اسلام کار می‌کنند. اهل سنت خواهان وحدت حقیقی و همزیستی مسالمت آمیز هستند، و به هیچ عنوان و تحت هیچ شرایطی جنگ و خونریزی را در میان مسلمانان جایز نمی‌دانند، اختلاف نظر و حتی طرح مسائل اختلافی طبیعی است.

دیدگاه یکدیگر را خواندن و با آن آشنا شدن و از راه بحث و گفتگوی سالم و دوستانه اختلافات را کمرنگ کردن تنها راه رسیدن به وحدت حقیقی و بهترین وسیله برای نا امید کردن دشمنان اسلام است.

شهد شاهد من أهله:

پس شما با اهل سنت سر و کار دارید و نه وهابیت، حتی اگر اهل سنت با شما در مسائل اعتقادی اختلاف داشته باشند که قطعاً دارند به صرف داشتن چنین اختلافی وهابی نمی شوند و حتی اگر آنها را وهابی فرض کنید علمای شما معتقدند که: «امروز وهابیون به دو شاخه تقسیم شده اند: ۱- سلفی های متعصب.....»

۲- وهابی های معتدل و روشنفکر که اهل منطق و گفتمان و «حوار» هستند، به افکار سایر اندیشمندان احترام می گذارند و با دیگر مسلمانان به گفتگوی دوستانه می نشینند. نه فرمان قتل کسی را صادر می کنند، نه مسلمانی را مشرک و کافر می شمردند، و نه حکم به اباحه اموال و أعراض می دهند و روز به روز طرفداران بیشتری پیدا می کنند. و این طلیعه مبارکی است برای جهان اسلام که آثارش در کتابهایی که اخیراً در حجاز منتشر شده و در جراید و مناظره های تلویزیونی آنجا مشاهده می شود».^۳

پس به امید اینکه ما از گروه دوم باشیم و طرفداران مان روز به روز بیشتر شوند و برای جهان اسلام طلیعه مبارکی باشیم. و کتاب ما نیز جزو کتابهای این طلیعه مبارک باشد.

در باره این کتاب:

^۳- از مقدمه کتاب (وهابیت بر سر دوراهی) آیت الله ناصر مکارم شیرازی. از سایت خود ایشان:

http://www.makaremshirazi.org/books/persian/vahabiyat/001.htm#_Lnk2 پنجشنبه ۱۹

اصل این کتاب متنی بود که به درخواست نویسنده آن اقدام به ترجمه کردم اما بنا بر بعضی شروط غیر علمی که ما آنرا با منهج علمی و آزاد خود مناسب نمی دانستیم با نویسنده محترم کنار نیامدیم و بنابراین مجبور شدم ثمره تلاش و زحمت فراوانی را که کشیده بودم با یک سری اضافات و تعدیلات به شکل تألیف مستقلی خدمت شما سروران تقدیم کنم از همه دوستانی که در شکل گیری این کتاب تشویق و همکاری کرده اند ممنون و سپاسگذارم و برای همگی از خداوند منان اجر و پاداش فراوان می طلبم همچنانکه در لابلای کتاب ملاحظه می کنید هدف ما از نوشتن این کتاب زمینه سازی برای ایجاد وحدت واقعی بین امت اسلامی است و نقل و نقد عقاید شیعه خدای نکرده به معنای اهانت به مذهب مذکور و پیروان آن نیست.

و اسم گره های کور در مذهب شیعه برای این کتاب تقریباً اسمی با مسماست که ما امیدواریم عقلای شیعه با این گره های کور و زنگ زده نه از در انکار که از در باز کردن آن با عقل و وژدان پیش آیند. «شیعه در دادگاه عقل و وژدان» نام کتاب دیگر ماست که انشاءالله بزودی در دسترس شما بزرگواران قرار خواهد گرفت.

چنانچه دوستانی در باره محتوای کتاب و مسائل ذی ربط خواستند تماس بگیرند یا نقص و خللی مشاهده کردند یا انتقاد و پیشنهادی داشتند با کمال میل حاضریم به پرسشهای عزیزان پاسخ دهیم.

البته یادآوری این نکته لازم است که به دلیل گرفتاری های کاری و شتاب سرشار از لطف برادران عزیز در کتابخانه عقیده فرصت نشد بخشی از مطالب را اکنون اضافه کنم که انشاءالله بزودی انجام خواهد شد و در ضمن

نواقصی نیز وجود دارد که امیدوارم دوستان لطف کنند و با قبول زحمت
حتما همکاری لازم را مبذول دارند چه در تصحیح متن و چه در یادآوری
خلأهای موجود.

التماس دعای خیر دارم.

عبدالله حیدری

Haidari11@gmail.com

بیستم مرداد ماه ۱۳۸۸ شمسی

مقدمه

این یک واقعیت مسلم است که شیعیان اثناعشری اصول اعتقادی برای خود شان برگزیده اند که جز خود آنان، در قاموس عقاید هیچکدام از مذاهب اسلامی دیگر، جای ندارد. و هرکس در این عقاید منحصر به فرد شیعیان با دقت و تأمل بنگرد به روشنی در میابد که تمام این عقاید با یکدیگر متناقض است.

بلکه موضع خود کسانی که از دیدگاه شیعیان، امامان مذهب شیعه هستند و گفتار و کرداری که از آنان نقل شده با این عقاید در تناقض آشکار است. که قطعاً این دلیل واضح بر وجود نقص و خلل در این عقاید شیعه است که نیاز به بازنگری ریشه ای دارد.

این یک واقعیت مسلم است که عقاید باید قرین باور عمیق و یقین کامل باشد و چنین باور و یقینی هنگامی محقق می شود که این عقاید مؤید و پشتیبان و تصدیق کننده یکدیگر باشند، و گفتار و کردار امامان - برفرض امام بودن - تأیید کننده عقاید مذکور باشد و اصول و قواعد آنرا تصحیح و اثبات کند. زیرا عقاید اساس و پایه دین است و هرگاه پایه و اساس متناقض و ضعیف باشد دلیل بر بطلان و نادرستی آن است. و خصوصیت دین الله این است که منبع و سرچشمه آن یکی است، و تمام اجزاء آن مؤید و پشتیبان و تصدیق کننده یکدیگر است.

بنابراین ناممکن است که این عقاید، عقاید ربانی و الهی و آسمانی باشد اما در عین حال با یکدیگر در تضاد و تناقض قرار داشته باشد. لذا خداوند

متعال می فرماید: ﴿ أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا

كَثِيرًا ﴿۸۲﴾ النساء: ۸۲

«آیا در قرآن تدبر نمی کنند و اگر از جانب غیر خدا می بود حتما در آن اختلاف فراوان می یافتند»

در واقع تضاد و تناقض و وجود کورگه های زنگ زده در مذهب شیعه مخصوص عقاید نیست، در فروع نیز این تضاد و تناقض بگونه ای آشکار بچشم می خورد، تقریبا هیچ روایتی در کتب شیعیان اثناعشری پیرامون احکام شرعی نیست که در کنار آن روایتی مخالف و متناقض با آن وجود نداشته باشد، این خود دلیل روشن است بر اینکه منبع و سرچشمه این روایات یکی نیست.

طوسی عالم شیعی اثناعشری در مقدمه کتابش تهذیب الأحکام (که یکی از کتب اربعه است) می نویسد: «یکی از دوستان که حقیقت بر ما واجب شده - که خدایش تایید کند- پیرامون احادیث اصحاب ما - که خدایشان تایید کند و برگزشتگانشان رحم کند- و آنچه که از اختلاف و تفاوت و منافات و تضاد در این احادیث وجود دارد با ما صحبت و گفتگو کرد، تا جایکه تقریبا هیچ روایتی نیست مگر اینکه در مقابل، ضد آن وجود دارد، و هیچ حدیثی نیست مگر اینکه در مقابل حدیث دیگری آنرا نفی می کند، تا جایکه مخالفان ما این امر را از بزرگترین ضعفهای مذهب ما قرار داده اند... او در بخش دیگری می نویسد: «تا اینکه برعهده ای از کسانی که توان علمی و بصیرت و آگاهی در وجوه استدلال و معانی الفاظ ندارند شبهه وارد شده و بسیاری از آنان بدلیل اینکه توجیه شبهه برایشان مبهم بوده و از حل شبهه عاجز مانده اند از اعتقاد حق برگشته اند.» پایان سخنان طوسی.

پس چنانکه گفتیم این تناقض در اصول و فروع هر فرد شیعه ای را وادار می کند که در اعتقاداتش بازنگری و تجدید نظر کلی بنماید، تا اینکه شخصا به یقین و بارو کامل برسد، و این عینا همان چیزی است که علمای شیعه همواره به پیروانشان سفارش می کنند، و می گویند در عقیده نباید تقلید کرد، پس یک فرد شیعه وقتی به چنین تناقض آشکاری بر می خورد بر او واجب است که تلاش کند و بدنبال یافتن حق و حقیقت باشد، حقیقتی که خداوند آنرا نازل فرموده تا اینکه در روز قیامت با عقیده غلط و نادرست به پیشگاه خداوند حاضر شود.

در این صفحات اندک سعی کرده ایم بدست کسانی که در تلاش حقیقت هستند کلید تلاش و جستجو را بدهیم تا با دقت و تأمل، به این تناقض خطرناک در اصول و فروع مذهب شیعه پی ببرند.

آیا امامت اصلی از اصول دین است؟ حدیث غدیر. آیا امامت مانند نبوت است؟ ادعای عصمت برای امامان. ادعای اینکه تقیه دین است. توان خارق العاده امامان. صحابه رضی الله عنهم اجمعین.

امیدوارم خداوند به همگان توفیق هدایت و استقامت بر صراط مستقیم عنایت فرماید.

امامت

آیا امامت اصلی از اصول دین است؟ و آیا با ادله قطعی ثابت شده است؟ همه شنیده ایم که امامت از دیدگاه تشیع یک اصل است شیعیان اثناعشری معتقدند امامت نیز مانند توحید و نبوت و معاد اصلی از اصول دین است و همانند نماز و زکات و روزه و حج از جانب خداوند نازل شده است، این مطلب در تمام کتب روایی و عقاید آنان صریح و روشن بیان شده است.

روایات شیعه در باره امامت:

کلینی با سند خودش از ابوجعفر (امام محمد باقر رحمه الله علیه) روایت کرده که فرمود: «اسلام بر پنج پایه بنا شده است، نماز و زکات و روزه و حج و ولایت، «ولم یناد بشيء کما نودی بالولایة» و بر هیچ چیز دیگری مانند ولایت تأکید نشده است! اما مردم چهار اصل اول را گرفته و این یکی یعنی ولایت را ترک کرده اند».

اصول کافی کتاب ایمان و کفر باب دعائم الاسلام ۱۸/۲ حدیث شماره ۳.

در شرح اصول کافی در باره درجه این حدیث آمده است «مؤثق

کالصحیح» پس این حدیث از دیدگاه علمای شیعه صحیح و معتبر است.

الشافی شرح الکافی ۲۸/۵ حدیث شماره ۱۴۸۷.

در اینجا کلمه شهادت «لا إله إلا الله محمد رسول الله» را از ارکان اسلام

انداخته و به جای آن ولایت را قرار داده و آنرا از بزرگترین ارکان اسلام

شمرده اند، زیرا که می فرماید: «ولم یناد بشيء کما نودی بالولایة».

در حدیث دیگری نیز متن حدیث اول را آورده، و راوی اضافه کرده است: کدامیک از اینها بهتر است؟ فرمود: «ولایت بهتر است».

[اصول کافی، کتاب ایمان و کفر باب دعائم الاسلام ۱۸/۲].

چنانکه علمای شیعه معتقدند این حدیث به اعتبار سند از دیدگاه آنان صحیح است.

[الشافی ۵۹/۵ تفسیر عیاشی ۱۹۱/۱ البرهان ۳۰۳/۱ و بحار الأنوار ۳۹۴/۱].

همچنین در روایات شیعیان اثناعشری آمده است که:

«پیامبر گرامی صلی الله علیه و سلم صدو بیست مرتبه به آسمان برده شدند! و در هر مرتبه خداوند متعال به پیامبرش صلی الله و سلم در باره ولایت علی و امامان بعد از او پیش از فرایض سفارش کرده است!!».

[کتاب الخصال از ابن بابویه قمی ص ۶۰۰ و ۶۰۱ بحار الأنوار ۶۹/۲۳].

ما نفهمیدیم که چرا در تمام صد و بیست (۱۲۰) مرتبه! مسئله امامت و ولایت تکرار می شده؟! آیا به دلیل اینکه پیامبر صلی الله علیه و سلم فراموش می کرده اند؟! یا دلیل دیگری داشته است؟! و انگهی جریان اسراء و معراج فقط یک مرتبه در قرآن کریم ذکر شده، ما نمی دانیم که آقایان این ۱۲۰ تا معراج را از کجا آورده اند؟!!

عجیب اینکه تمام این روایات به امام جعفر صادق علیه السلام منسوب است.

و عجیبت این که آقای کلینی در ذیل این مبحث پانزده روایت آورده که یکی هم از پیامبر گرامی صلی الله علیه و سلم نقل نشده است! ما اهل سنت الحمد لله تمام اصول و فروع دینمان را جز پیامبر گرامی صلی الله علیه و سلم از کس دیگری نمی گیریم.

دیدگاه علمای شیعه:

علمای مذهب شیعه نیز امامت را اصلی از اصول دین می دانند. علمای مذهب شیعه در کتب عقاید شان این موضوع را پذیرفته و مانند کتب روایی شان امامت را اصلی از اصول دین دانسته اند، ما در اینجا به نقل سه نمونه اکتفا می کنیم.

آیت الله جعفر سبحانی از علمای معروف اثناعشری در کتابش الملل والنحل در ذیل مبحث: آیا امامت از اصول دین است یا از فروع؟ می نویسد: «تمام شیعیان اتفاق نظر دارند که امامت اصلی از اصول دین است!» [الملل والنحل ص ۲۵۷].

و محمد رضا المظفر می نویسد: «ما معتقدیم که امامت اصلی از اصول دین است که ایمان جز با اعتقاد با آن کامل نمی شود!».

[عقائد الإمامیه ص ۱۰۲]

و آقای خمینی می نویسد: «امامت یکی از اصول دین اسلام است!».

[کشف الاسرار ص ۱۴۹]

و اما اصول چهارگانه ای که در اول بحث با امامت ذکر گردید، که اهل سنت و جماعت آنرا ارکان می نامند، در نزد تمام امت اسلامی با دلایل قطعی در قرآن کریم ثابت است.

ولی امامت مورد نظر شیعیان اثناعشری حتی یک دلیل قطعی هم از قرآن کریم یا سنت صحیح ندارد.

روایت ارکان اسلام از دیدگاه اهل سنت:

ما در اینجا روایت ارکان اسلام را از دیدگاه اهل سنت نقل می کنیم، این حدیث صحیح از پیامبر گرامی مان صلی الله علیه وسلم نقل شده و در آن ارکان و پایه هایی که اسلام بر آن بنا شده ذکر گردیده است، از جمله، مهمترین رکن دین الله که اسلام بدون آن ناتمام است- و متأسفانه در این روایت آنرا انداخته و به جای آن ولایت را جا داده اند، کلمه شهادت: «لا إله إلا الله محمد رسول الله» است، که هر دو جزء آن یک اصل معرفی شده چونکه هر دو باهم و مکمل یکدیگرند، و یک جزء آن بدون دیگری ناقص است. در حالیکه در حدیث صحیح که از رسول خدا صلی الله علیه وسلم نقل شده این رکن اساسی ذکر گردیده اما از ولایت و امامت خبری نیست! اما شیعیان اثناعشری ولایت را به جای این رکن اساسی جای داده اند!!

در صحیحین از عبدالله ابن عمر رضی الله عنهما روایت شده که فرمود، رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند، اسلام بر پنج اصل بنا شده است:

۱- گواهی دادن به «لا إله إلا الله محمد رسول الله».

۲- اقامت نماز.

۳- دادن زکات.

۴- حج خانه خدا.

۵- و روزه ماه رمضان.

[صحیح بخاری حدیث ۷ و صحیح مسلم حدیث ۲۱]

ملاحظه می فرمایید که طبعاً در این حدی ذکر از ولایت نیست.

دلایل ارکان دین از قرآن کریم:

اینک نمونه ای از دلایل قطعی در قرآن کریم که ارکان مذکور با آن ثابت شده را در اینجا می آوریم: (در حدیثی که گذشت)

رکن اول: الوهیت و نبوت است.

الف: الوهیت (یا توحید) یعنی گواهی دادن به اله بودن و معبود و شایسته پرستش بودن ذات یگانه و یکتای الله متعال، با کمال قاطعیت می توان گفت که توحید و دقیقاً توحید الوهیت در صدها آیه از قرآن کریم ثابت شده است، از جمله دو نمونه را ملاحظه فرمایید:

﴿ وَاللَّهُمَّ إِلَهٌ وَحْدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ ﴾ البقرة: ۱۶۳

﴿ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ ﴾ البقرة: ۲۵۵

ب: نبوت: اسم مبارک رسول گرامی صلی الله علیه وسلم چهار مرتبه در قرآن کریم با صراحت آمده و اما وصف ایشان به رسالت و نبوت و خطاب به ایشان با این صفات و اشاره های دیگر در دهها آیه آمده است که اینک نمونه هایی از آنرا ملاحظه می فرمایید:

﴿ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْئَهُ فَتَازَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيُغَيِّظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا ﴾ الفتح: ۲۹

﴿ وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَصُرَ اللَّهُ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ ﴾ آل عمران: ۱۴۴

﴿ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا ﴾ الفتح: ۲۹

﴿ وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَصُرَ اللَّهُ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ ﴾ آل عمران: ۱۴۴

﴿ وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَصُرَ اللَّهُ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ ﴾ آل عمران: ۱۴۴

﴿ قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿١٥٨﴾ الأعراف: ١٥٨

﴿ لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿١٢٨﴾ التوبة: ١٢٨

رکن دوم نماز:

آیات فراوانی در باره فرض بودن، و دستور به اقامه و اینکه نماز شرط ایمان است و موارد مرتبط دیگر آمده است از جمله:

﴿ إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَّوْقُوتًا ﴿١٠٣﴾ النساء: ١٠٣

﴿ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿١١٠﴾ البقرة: ١١٠

﴿ وَأَنْ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتَوْهُهُ وَهُوَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿٧٢﴾ الأنعام: ٧٢

﴿ فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَنُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿١١﴾ التوبة: ١١

رکن سوم زکات:

و زکات تقریبا دوشادوش نماز است هرچاییکه سخن از نماز به میان آمده دستور زکات نیز داده شده است و اما حکم فرض بودن آنرا می توان از آیات ذیل روشن نمود:

﴿ إِنَّمَا الصَّدَقَتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَمِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمَوْلَاةِ فُلُوهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَرَمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٦٠﴾ التوبة: ٦٠

﴿وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ﴾ البقرة: ٤٣

رکن چهارم روزه:

فرضیت و اهمیت روزه نیز مانند سایر ارکان اسلام در قرآن آمده است.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ

تَتَّقُونَ﴾ البقرة: ١٨٣

﴿شَهْرَ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ فَمَن شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَمَن كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَيْتُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ البقرة: ١٨٥

رکن پنجم حج:

فرضیت حج نیز در قرآن متجلی گردیده است برای نمونه یک آیه را

ملاحظه فرمایید:

﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾ آل

عمران: ٩٧

پس این است ارکان پنجگانه ای که اسلام بر آن بنا شده است، که هر کدام آن با دلیل قطعی در قرآن کریم ثابت شده است، واضح و روشن و آشکار و با صراحت کامل، که در باره ثبوت آن هیچگونه اختلاف نظری بین تمام فرق اسلامی وجود ندارد.

اما پرسش این است که دلیل قطعی از قرآن کریم برای اثبات امامت کجاست؟ که مانند این ارکان پنجگانه امامت را نیز با صراحت و قاطعیت اثبات کند، در حالیکه به ادعای شما حکم همه یکی است، بلکه طبق ادعای شما مانند امامت و ولایت بر هیچکدام از ارکان اسلام تأکید نشده است،

قرآن کریم در دسترس همگان قرار دارد از اول تا آخر با دقت آنرا تلاوت کنید، کوچکترین اشاره ای هم به آن وجود ندارد.

پس چگونه ادعای می کنید که امامت اصلی از اصول دین است؟! این چطوری اصلی است که حتی یک آیه هم در قرآن کریم برای اثبات آن وجود ندارد!.

طبعاً خواهید گفت دلائل زیادی وجود دارد، عرض ما این است که فقط یک دلیل محکم بیاورید!

دلیل امامت از قرآن کریم:

شما مدعی هستید که آیه ۵۵ سوره مائده قوی ترین دلیل شیعیان اثناعشری بر امامت است:

﴿إِنهَا وَلِيُّكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، وَالَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾

المائدة: ۵۵ طوسی شیخ الطائفة در این باره می نویسد:

«و اما نص بر امامت ایشان از قرآن کریم: قوی ترین دلیل بر امامت این

فرموده خداوند متعال است: ﴿إِنهَا وَلِيُّكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، وَالَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ

وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾

[تلخیص الشافی ۱۰/۲].

و طبرسی می نویسد:

این آیه از واضح ترین دلائل بر صحت امامت بلا فصل علی ابن ابی طالب

رضی الله عنهم بعد از پیامبر صلی الله علیه وسلم است.».

مجمع البیان ۱۲۸/۲.

پرسش ما این است که امامت در کجای این آیه ذکر شده است؟!.

حتما خواهید گفت: ولایت در آیه کریمه به معنی امامت است! شما چگونه ولایت را به امامت تفسیر کرده اید؟ در حالیکه قبل و بعد از این آیه هم ولایت ذکر شده، اما به اجماع شیعه و سنی در هیچ جا از موارد مذکور ولایت به معنی امامت نیست، چه قبل از این آیه و چه بعد از این آیه، بیایید با هم در باره این آیات دقت کنیم و ببینیم که با کمال شگفتی این آیه را چگونه از سیاق و روند طبیعی آن بیرون آورده و به نفع خودتان تفسیر کرده اید:

﴿يَتَّيِبُهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصْرَىٰ **أَوْلِيَاءَ** بَعْضُهُمْ **أَوْلِيَاءُ** بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ ٥١﴾
 إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ٥١ ﴿فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسْرِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ مَخْشَىٰ أَنْ تُصِيبَنَا دَآئِرَةٌ فَعَسَىٰ اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِّنْ عِنْدِهِ فَيُصِيبِحُوا عَلَىٰ مَا أَسْرَوْا فِي أَنفُسِهِمْ تَدْمِينُ الْمُؤْمِنِينَ ٥٢﴾ وَيَقُولُ الَّذِينَ ءَامَنُوا أَهْتُوا الَّذِينَ اقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ ٥٣﴾ يَتَّيِبُهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ٥٤﴾ **إِنهَا وَلِيُّكُمْ** اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ ٥٥﴾ وَمَنْ **يَتَوَلَّ** اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ ٥٦﴾ يَتَّيِبُهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُوعًا وَلَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَالْكَافِرَ **أَوْلِيَاءَ** وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُفْرَكُمْ مُؤْمِنِينَ ٥٧﴾ وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوعًا وَلَعِبًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ ﴿٥٨﴾ [المائدة: ٥١ - ٥٨]

پرسش هر انسان عاقل از شما این است که چگونه به خود اجازه دادید از میان شش موردی که در این چند آیه مربوط به یکدیگر، ذکر ولایت آمده فقط یکی را به امامت تفسیر کنید؟!

قرآن کریم پر است از این کلمه، چه جایی که خداوند خودش مستقیماً مطلبی فرموده و چه جایی که از زبان دیگران نقل کرده؟ و طبعاً با اشتقاقات متعددی ذکر شده، در تمام قرآن یک بار هم به معنی امامت نیامده!! چطور شد که اینجا کلمه ولایت خود بخود چرخید و به معنی امامت اظهار وجود نمود؟!

معنی ولایت در قرآن کریم:

کلمه ولایت بیش از بیست مرتبه بدون نسبت در قرآن کریم آمده است، که معنی اش یاری دهنده، حفاظت کننده، سرپرست و غیره است: در آیه ۱۰۷ سوره بقره آمده است:

﴿ أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا

نَصِيرٍ ﴿۱۰۷﴾ البقرة: ۱۰۷

و در آیه ۱۲۰ سوره بقره آمده است:

﴿ وَلَنَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودَ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَىٰ اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ

أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿۱۲۰﴾ البقرة: ۱۲۰

گاهی ولایت به مؤمنین نسبت داده شده مثلاً:

در آیه ۲۵۷ بقره: ﴿ اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ ءَامَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ

كَفَرُوا أَوْلِيَآءُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ

فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۲۵۷﴾ البقرة: ۲۵۷

و آیه ۶۸ آل عمران: ﴿ إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ

ءَامَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۶۸﴾ آل عمران: ۶۸

گاهی به ضمیر نسبت داده شده: مثلاً در آیه ۱۵۰ آل عمران:

﴿بَلِ اللَّهِ مَوْلَاكُمْ ۖ وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ﴾ ﴿۱۵۰﴾ آل عمران: ۱۵۰

ملاحظه می کنید که در تمام این موارد هیچ جا ولایت به معنی امامت نیست، پس امامت از کجا آمد؟! و انگهی قرآن کریم عربی است و دستور زبان عربی روشن است، در کجای دستور زبان آمده است که مولاکم یا مولا هم یا مولاه یا ولیکم یا ولیه یا ولیهم و غیره به معنی امام آمده باشد؟! اگر خداوند می خواست امامتی را مشروع کند با صراحت و قاطعیت که مشخصه قرآن کریم است می فرمود: «علی امامکم» یا می فرمود: «علی وال علیکم» یا می فرمود: «علی ولی امرکم».

چنین تعبیراتی شایسته این مقام شامخی است که شما به آن معتقدید، اگر امامت علی و فرزندان رضی الله عنهم اصلی از اصول دین می بود، چرا اسم علی را با صراحت ذکر نکرد؟! چرا صفت امامت را آشکار برایش تعیین ننمود؟! سایر اصول دین و ارکان اسلام را خداوند چقدر فراوان و مکرر و با صراحت بیان نمود، اینجا چرا چنین نکرد؟! پس معلوم است امامتی در کار نبوده است.

تفسیر ولایت با روایت!

شما حتما خواهید گفت اینکه ما ولایت را به امامت تفسیر کرده ایم به دلیل اینکه در کتب تفسیر آمده است که سبب نزول این آیه در باره علی ابن ابی طالب رضی الله عنهم است، زیرا در بعضی کتب تفسیر آمده است که علی رضی الله عنه در حالیکه در رکوع بود انگشترش را به سائلی بخشید! این ادعای شماست!

پس بنابراین خود نص بر امامت دلالت نمی کند! و فهم این نص به معنایی که مورد نظر شماست جز با نص دیگری که در سنت آمده قابل فهم نیست! پس چگونه ادعا می کنید که امامت با دلیل قطعی ثابت شده است! و به اتفاق علمای اصول دلیل قطعی را نمی توان دلیل قطعی نامید مگر هنگامیکه خود آن بنفسه به مقصود اصلی دلالت کند.

پس چگونه است که تمام اصول و ارکان دین با دلایل قطعی از قرآن کریم ثابت شده است، دلائلی که خود آن دلایل صریح و واضح و روشن بدون نیاز به تأویل و تفسیر خارجی به آن اصول و ارکان دلالت قاطع دارند، اما امامت را می خواهید با دلیلی ثابت کنید که فهم و تفسیر آن دلیل نیازمند دلیل دیگری خارج از خود نص است در حالیکه موضوع مورد نظر به ادعای شما اصلی از اصول دین است که مسئله کفر و ایمان و بهشت و دوزخ به آن بستگی دارد؟!.

سبب نزول آیه:

اولا: آنچه که شما به عنوان یک دلیل خارج از نص می خواهید دلیل اصلی خود را با آن ثابت کنید یعنی شأن نزول آیه، این ادعا خودش یک ادعای نادرست است، شما چگونه درمهمترین اصلی دین تان به دلیلی تکیه می کنید که درست نیست؟!.

در باره شأن نزول این آیه سه سند آمده که هر سه تای آن ضعیف است.

در سند اول یکی از روایانش ایوب بن سوید است که در باره آن خیلی صحبت شده است، امام احمد رحمة الله علیه می فرماید: او ضعیف است، ابن

معین رحمة الله علیه می فرماید: «لیس بشیئ، یسرق الأحادیث» او هیچ چیزی نیست، احادیث را می دزدد.

تهذیب التهذیب ۳۵۴/۱

در سند دوم یک از روایانش غالب بن عبیدالله العقیلی الجزری است، ابن معین می فرماید: لیس بثقه، او قابل اعتماد نیست، امام دارقطنی و دیگران می گویند: متروک، یعنی علماء احادیث او را ترک کرده اند.

میزان الاعتدال ۳۳۱/۳

و در سند سوم یکی از روایانش محمد بن سلمه بن کهیل است. علامه جوزجانی در باره او می فرماید: ذاهب وهن الحدیث و ابن عدی رحمه الله می فرماید:

آنگاه چند حدیث منکر و نادرست از او نقل کرده است.

میزان الاعتدال ۵۶۸/۳

در این زمینه مطالب بیشتری هست که اینجا جایش نیست هدف ما در اینجا فقط یاد آوری آنها با کوتاه ترین عبارات ممکن بود.

پس این سند روایتی است که مدعی هستند، بر اساس آن آیه کریمه **إنما ولیکم الله** در باره علی رضی الله عنه نازل شده است.

بیایید از باب مماشات با شما همگام می شویم، آیا شما می توانید صحت این حدیث را ثابت کنید؟! حتی بر اساس منهج و روشی که برای تصحیح و تضعیف احادیث به تقلید از اهل سنت برای خود اختراع کرده اید؟!

دوم: اینکه در شأن نزول آیه کریمه «**إنما ولیکم الله**» روایت دیگری نیز آمده است، اگر چه این روایت ضعیف است، اما از روایت اول بهتر و از لحاظ عقلی به دلالت آیه نزدیکتر است.

امام مفسرین علامه ابن جریر طبری آنرا قبل از روایت قبلی آورده است، دقت کنید که ابن جریر این روایت را هنگامی آورده که آیه *إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ* به «ولایت ایمانی» تفسیر کرده و نه «ولایت امامی»!

ایشان می فرماید: سخن در تفسیر این فرموده خداوند متعال ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ

وَرَسُولُهُ، وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ ﴿٥٥﴾ المائدة: ٥٥

«مقصود خداوند متعال در آیه کریمه این است که: ای مؤمنان جز الله و رسولش و نیز مؤمنانی که صفتشان را الله متعال بیان فرمود، شما را ناصر و مددگاری نیست، و اما یهود و نصارا، که خداوند متعال به شما دستور داد که از ولایت و دوستی آنان اظهار بیزاری کنید و شما را نهی فرمود، که از آنان ولی و دوست انتخاب نکنید، آنها برای شما دوست و ولی و یاور نیستند بلکه آنها دوست و ولی یکدیگرند، پس از آنان دوست و ولی و مددگار انتخاب نکنید».

سپس می فرماید:

«وگفته شده که این آیه در باره عباد بن صامت رضی الله عنه نازل شده است، هنگامی که او از دوستی یهود بنی قینقاع و پیمان آنان اظهار بیزاری نمود، و به جمع رسول خدا صلی الله علیه وسلم و مؤمنان پیوست».

امام ابن جریر طبری رحمه الله همچنین با سند خودش روایت می کند که: «هنگامی که یهود بنی قینقاع با رسول خدا صلی الله علیه وسلم جنگیدند، عباد بن صامت (که از بنی عوف بن خزرج بود) از آنها برید و از پیمان آنان اظهار بیزاری کرد و به خدا و رسولش پیوست، و فرمود: (أتولى الله و رسوله والمؤمنين) من با خدا و رسولش و با مؤمنان دوستی می کنم، و از پیمان کفار

و دوستی آنان بیزاری می جویم. در باره او نازل شد که ﴿إِنهَاوَلِيكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ المائدة: ۵۵ زیرا عباده فرموده بود (أتولى الله و رسوله و الذين آمنوا) من با خدا و رسولش و با مؤمنان دوستی می کنم، و از دوستی بنی قینقاع بیزاری جسته بود.

سپس علامه ابن جریر طبری:

«از ابو جعفر (امام) محمد باقر رحمه الله روایت می کند که ایشان آیه کریمه مذکور را به ولایت و دوستی تمام مؤمنین تفسیر کرده اند.»
امام بن جریر رحمه الله علیه همچنین با سند خودش و نیز ابن ابی حاتم و دیگران:

«از عبدالملک بن سلیمان شاگرد ابو جعفر (امام) محمد باقر رحمه الله علیه روایت می کنند که از حضرت باقر رحمه الله پرسیدم در آیه ﴿إِنهَاوَلِيكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ المائدة: ۵۵ مراد از «الذين آمنوا» چه کسانی هستند؟ فرمودند: الذين آمنوا کسانی که ایمان آوردند، گفتیم: (یعنی عبدالملک تنها نبود که سؤال می کرد کسانی دیگری هم با او بوده اند) به ما خبر رسیده است که این آیه در باره علی بن ابی طالب نازل شده است؟! فرمودند: علی نیز از جمله مؤمنان است.»

خواننده گرامی! این تحقیق مختصری که در باره روایات و بیان اختلاف

این روایات در باره شأن نزول آیه کریمه ﴿إِنهَاوَلِيكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ المائدة: ۵۵ و اینکه هیچکدام از آنها صحیح نیست همه اینها را ما فقط از باب یاد آوری عرض کردیم و نه برای استدلال.

و علت دیگر ذکر این مبحث این بود که به بعضیها یک یادآوری کرده باشیم زیرا بعضی علمای شیعه آگاهانه یا نا آگاهانه مدعی می شوند که گویا اهل سنت نیز عقیده دارند که این آیه کریمه در باره علی رضی الله عنه نازل شده!!

و بعضی با کمال حیرت و شگفتی آنقدر بی انصافی می کنند که بدون بیان ضعف این روایات، وانمود می کنند که گویا اهل سنت اتفاق نظر دارند که این آیه در باره علی نازل شده است!!

پس ما کل این مبحث و نقدی که بر آن کردیم را از باب مماشات ذکر کردیم نه اینکه ما برای اثبات ارکان ایمان جز آیات صریح قرآن کریم استدلال به چیزی دیگری از جمله همین شأن نزول را جایز می دانیم! هرگز، ارکان ایمان فقط باید با نص صریح و قاطع قرآن کریم ثابت شود.

چرا اسم علی در قرآن نیامده؟!

پرسش این است که وقتی خداوند متعال می خواست علی را به امامت منصوب کند چرا با صراحت اسمش را در قرآن کریم ذکر نکرد؟! تا اینکه هیچگونه اختلافی وجود نمی داشت، همچنانکه خداوند سایر اصول دین را با صراحت و قاطعیت ذکر کرد و راه هر گونه اختلافی را بست امام و امامت را چرا ذکر نکرد؟! در حالیکه به ادعای شما بحث کفر و ایمان و بهشت و دوزخ در میان است؟!

شاید بگویید که اگر اسم علی با صراحت در قرآن کریم ذکر می شد این امر منجر به تغییر قرآن می گردید! طوری که جناب خمینی می نویسد:

ممکن بود در صورتیکه نام امام را در قرآن ثبت می‌کردند آنهائیکه جز برای دنیا و ریاست با اسلام و قرآن سر و کار نداشتند و قرآن را وسیله اجرای نیات فاسده خود کرده بودند آن آیات را از قرآن بردارند و کتاب آسمانی را تحریف کنند و برای همیشه از نظر جهانیان بیاندازند و تا روز قیامت این ننگ برای مسلمانها و قرآن آنها بماند و همان عیبی را که مسلمانان به کتاب یهود و نصاری می‌گرفتند عیناً بر خود اینها ثابت شود!!!

کشف الأسرار ص ۱۱۴

ادعا خطرناکی است، زیرا مفاد چنین ادعایی این است، که نعوذ بالله ما خداوند را دروغگو می‌شماریم، زیرا خداوند وعده داده است کتابش را حفظ و نگهداری کند، و وعده خداوند قطعا بدون هیچگونه شک و شبهه ای محقق خواهد گردید، و هرکس عقیده دارد که اگر خداوند نمی‌توانست کتابش را حفاظت کند چنین عقیده ای منجر به کفر می‌شود.

خداوند متعال در آیه ۹ سوره حجر می‌فرماید: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ

لَحْفَظُونَ ﴿٩﴾ الحجر: ۹ «ما خود این قرآن را فرود آورده ایم و بی تردید خود نیز آنرا حافظیم».

بدون ذکر امامت در قرآن حجت تمام نمی‌شود:

به اول بحث بر می‌گردیم، که چگونه ممکن است خداوند چیزی را به عنوان اصلی از اصول دین یا رکن اساسی در دین بر بندگانش فرض کند اما از ترس اینکه مردم تغییرش دهند آنرا در کتاب عزیزش که منشور زندگی است بیان نمی‌کند!.

اگر فرض کنیم که امامت مراد و مقصود و هدف خداوند متعال بوده است، پس گناه کسانی که در کتاب عزیزش که منشور زندگی است، (مانند سایر اصول و ارکان دین) دلیلی بر مراد و مقصود خداوند نمی یابند چیست؟! شگفت اینکه بدون ذکر دلیل قاطع و صریح و محکم از این بندگان خواسته می شود که مثلاً به آن «مراد و مقصود بی دلیل»، نه تنها ایمان و عقیده داشته باشند، که در قبال چنین اصل بی دلیلی از آنها حساب بگیرد! و هیچ عمل آنان را جز با عقیده به این اصل بی دلیل قبول نکند!! چنین معمایی را هیچ عقل سالمی قبول نمی کند.

شایسته است که بعد از آوردن مهمترین دلیل شیعیان اثنا عشری در اثبات امامت از قرآن کریم که مشخص شد هیچگونه دلالتی بر امامت ندارد. مهمترین دلیلشان از سنت را نیز بیاوریم. اما اجازه بدهید که به دلیل اهمیتی که برای این حدیث قائلند آنرا در مبحث جداگانه ای مطرح کنیم.

اگرچه مسئله امامت با مشخصاتی که آنان برایش تعریف کرده اند یک مسئله فرعی نیست که ما برای اثبات آن به سنت مراجعه کنیم اما فقط به جهت اینکه ضعف و سستی استدلال آنان را حتی خارج از قرآن نشان دهیم این کار را انجام می دهیم.

حدیث غدیر

مهمترین دلیل اثنا عشری‌ها در اثبات امامت از سنت:

شیعیان اثنا عشری ادعا می‌کنند که برای اثبات امامت علی بن ابی طالب رضی الله عنه روایات زیادی نقل شده است، که از مهمترین آن حدیث غدیر است و البته برای مهمتر جلوه دادن حدیث غدیر الفاظ زیادی برای آن نقل کرده اند، که جز آنچه ما در اینجا درج خواهیم کرد چیز دیگری ثابت و درست نیست.

متن حدیث غدیر:

من كنت مولاه فعلى مولاه. در روایت دیگری این جملات نیز در ادامه اش وجود دارد: اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. اما الفاظ دیگری که به این حدیث اضافه می‌کنند هیچکدام درست نیست.

ما الحمد لله در اثبات فروع دین مان به احادیث ضعیف و دروغ استدلال نمی‌کنیم چه رسد به اصول اعتقادی، و طبعاً وقتی برای خودمان چنین چیزی را نمی‌پسندیم برای دیگران نیز دوست نداریم.

لذا ما در اینجا در باره این حدیث فقط به دو سه مورد بسنده می‌کنیم، این حدیث در کجا فرموده شده؟ و در چه زمان و شرایطی فرموده شده؟ و در هنگام مطرح شدن این حدیث چه کسانی در آنجا حضور داشته اند با بیان این دو سه مورد هر انسان عاقلی با کمی دقت و تأمل در خواهد یافت که مراد و مقصود این حدیث چیست؟

در باره زمان و مکان ورود این حدیث، روشن است که رسول گرامی صلی الله علیه وسلم هیجدهم ذی الحجه در سال نهم هجری هنگامی که از تنها حج شان بر می گشتند در اثنای مسیر شان به مدینه منوره تقریباً حدود ۱۵۰ میل از مکه فاصله گرفته بودند، جایی که مردم منطقه آنرا غدیر خم می نامیدند، و جز حجاج مدینه کس دیگری با ایشان همراه نبود در غدیر خم در جمع حجاج مدینه این حدیث را فرمودند.

پس نه اهل مکه، نه اهل طائف، نه اهل یمن، نه اهل یمامه و نه حجاج سایر مناطق هیچکس دیگر جز حجاج مدینه با ایشان همراه نبود، زیرا همه حجاج از مکه به مناطق خود شان عازم شده بودند، زیرا راهشان نه از مدینه بود و نه از غدیر خم، و نه هم غدیر خم در مسیر راهشان واقع می شد.

پرسش این است که اگر حدیث غدیر اعلان امامت عظما و تعیین خلیفه و جانشین برای امت بود، که به ادعای شیعه اصلی از اصول دین به شمار می رود، پس چرا پیامبر گرامی صلی الله علیه وسلم در بزرگترین تجمع مسلمانان در عرفات یا در منا یا در مکه چنین اعلانی نکردند که همه مردم جمع بودند و این موضوع به همه آنان مربوط می شد، آن تجمع بزرگ عرفات و منا و مکه را گذاشتند و آمدند فقط در بین یاران شان از اهل مدینه چنین اعلانی کردند؟!!!

گمان نمی کنم که یک انسان عاقل که به عقل خودش احترام می گذارد، بعد از اینکه زمان و مکان ورود حدیث را فهمید ادعا کند که حدیث غدیر برای اعلان امامت عظما و تعیین امام و خلیفه و جانشین برای پیامبر صلی الله علیه وسلم بوده است، و اینکه چنین اعلان مهمی فقط در میان حجاج مدینه

انجام گرفته باشد که یک گروه کوچک و در صد کمی از مسلمانان آن زمان را تشکیل می دادند!

عجیب اینکه شیعیان امامی اثناعشری مدعی هستند که صحابه رضی الله عنهم اجمعین این وصیت را کتمان کرده اند!! پرسش ما این است که آیا رسول گرامی صلی الله علیه وسلم می دانستند که یارانشان این وصیت را پنهان می کنند یا نه؟ اگر بگویید بله، می گوئیم پس رسول الله صلی الله علیه وسلم نمی خواستند که این وصیت شان به اجراء گذاشته شود! زیرا ایشان آن تجمع بزرگ امت اسلامی را رها کردند (جایی که بیش از صد هزار مسلمان میتوانستند شاهد اعلان این خبر مهم باشند) و آمدند در جمع کوچکی اعلان کردند که می دانستند اینها امانت دار نیستند و صیثشان را اجراء نمی کنند!!

و اگر بگویید: پیامبر صلی الله علیه وسلم نمی دانستند، می پرسیم آیا خداوند می دانست یا خیر؟ حتما خواهید گفت خداوند قطعا می دانست، می گوئیم پس چرا خداوند به پیامبرش صلی الله علیه وسلم دستور نداد که چنین اعلان مهمی را در روز عرفه در جمع تمام حجاج بکند تا اینکه حجت بر همه امت تمام شود و عدم کتمان این وصیت مهم تضمین شده باشد؟!

خداوند چگونه جمعیتی بیش از صد هزار نفر را گذاشت بعد از حج پراکنده شوند، آنگاه به پیامبرش صلی الله علیه وسلم دستور داد که امامت و جانشینی اش را در بین عده ای اعلان کند که می دانست - به ادعای شما - آنرا می پوشانند؟!

پس نعوذ بالله خداوند هم نمی خواسته که این وصیت اجراء شود؟!

عجیب اینکه بعضی علمای شیعه ادعا کرده اند که غدیر خم جای تجمع تمام حجاج بوده است، این سخنی است که ارزش رد کردن هم ندارد زیرا هرکس از شیعیان که حج کرده می داند که این یک ادعای دروغ است.

سبب ورود حدیث:

ممکن است کسی پرسد، که وقتی مقصود این حدیث امامت عظمی و تعیین خلیفه و جانشین برای پیامبر صلی الله علیه وسلم نیست پس مراد و منظور آن چیست؟

پاسخ این است که روایات محمد بن جریر طبری رحمه الله علیه سبب یا علتی که پیامبر گرامی صلی الله علیه وسلم دور از جمع حجاج این حدیث را فرمودند بیان می کند:

هنگامی که علی بن ابی طالب رضی الله عنه از یمن باز می گشتند بین ایشان و بعضی صحابه رنجش پیش آمده بود که پیامبر صلی الله علیه وسلم برای بر طرف کردن رنجش مذکور این حدیث گرامی را فرمودند.
ابن جریر طبری با سند خودش نقل می کند:

که وقتی علی بن ابی طالب رضی الله عنه از یمن بازگشت تا اینکه با پیامبر صلی الله علیه وسلم در مکه ملاقات کند، خودش زودتر از سایر همراهان به دیدار رسول الله صلی الله علیه وسلم شتافت و یکنفر از یارانش را بر آنان امیر تعیین نمود، شخصی که علی بن ابی طالب او را معاون خودش تعیین کرده بود و سلیقه بخرچ داد و از پارچه های بیت المال که همراه داشتند هر کدام از همراهان را لباسی نو پوشاند.

وقتی که گروه مذکور به مکه رسیدند، و علی به استقبالشان آمد، دید که لباس نو پوشیده اند، معاونش را سرزنش کرد و گفت این چه کاری است که تو کردی؟ گفت: به آنان لباس نو پوشاندم تا در چشم مردم خوب جلوه کنند. علی فرمود: تو کار بدی کردی همین الآن قبل از اینکه خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم برسیم لباسها را برگردان، او لباسها را گرفت و به بیت المال برگرداند، گروه همراه از این برخورداری که با آنان شده بود از علی رنجیده شدند.

ابن کثیر رحمه الله علیه می نویسد:

«این مبحث در باره ورود حدیثی دال بر این است که پیامبر صلی الله علیه وسلم در جایی بین مکه و مدینه هنگامی که از حجة الوداع باز می گشتند در نزدیکی جحفه که به آن غدیر خم گفته می شد خطبه ای ایراد فرمودند و در آن فضیلت علی بن ابی طالب را بیان کردند، و از اینکه بعضی همراهان علی که با او در یمن بودند در باره او حرفهایی زدند، پیامبر صلی الله علیه وسلم از علی دفاع کردند، علت حرف و حدیث همراهانش در باره او این بود که او با آنها با عدالت رفتار کرده بود، بعضی ها این عدالت را ظلم و تنگی و بخیلی تعبیر نمودند، در حالیکه در این مورد حق با علی بود.

و لذا وقتی که پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم ادای مناسک حج را تمام کردند، و داشتند به مدینه باز می گشتند این موضوع را در اثنای راه بیان کردند، در روز یکشنبه ۱۸ ذی الحجه (نهم هجری) در زیر درختی در غدیر خم خطبه عظیمی ایراد فرمودند و در آن مطالبی مطرح کردند، از جمله از فضائل علی و امانت داری و عدالت و نزدیکی اش به رسول الله صلی الله

علیه وسلم سخن گفتند و بدینوسیله آنچه که در دل بسیاری از مردم (یعنی همان همراهان یمن) در باره علی بود را از بین بردند».

[البدایه والنهایه ۲۱۹/۵].

فکر می‌کنم با بیان این مطلب از معتبرترین کتب تاریخ، علت و انگیزه ای که رسول الله صلی الله علیه وسلم را وادار کرد بعد از متفرق شدن سایر مردم و فقط در جمع عده ای از اصحابشان که اهل مدینه بودند خطبه ای ایراد کنند و از فضیلت علی سخن بگویند روشن شد.

پس بنابر این موضوع به امامت ربطی ندارد، بلکه این جریان غدیر و حدیث غدیر به یک موضوع اختلافی بین علی رضی الله عنه و بعضی صحابه رضی الله عنهم مربوط می‌شود که شایسته نبوده در جمع عموم مسلمانان اعلان شود.

شاید پرسشی مطرح شود که اگر چنین است پس چرا بیان این موضوع و رفع اختلاف را نرفتند در خود مدینه حل کنند؟!.

پاسخ این است که نبی اکرم صلی الله علیه وسلم معلم و مربی و استاد کل برای امت بودند، و همچون طبیبی ماهر که با مهارت کامل و علاقه مندی فراوان زخم دلها را مداوا می‌کردند، در چنین موردی که در دل یاراناش نسبت به یکدیگر کدورت ایجاد شده و هنوز تا مدینه راه بسیاری باقی مانده بود، ایشان با حکمت و فراست پیامبرانه تشخیص دادند که ماندن این فضای مکدر تا مدینه، به جو دوستانه و برادرانه صحابه شایسته نیست.

بویژه اینکه هر دو طرف قضیه با ایشان حضور دارند و کسانی که حج نکرده یا جهت نگهبانی در مدینه باقی مانده اند، به این موضوع ارتباطی ندارند، تا اینکه رفع کدورت در جمع آنان انجام گیرد. پس از آنجایی که

موضوع نه به عموم مسلمانان مربوط بود تا در عرفات و منا و مکه اعلان شود و نه به اهل مدینه که در مدینه اعلان شود لذا بهترین جا برای این آشتی کنان و رفع کدورت مسیر راه مدینه بود که با یارانشان تنها شدند.

در اینجا بلافاصله از فرصت استفاده کردند و مکان و جایگاه علی را بیان نمودند تا به آن عده تفهیم کنند که هر کس پیامبر مکرم صلی الله علیه وسلم را دوست دارد و رضایت و خوشنودی ایشان را می خواهد حاصل کند پس باید علی را هم دوست داشته باشد لذا فرمودند:

«من كنت مولاة فعلى مولاة» این یک جمله کوتاه بود اما دلها را شستشو داد، این اعلان مهم در مکان مناسب و وقت مناسب بود، تقدیم و تأخیر آن به هیچوجه شایسته نبود.

بدین ترتیب مشخص شد که موضوع حدیث غدیر انگیزه خاصی داشته و به عده خاصی مربوط بوده و هیچ ربطی به تمام امت و موضوع امامت و خلافت نداشته است.

لفظ اضافه در بعضی روایات:

و اما لفظ اضافه‌ای که در بعضی روایات آمده «اللهم وال من والاه وعاد من عاداه» علی رغم اینکه در صحت آن بین علماء اختلاف نظر است، با این وجود اگر صحت آنرا هم مسلم فرض کنیم باز هم حدیث را از دلالت سابق آن خارج نمی کند و ذکر موالات و لفظ مولی در حدیث به معنی محبت است و نه امامت.

اگر موالات به معنی امامت می بود می فرمود: «اللهم وال من أطاعه وعاد من عصاه» خدایا هر کس از او اطاعت کند او را دوست داشته باش و هر کس

نا فرمانی کند با او دشمنی کن. در حالیکه در حدیث غدیر مولات (دوستی) و ضد آن (دشمنی) را مطرح کردند که با علت و انگیزه ورود حدیث مناسب و ارتباط دارد، و آن کدورتی بود که در دل بعضی یارانشان نسبت به علی رضی الله عنه ایجاد شده بود.

و طبعا کدورت از مقدمات دشمنی است، و خطبه غدیر علاج این مقدمات بود که ممکن بود همین مقدمات اگر علاج نشود یا علاجش به تأخیر بیفتد بین علی و سایر برادرانش از میان صحابه رضی الله عنهم که در سفر یمن همراهش بودند به عداوت و دشمنی مبدل شود.

الفاظ نادرست دیگر حدیث غدیر:

و اما الفاظ دروغ دیگری که با فرضیه ورود این حدیث در باره امامت عظاما ساخته شده و به آن اضافه گردیده، برای باطل بودن آن همین کافی است که در زمان و مکان و انگیزه ورود حدیث دقت و تأمل کنیم.

زیرا اگر این خطبه و حدیث برای تعیین امام و خلیفه مسلمین ایراد می شد حتما در زمان و مکان دیگری ایراد می گردید، یعنی در ایام حج که همه حجاج جمع بودند و در عرفات یا منا یا مکه مطرح می گردید که همه حجاج در آن حاضر باشند زیرا موضوع امامت عظاما یا خلافت و جانشینی پیامبر صلی الله علیه وسلم به همه امت مربوط می شود تصور نمی کنم کسانی که خواهان رسیدن به حق و درک و فهم حقیقت باشند بیش از این نیاز به شرح و توضیح داشته باشند، حق به لطف و توفیق خداوند روشن و آشکار است.

روایات دیگر نقض می شود:

ممکن است شیعیان امامی ادعا کنند که دهها حدیث دیگر غیر از حدیث غدیر هست که امامت را ثابت می کند، می گوئیم و دهها حدیث صحیح تر از آن هست که این ادعا را نقض می کند.

۶- شاید بگوئید از علی روایاتی نقل شده که وصیت به امامت را ثابت می کند ما می گوئیم بر عکس از علی روایاتی در کتب ما و حتی کتب شما نقل شده که چنین وصیت و ادعایی را رد می کند، و به صحت خلافت خلفای سه گانه قبل از خود رضی الله عنهم اعتراف می کند.

نهج البلاغه ادعای امامت را باطل می کند:

در کتاب نهج البلاغه که از معتمدترین کتب شیعه است از اینگونه روایات فراوان وجود دارد. به طور نمونه ملاحظه کنید:

۱- در خطبه (۹۱) یا ۹۲ نهج البلاغه آمده است: «دَعُونِي وَالتَّمَسُّوا غَيْرِي.... وَإِنْ تَرَكْتُمُونِي فَأَنَا كَأَحَدِكُمْ؛ وَلَعَلِّي أَسْمَعُكُمْ وَأَطُوعُكُمْ مِنْ وَلِيِّتُمْوَهُ أَمْرَكُمْ، وَأَنَا لَكُمْ وَزِيرًا، خَيْرٌ لَكُمْ مِنِّي أَمِيرًا!».»

«مرا بگذارید و دیگری را به دست آرید... اگر مرا رها کنید چون یکی از شماها هستم، که شاید شنواتر، و مطیع تر از شما نسبت به رئیس حکومت باشم، در حالی که من وزیر و مشاورتان باشم بهتر است که امیر و رهبر شما گردم.»

علی رضی الله عنه در اینجا از مردم می خواهد که از او دست بردارند و اصرار نکنند که خلافت را بپذیرد! اگر واقعا از طرف خداوند امام می بود چگونه جایز بود که چنین حرفی بگوید؟!.

سپس می گوید: برای شما بهتر این است که کس دیگری بر شما امام باشد. این مطلب می رساند که ایشان هیچگونه اطلاعی از این امامت خیالی ندارد و الا جایز نبود که امامت کس دیگری را بپذیرد.

۲- همچنین علی رضی الله عنه در نهج البلاغه مطلب دیگری صریحتر و واضحتر از مطلب قبلی دارد، در نامه ششم نهج البلاغه می فرماید: «إِنَّهُ بَايَعَنِي الْقَوْمُ الَّذِينَ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ عَلَيَّ مَا بَايَعُوهُمْ عَلَيْهِ، فَلَمْ يَكُنْ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَخْتَارَ، وَلَا لِلغَائِبِ أَنْ يَرُدَّ، وَإِنَّمَا الشُّورِي لِلْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ، فَإِنِ اجْتَمَعُوا عَلَيَّ رَجُلٍ وَسَمَوَهُ إِماماً كَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضَى، فَإِنِ خَرَجَ عَنْ أَمْرِهِمْ خَارِجٌ بَطَعْنِ أَوْ بَدَعَةٍ رَدُّهُ إِلَيَّ مَا خَرَجَ مِنْهُ، فَإِنِ أَبِي قَاتَلُوهُ عَلَيَّ اتَّبَاعِهِ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ، وَوَلَاهُ اللهُ مَا تَوَلَّى» «همانا کسانی با من بیعت کرده‌اند که با ابابکر و عمر و عثمان، با همان شرایط بیعت نمودند، پس آنکه در بیعت حضور داشت نمی‌تواند خلیفه‌ای دیگر برگزیند، و آنکه غایب است نمی‌تواند بیعت مردم را نپذیرد، و همانا شورای مسلمین از آن مهاجرین و انصار است، پس اگر بر امامت کسی گرد آمدند، و او را امام خود خواندند، خوشنودی خدا هم در آن است. حال اگر کسی کار آنان را نکوهش کند یا بدعتی پدید آورد، او را به جایگاه بیعت قانونی باز می‌گردانند، اگر سر باز زد با او پیکار می‌کنند، زیرا که به راه مسلمانان درنیامده، خدا هم او را در گمراهیش وامی‌گذارد.»

علی ابن ابی طالب رضی الله عنه در این نامه خیلی واضح و روشن بیان می‌کند که امام و خلیفه به وسیله شوری انتخاب می‌شود و هیچگونه نصی

از طرف خداوند متعال در این زمینه وجود ندارد. بنابراین امام کسی است که خود مردم آنرا انتخاب کنند، چنین شخصی شایسته است که امام نامیده شود و إلا نه.

و امامت اگر از جانب خدا می بود از علی رضی الله عنه ساقط نمی شد چه مردم ایشان را انتخاب می کردند و چه نمی کردند. و آنکه ایشان در اینجا خیلی روشن بیان می کند که هرکس را که صحابه امام تعیین کنند شایسته است امام نامیده شود و صحابه رضی الله عنهم که ایشان نیز جزو صحابه هستند امامت و خلافت ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم نه تنها راضی شدند که با دل و جان پذیرفتند و آنرا خلیفه انتخاب کردند و بنا به فرموده خود علی رضی الله عنه این تعیین و انتخاب مورد رضایت و خوشنودی خداوند بود.

پس این نصوصی که از علی رضی الله عنه نقل کردیم و آن پرسشهای عقلانی که مطرح نمودیم دروغ بودن آن روایات و ادعاهای بلند بالایی که امت را متفرق کرده و به دو گروه دشمن با یکدیگر تقسیم نموده را آشکار می کند.

مانع لزوم تحقیق در صحت روایات:

اما متأسفانه روایاتی از زبان پیامبر صلی الله علیه وسلم و اهل بیت ایشان جعل کرده و به مردم چنین وانمود کرده اند که گویا خداوند متعال از میان اهل بیت رضی الله عنهم امامانی تعیین نموده که اعتقاد داشتن به آن امامان وسیله نجات، و اعتقاد نداشتن به امامت آنان حتی اگر انسان خداوند را به یکتایی بپرسند سبب هلاکت است!!

و برای اثبات این مدعا هزاران حدیث و روایت ساخته و جعل کرده اند و برای پیروان مکتب ولایت و امامت ثوابهای تخیلی فراوان وعده داده و کسانی را که از پیروی این امامان مفترض الطاعه! شانه خالی کنند را از عذاب دردناک ترسانده اند!!

بنابراین کسانی که خود را شیعه نامیدند ناگزیر و با شلاق امید و وعید باید از این اعتقادات پیروی کنند، زیرا جعل کاران و روایت سازان چنان عاطفه ای را شعله ور کرده اند، که عقل و درک و دانش را بی حس کرده و به مردم اجازه فکر کردن و اندیشیدن نمی دهد!

در حالیکه خداوند انسان را با عقل و تفکر و اندیشه عزت و کرامت بخشیده و شایسته نیست که هیچ انسان سالمی عقل خودش را معطل کند و از کار بیندازد، و چشم بسته به دنبال اینگونه روایاتی برود که لذت ایمان و کیف شناخت حقیقت را از او سلب کند.

آری حق و حقیقتی که سید البشر صلی الله علیه وسلم آورده را باید شناخت و قطعا شناخت این حقیقت با سرگردانی به دنبال دروغهایی که به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وسلم نسبت داده شده هرگز میسر نخواهد بود. پس ای شیعه دلسوز به خود و خانواده و آینده ات! اگر در پی نجات هستی پس قرآن کریم را بدور از روایات دروغین بخوان، تا اینکه دین صحیح را از قرآن کریم که خداوند متعال خودش حفاظت آنرا به عهده گرفته بشناسی.

کتابی که خداوند در وصف آن می فرماید:

﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَطْلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾ ﴿٤٢﴾ فصلت: ٤٢ پس قرآن کریم حجت خداوند بر مردم تا روز قیامت است، مبادا قرآن را در طلسم گاه روایات دروغین زندانی کنید.

دروغ بر اهل بیت:

در این هیچ شک و شبهه ای نیست که به نام اهل بیت دروغهای بی شماری جعل شده است، حضرت (امام) جعفر صادق رحمه الله علیه می فرماید:

خداوند رحمت کند بنده ای را که ما را دوست مردم بگرداند، و ما را مورد خشم و غضب مردم قرار ندهد، اما به خدا سوگند اگر مردم خوبی های سخن ما را ملاحظه کنند، قطعاً به آن بیشتر افتخار خواهند کرد، و هیچکس نخواهد توانست بر آنان دستاویزی بیابد، (ولكن أحدهم يسمع الكلمة فيحط عليها عشراً) «اما یکی از آنان یک کلمه از ما می شنود و ده تا به آن اضافه می کند».

[الكافی ۲۲۹/۸]

و همچنین می فرماید:

«بعضی کسانی که ادعای پیروی از ما اهل بیت را دارد (لیکذب حتی إن الشیطان یتحاج إلی کذبه) «آنقدر دروغ می گوید که شیطان هم به دروغهای او احتیاج پیدا می کند».

الكافی ۲۵۴/۸، بحار الأنوار ۲۹۶/۲۵، رجال کشی ص ۲۹۷.

حضرت (امام) جعفر صادق رحمه الله علیه همچنین می فرماید:

«مردم به کار دروغ جعل کردن علیه ما علاقه فراوانی دارند». (إن الناس أولعوا بالكذب علينا)

بحار الأنوار ۲/۲۴۶

و همچنین می فرماید:

«ما از اهل بیت هستیم راستگو، البته خانواده ما از دروغگویی که علیه ما دروغ ببافد خالی نیست که ممکن است با دروغ خودش راست ما را از دید مردم ساقط کند».

(إننا أهل بيت صديقون لا نخلو من كذاب يكذب علينا، ويسقط صدقنا بكذبه علينا عند الناس).

رجال کشی ص ۱۰۸، بحار الأنوار ۲۵/۲۸۷

با دقت و تأمل، در این فرموده های حضرت جعفر صادق رحمه الله علیه می توانیم، درک کنیم که:

* اینهمه حدیث و روایت متناقض با قرآن چرا وجود دارد!

* و در بین خود روایات منسوب به اهل بیت اینهمه تناقض چرا وجود دارد!

* و اینهمه روایتی که اهل بیت را در برابر حکام هر زمان اینقدر ضعیف و ناتوان جلوه داده چرا وجود دارد!

حالا یک مسلمان با شنیدن این جملات و کلمات زرین و نورانی اهل بیت رحمه الله عليهم که می فرمایند: (لكن أحدهم يسمع الكلمة فيحط عليها عشرا) یا (ليكذب حتى إن الشيطان يحتاج إلى كذبة) چگونه باید به راویان مذهب شیعه و دروغهای بی شمار آنان اعتماد کند!

آری این شکایت تلخی است که آنان از اطرافیان شان دارند کسانی که دور و بر آنان را گرفته و به نام آنان دروغ جعل می کرده و به مردم عرضه کرده اند. آنگونه که روایات شما تصویر می کنند این امامان همیشه در شرایط سخت ترس و خوف می زیسته اند پس کی و کجا این همه حدیث و روایت را فرموده اند؟!.

و آنگهی یک پرسش اساسی اینکه در زمان حیات ائمه چرا دین از روایان گرفته شود؟؟!! زیرا این روایات در زمان وجود یک امام بوسیله روایان از امام قبلی نقل شده!! پس در صورتی که روایان از امام قبلی روایت نقل می کنند و بوسیله آن روایات مردم را توجیه می کنند فایده وجود امام حاضر چیست؟!.

علی از تصویر نادرست روایات شیعه مبراست:

به عقیده ما علی رضی الله عنه از آنچه که روایات شیعه ایشان را بدان توصیف کرده پاک و مبراست، چهره ای که روایات شیعه از ایشان به تصویر کشیده نعوذ بالله با شخصیت حقیقی ایشان منافات دارد!!.

علی ابن ابی طالب گل سر سبد قریش و بنی هاشم از معززترین خانواده های عرب به اعتبار نسب است، از لحاظ اخلاق و شجاعت از مکرم ترین چهره های عرب است و ذریه پاکش هرگز این تصویر زشتی را که از ایشان ترسیم کرده اند را نمی پسندند!.

از علی و خاندانش در روایات شیعیان اثناعشری تصویری کشیده شده که جز اهانت و خاری! هیچ زاویه روشن دیگری به چشم نمی خورد. این علی ابن ابی طالب در کنار اینهمه عزت و شرافت اجتماعی و خانوادگی تصور

کنید که وقتی عزت و شرافت اسلام نیز بدان اضافه شود چه گوهر نابی را می سازد! اما نه در قاموس شیعیان و مدعیان پیروی از علی!!

آری، علی از اولین کسانی بود که به آغوش اسلام شتافت، و بیست و سه سال در حضور پیامبر گرامی صلی الله علیه وسلم و در سایه عطوفت اسلام تربیت شد، اما شگفت انگیز است که مدعیان محبت و پیروی اش ادعا می کنند که امامتی که از سوی خدا و رشولش صلی الله علیه وسلم به او وصیت شده بود، او ترسید این منصب الهی!! را اعلان کند، زیرا که جانش در خطر بود، او برای حفظ جان خودش نه تنها امامت (این منصب الهی و مهمتر از نبوت!!) را اعلان نکرد که با غاصبان امامت! بیعت نمود، و از آنان زن گرفت و به آنان زن داد و فرزندانش را به نام آنان نامید و پشت سرشان نماز خواند!!

حضرت حسن و امامت! :

بعد از علی ابن ابی طالب رضی الله عنه (امام اول شیعیان دوازده امامی) پسر بزرگ ایشان حضرت حسن رضی الله عنه به امامت رسید، اما شگفت انگیز است که امام دوم با اختیار خود و با رغبت و رضایت خودش به نفع کسی که از دید شما (نعوذ بالله) کافر بود از خلافت (در اصل همان امامت) عقب نشینی کرد، تا اینکه به تعبیر شما جان خودش را نجات دهد!!

اگر فرضیه شما یعنی منصب سلسله وار امامت را بپذیریم به نظر شما این اقدام حضرت حسن، امت را دچار سردرگمی نمی کند؟! پاسخ را به عاقلان می سپاریم. ما که در چنین موارد سخنی جز این نداریم که بگوییم خدایا تو پاک و منزّه از هر عیب و نقصی هستی و آنچه در شأن تو جسارت مستقیم و

گره های کور

در مذهب شیعه

نویسنده:

عبد الله حیدری

بسم الله الرحمن الرحيم

سخن آغاز

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على رسوله محمد و على آله و صحبه أجمعين و بعد:

خواننده گرامی! خداوند منان را سپاسگذارم که توفیق داد هدیه ارزشمند دیگری خدمت شما تقدیم کنم، شکی ندارم که برای انسانهای عاقل و هدفمند هدیه ای بهتر از کتاب نیست، اینکه محتوای کتاب با ذوق خواننده موافق باشد یا نه، بستگی به روحیه هر خواننده دارد، اما کسانی که به فرهنگ و اندیشه و اصلاح طلبی دینی علاقه مند باشند این موضوع برای شان مهم نیست. مهم این است که شما با چنین انگیزه ای کتاب را دوست دارید و با کتاب انس می گیرید، کتاب خستگی شما را رفع می کند، درد شما را تسکین می دهد، دلهره شما را بر طرف می کند، در یک جمله کتاب خواندن و با کتاب مأنوس بودن کار انسانهای بزرگ است.

رشد اندیشه:

انسان از لحاظ فکر و اندیشه نیز روز به روز رشد می کند و بزرگ می شود و عینا مثل اینکه سن انسان بالا می رود و هر روز پخته تر و متین تر و قوی تر می شود فکر و اندیشه او نیز هر روز بالنده تر و توانا تر می شود، با این تفاوت که در پرتو اسلام خالص، فکر و اندیشه انسان مانند جسم او پیری و فرسودگی ندارد.

اساسا انسانهای بزرگ توقف نمی شناسند، همواره رو به ترقی اند، همچنان پرواز شان اوج می گیرد و به سوی هدف در تکاپو هستند، انسانهای

بزرگ از فکر مخالف و اندیشه حریف ترس و هراس ندارند، سلاح عقل و سپر دانش در تمام عرصه ها بعد از توفیق خداوند از آنان حمایت می کند، منطق و برهان و استدلال و حلاجی یافته های دینی و فرهنگی همچنان راه را فراسوی آینده برویشان می گشاید، چشم انداز رشد و ترقی و سعادت برای اینگونه انسانها تیره و تاریک نیست، این قبیل انسانها چنان توانا و نیرومند هستند که تمام لحظات زندگی برایشان تفکر و اندیشه و پیشرفت و پیروزی است، شکست نمی شناسند، به شکست فکر نمی کنند، از موانعی که قطعاً بر سر راهشان وجود دارد، ترس و واهمه ندارند.

گذشت از حسود:

شاید دوستان نادان بیش از دشمنان سعی کنند در عزم و اراده و رشد و ترقی اینگونه افراد مانع ایجاد کنند، خیلی ها تلاش می کنند در دیوار فولادین عزم و اراده این مردان بزرگ رخنه بوجود آورند، چه بسا از روی حسادت چشم دیدن رشد و ترقی آنها را ندارند، اما آنها با همت بلند و صبر و حوصله، هر روز گامهای قوی تری بر می دارند، هر روز نگاهشان نافذ تر، اندیشه شان پخته تر، افق دیدشان گسترده تر و آرمانهای متعالی شان درخشنده تر می شود، شما هم اگر از این نوع انسانها هستید، از هیچ قدرت و مانعی ترس و هراس نداشته باشید، و مطمئن باشید که روزی درهای پیروزی و سعادت به روی شما گشوده خواهد شد، روزی به آرمان و هدف خود خواهید رسید، روزی بدخواهان شما چاره ای جز تسلیم در برابر عزم و اراده فولادین شما نخواهند داشت، پس گذشت داشته باشید و حق بدهید که به شما حسودی کنند.

آزادی عقیده:

اینکه شما را از آشنایی و نزدیک شدن با دیگران باز می دارند، خیلی طبیعی است چون می ترسند بازارشان کساد شود، شاید مطمئن هستند که اصلی بودن، مرغوب بودن، پایدار بودن، و نفیس بودن کالای حریف نیرومند مشتری هایشان را جلب خواهد کرد، و شما بعد از آشنا شدن با کالای نفیس رقیب نیرومند دیگر به کالای پر زرق و برق اما قلابی آنها توجهی نخواهید کرد و به هیچ قیمتی آنرا نخواهید خرید، کدام انسان عاقل حاضر است برنز را به قیمت طلا بخرد؟! پس بازار حریف را کساد کردن فن و حرفه همه جو فروشان در پهنای بستر تاریخ بوده و خواهد بود!

اگر چنین نیست پس باید مردم را در انتخاب اندیشه و عقیده آزاد بگذارند، هرکس هرچه دوست داشت انتخاب کند اما نه، مشاوران ظاهرا مجانی و دلالتان حرفه ای، یکسره بغل گوش شما خواهند گفت: آقا ما خیرخواه شمایم! شما نمی فهمید! شما اینها را نمی شناسید! ما می فهمیم! ما تجربه داریم! اینها خیلی خطرناکند!

وهم زدگی:

آری برای چنین مواقعی در هر زمان مارکها و برجسب هایی آماده دارند، که تصور میکنند وقتی این مارک و برجسپ را به پیشانی کسی چسپاندند دیگر مردم به او نزدیک نمی شوند، مثل اینکه گفته شود فلانی «ایدز» دارد! چه کسی حاضر است به این مریض خطرناک نزدیک شود؟! یعنی وهم ایجاد کردن، که طبعا هر کس ممکن است دچار وهم زدگی شود مگر انسانهای عاقل و زیرک که هیچ حرفی را بی دلیل و بدون تحقیق نمی پذیرند.

قرنهاست که روی این مسئله کارشده، و به این نتیجه رسیده اند که انسان از لحاظ روانشناسی یک سری خصوصیات دارد، نکات ضعف و نکات

قوت، از بارزترین نکات ضعف انسان این است که اگر وهم زده شد کنترلش مشکل است، مثل گوسفندی که از گرگ واهمه داشته باشد حالا اگر چوپان هم برای کمک به او نزدیک شود از او فرار می کند به گمان اینکه گرگ آمده است!.

در مطب ابن سینا:

گفته می شود در زمان ابن سینا دانشمند و طبیب معروف ایرانی مریضی را آوردند که در شکمش ماری جای گرفته بود! این مریض بیچاره که سالها از وجود مار در شکمش! رنج می برد، چنان ضعیف و افتاده شده بود که توانایی حرف زدن هم نداشت و فقط در انتظار مرگ لحظه شماری می کرد، ابن سینا پس از معاینه و شنیدن درد دل مریض، همراهانش را پرخاش کرد که چرا این مریض را دیر آوردید! مار نزدیک است که او را خفه کند! باید او را عمل کنم، فردا همین وقت او را جراحی خواهم کرد، طی این مهلت ابن سینا ماری پیدا کرد و در طشتی زیر تخت آماده گذاشت فردا مریض آمد و وارد اتاق عمل شد، طبیب او را بیهوش کرد و ساعتی بعد که بیهوش آمد طشت را جلو کشید و گفت ببین! تو با این مار چطور زنده مانده ای؟! مریض وهم زده نفس راحتی کشید و گفت: دست شما درد نکند احساس می کنم سبک شده ام! این وهم زدگی یکی از بارزترین نقاط ضعف انسان است.

بهای و هابی شد!:

امروز در میدان رقابت عقاید و افکار و اندیشه بزرگترین وهمی که عموم مسلمانان را از آن ترسانده می شود، ازدهای خطرناک وهابیت است، کسانی

مصلحت دارند که در باره خطر این اژدها تبلیغ کنند، و مردم را از آن بترسانند دهها سال است که در باره خطر وهابیت گفته و نوشته شده اند و این بازی ادامه دارد.

چند سال پیش مطلبی نوشته بودم و در بعضی سایتها پخش شد که آنزمان به دلائلی نتوانستم ادامه دهم. تیتزش این بود: وهابیت چیست؟ و وهابی کیست؟ داستان بقال بهایی را نوشته بودم که روضه خوان محل برای اینکه بقال بیچاره حق خودش را از او خواسته بود سر منبر اعلان کرد که بقال بهایی وهابی شده است! بازارش کساد شد! ناچار به پای روضه خوان افتاد و گفت: غلط کردم هرچه ببری نوش جان! حلالم کن، روز بعد اعلان کرد که این بقال وهابی را ارشاد کردیم توبه کرد، و مثل اول بهایی شد! مردم خوشحال شدند و در معامله را با او باز کردند! پس تعجب نکنید اگر شنیدید که فلانی وهابی است؟ حالا این وهابیت چیست و وهابی کیست بماند برای بعد.

وهابی های بزرگ:

ما نمونه هایی از وهابیان بزرگ سراغ داریم که تعجب خواهید کرد که در عمق جامعه تشیع چگونه هر کس از این مترسک به نفع خودش استفاده کرده و میکند! وقتی علاوه از شخصیت های معروف و روشنفکران صاحب نامی مانند اسدالله خرقانی (تهران) و شریعت سنگلجی (تهران) و آیت الله برقی (قم) و آیت الله علی اصغر بنابی (تبریز) حیدر علی قلمداران (قم) و غیره بعضی تئوریسین های تشیع مانند شریعتی و مطهری و طالقانی و آیت

الله منتظری و حتی آیت الله خمینی!!! وهابی باشند دیگه بقیه چه ملامتند؟!!!^۱.

تاریخ دعوت:

مترسک سازی در تاریخ بشر عمر طولانی دارد برای حمایت و دفاع از باورهای اجتماعی که چه بسا ممکن است نقطه مقابل دین باشند حامیان و وارثان این باورها هر نواندیش و اصلاح طلبی را مارک و چسب می زنند و از او مترسکی می سازند که خودیها هم جرأت نزدیک شدن به او را نداشته باشند، قرآن کریم پراست از این نمونه ها، داستانهای پیامبران علیهم السلام که خداوند آنها را احسن القصص خوانده از این بر چسب ها و تهمتها فراوان دارد قوم و امت هر پیامبری وقتی خواستند در راه دعوت توحید سنگ اندازی کنند تهمت های جور و واجوری به آن پیامبر الهی چسبانند، سلطه جویی، قدرت طلبی، جن زدگی، سحر، شاعری، فقر، سادگی، دیوانگی، وغیره تهمت های رایجی بوده که در هر عصر و زمان پیامبران الهی را به آن نسبت می دادند، خودشان می دانستند که این تهمت ها بی پایه است اما از آنجاییکه تصمیم داشتند از خرافات و مزخرفات و موهومات ضد عقل و ضد فطرت در جامعه که در تاریکی جهل و گمراهی و نبود هادی رشد کرده بود دفاع کنند لذا تهمت و افتراء می ساختند و سعی می کردند که مردم را وهم زده کرده و از اطراف داعی و هادی دور کنند به گمان اینکه برای همیشه خواهند توانست جلو فکر و اندیشه را بگیرند، و جامعه را در انحراف و جهل نگه دارند.

^۱ - جریانهای سیاسی - مذهبی قبل از انقلاب چاپ چهارم نشر مرکز اسناد انقلاب اسلامی ص ۳۶۸ و ۹ و چاپ ششم اعتماد قم ص ۷۴۳.

پیشینه وهابیت:

این مقدمه طبعاً جای بسط و توضیح نیست اما ناگزیر اشاره می‌کنم که در تاریخ دوجنبش وهابیت وجود دارد یکی متعلق به قرن دوم هجری است و دیگری به قرن دوازدهم، حرکت وهبی یا وهابی کهن منسوب به عبدالوهاب بن عبدالرحمن بن رستم اباضی خارجی (متوفی ۱۹۷ هـ ق) یک حرکت انحرافی بوده است در حالیکه وهابیت معاصر یک حرکت اصلاحی در درون اهل سنت و مذهب حنبلی است، اینکه چرا وهابیت اینقدر خطرناک جلوه کرده می‌تواند علل و اسباب مختلفی داشته باشد.

چرایی خطر وهابیت:

۱- به دلیل اینکه عقاید و افکار وهابیت در قرن دوم مخالف اهل سنت بوده علمای اهل سنت از آن زمان به بعد هرگاه مناسبتی پیش آمده علیه عقاید وهابیت رستمی مغربی فتوا صادر کرده اند.

۲- از اواخر قرن دوازده و اوایل قرن سیزده هجری که استعمار انگلیس از بیداری اسلام سخت بیمناک بود وقتی دعوت اصلاحی محمد بن عبدالوهاب (۱۲۰۶-۱۱۱۵ هـ ق) در صدد اصلاح و پاکسازی اسلام از خرافات و بدعتها آغاز به کار کرد، ابتداء دعوت او منسوب به خودش یعنی محمدی معروف شد اما بعدها جیره خواران خان نعمت استعمار وقتی با حرکت وهابی مغرب در قرن دوم آشنا شدند، و موج نفرت و انزجار مسلمانان و فتاوی متعدد علمای اهل سنت را در باره آن حرکت مشاهده کردند، تصمیم گرفتند که حرکت اصلاحی محمدی را هم وهابی بنامند.

۳- از آنجایی که حرکت اصلاحی محمدی به رهبری محمد بن عبدالوهاب پس از قرن‌ها جمود و تحجر در جهان اسلام در کنار سایر حرکت‌های اصلاحی اظهار وجود کرد و بویژه در مسائل حساس و عوام‌پسندی مانند بدعات قبور و گنبد و بارگاه شروع به فعالیت نمود طبعاً واکنش تند عوام را به دنبال داشت که از هر رسانه‌ای مؤثرتر عمل می‌کند.

۴- عدم وجود علمای همفکر و رسانه‌ای مؤثر در آغاز از یک سوء و تبلیغات منفی و گسترده شریف غالب استاندار عثمانی‌ها در مکه مکرمه علیه این حرکت که هم پیمان آل سعود یعنی دولت رقیب شریف غالب بود از سوی دیگر موج سوء ظن علیه محمد بن عبدالوهاب و حرکت اصلاحی‌اش را برانگیخت و علماء که در بدو امر از حقیقت این حرکت اطلاعی نداشتند واکنشهایی منفی نشان دادند که البته بعدها علمای اهل سنت دیدگاهشان را در این زمینه اصلاح کردند اما بدخواهان حرکت از موضع‌گیری‌های اولیه علیه این حرکت سوء استفاده کردند.

۵- چنانکه عرض شد اقدامات عملی این حرکت در تغییر منکر بویژه در خراب کردن قبرها و گنبدها و بارگاههایی که خلاف سنت ساخته شده و اینک به مراکز خرافات و بدعات و احیاناً شرک تبدیل شده بودند، از سوی شیعیان اثناعشری که علاقه فوق‌العاده‌ای به این پدیده‌ها دارند واکنش‌های شدیدتری در پی داشت، عمق اختلافات شیعیان با اهل سنت از یک سو و تخریب گنبد و بارگاهها (بویژه در بقیع و عراق که شیعیان خود را وارث این گنبد و بارگاهها می‌دانستند!) و امروزه کماکان خود را وارث این قبور منسوب به اهل بیت علیهم السلام می‌دانند!) از سوی دیگر بهانه اساسی دست‌کسانی داد که دنبال سوژه بودند، پس از سقیفه و فدک و کربلا که

خیلی از عمرشان گذشته بود اینکه سوژه جدیدی پیدا شد و علاوه از اهل سنت دشمن جدیدی هم شناسایی شد که اسمش وهابیت است.^۲

مانع اصلی وحدت:

پس با توجه به طرح تئورسین ها و نظریه پردازان تشیع صلح و آشتی با هر دشمنی ممکن است جز وهابیت!، البته منافع استراتژی و مصالح مختلف گاهی از شدت این خصومت کاسته و علی الظاهر چشم اندازی و لو تاریک و مبهم جهت آشتی در افق روابط شیعه و سنی ترسیم کرده است اما متأسفانه عمق این خصومت (با اهل سنت و البته در پوشش وهابیت) و قوت تأثیر تئورسین های مذهبی به حدی قوی است که در عمل هیچگونه پیشرفتی حاصل نمی شود.

تظاهر به وحدت و شعار تقریب و کنفرانسهای یکطرفه وحدت و تقیه تاکتیکی، در مقابل حوزه و دانشگاهای مسخر حوزه، و مراکز علمی، و رسانه های قالب بندی شده در جهت تحقق اهداف برنامه شیعه گری، و سایتها و شبکه های ماهواره ای از قبیل سلام و سحر و کوثر و اهل بیت و غیره که نه تنها در جهت وحدت گامی بر نمی دارند بلکه در عوض همه این رجز خوانی وحدت را یک کار سبک و بیهوده می دانند، در واقع هم در برابر آنهمه موج گسترده شیعه گری و فراتر از آن، این شیعه گری و چند مهره سوخته آنرا به رخ عوام کشیدن و از رسانه ها پخش کردن، خود بیانگر این حقیقت است.

^۲ - در تهیه این بخش از محتوای کتاب تصحیح خطأ تاریخی حول الوهابیة از دکتر سعد الشویعر و منابع مختلف دیگر استفاده شده است.

وحدت یا شیعه گری؟!:

شکی نیست که ادعاهای کاذب وحدت در راستای طرح گسترده شیعه کردن جامعه اهل سنت در سراسر جهان در نهایت به نفع برنامه ریزان این طرح بوده و خواهد بود، بنابر این در بین تئوریسین و مدیران برنامه شیعه گری در نحوه اداره برنامه «وحدت» و «شیعه گری» به عنوان دو عنصر متضاد اختلاف نظر شدید وجود دارد. البته اختلاف در هدف و استراتژی نیست!، فقط در نحوه اداره است!، که مبادا از سناریوی وحدت سوء استفاده شود! و بعضی هنرمندان و کارمندانی که قرار است فقط نقش وحدت خواهی را بازی کنند فراموش کنند که تابع سناریو هستند و گمان کنند خودشان هستند. طبق این برنامه حتی اگر کسانی از طرف مقابل باور کردند که وحدتی در کار است و خواستند گامی بر دارند نباید ابتکار عمل را به آنها سپرد، مثلا کنفرانس وحدت دوحه در محرم ۱۴۲۸هـ از دید مدیران و برنامه ریزان شیعه گری، نزدیک بود ابتکار عمل را از آنها بگیرد! و در سطح جهانی چنین مطرح شود که اهل سنت خواستار وحدت امت اسلامی هستند!، لذا بلافاصله آجیر خطر کشیده شد و شخصیت‌های میانه روی مانند دکتر قرضاوی و وهبة الزحیلی و محمد علی صابونی و غیره که تا قبل از محرم ۱۴۲۸هـ نه تنها وهابی نبودند که میانه‌رو و داعی جدی وحدت و مهمان افتخاری کنفرانس‌های وحدت و تقریب بودند، وهابی و تندرو شناخته شدند! و از گردونه و حتی از لیست مجمع تقریب آقای تسخیری خارج شدند. پس چنین وحدتی از دید آنان مطلوب است!!.

همین دیروز (اردیبهشت ۸۷) بود که آقای رفسنجانی در افتتاح ۲۱ کنفرانس وحدت و تقریب می فرمود: باید از غلو و افراط در شخصیت‌های

دینی یعنی امامان شیعه! و از سب و اهانت به مقدسات مذاهب اسلامی دیگر که قرن‌ها از زمان آنها گذشته پرهیز کرد! شعار خوبی است اما نتیجه چیست؟!.

در هر صورت عرض می‌کردیم که مترسک‌سازی در تاریخ عمر طولانی دارد و بازار حریف را کساد کردن و با تهمت و دروغ و افتراء، شخصیت و فکر و عقیده‌ای را کوچک جلوه دادن، هنر کسانی است که با بضاعت مزجاء و قلابی می‌خواهند خویش را مقدس و قهرمان و دیگران را منحرف و ناقص معرفی کنند!.

صفوی منش و وحدت!؟!

در همین راستا ملاحظه می‌کنید که وقتی یکی از روحانیون صفوی منش و تفرقه افکن که در این اواخر از شبکه بدنام و تکفیری سلام بذر کینه و تفرقه می‌پاشد و ابولؤلؤ مجوسی (قاتل خلیفه راشد عمر فاروق رضی الله عنه) را صحابی می‌خواند و بدترین اهانت‌ها و حتی تکفیرها را به صحابه پیامبر صلی الله علیه وسلم روا می‌دارد وقتی با پرفسور احمد الغامدی نویسنده توانای این کتاب می‌نشیند و با سوء استفاده از کرم و مهمان‌نوازی او به خانه اش می‌رود و نان و نمکش را می‌خورد می‌بینیم اولاً بدون اجازه!! در کنارش می‌ایستد و (توسط پسر از همه جا بیخبر میزبانش!) عکس می‌گیرد! ثانیاً بدون اجازه و مخفیانه با استفاده از سیستم اطلاعاتی صدایش را ضبط می‌کند و بطور گزینشی هرجایی که به نفعش هست در سایتش پخش می‌کند!.

و عجیب اینکه با همه این مسائل در همه جا او را وهابی معرفی می‌کند!! تا اینکه مبادا کسی به عنوان یک پرفسور دانشگاه ام القری مکه مکرمه

افکارش را بخواند و از او متأثر شود، طبیعی است وقتی صفوی منش ها و همفکرانشان برای رونق بازار خویش شریعتی و مطهری و طالقانی و منتظری و حتی خود آقای خمینی را وهابی معرفی می کنند پرفسور غامدی که وهابی هست، که هست، صحبت از این نیست که طبق فلان تعریف و قاعده فلانی وهابی است یا خیر؟ هدف ایجاد وهم و دلهره در دل عموم است که مبادا به اعتراف این آقا خود حوزه هم تلفات بدهد!

تلفات حوزه!:

همین چندی پیش بود که از یک جلسه خصوصی ایشان توسط شاگردان محبوس در حصار افکار کلیشه ای او و سایر همفکرانش مقطع فیلمی منتشر شد که از قول آقای ربانی می گفت: اخیراً من در سفر عمره ای که روحانی کاروان روحانیون بوده ام سی نفر روحانی تلفات داده ام! که بدست وهابی ها شکار شده اند! و با اینکه هر روز برایشان کلاس داشته ایم و روشنگری می کردیم به تعبیر ایشان سی نفرشان با وهابی ها «لول می خورده اند»!

پس این است سبب تهمت زدن و هر روشنفکر رقیبی را وهابی خواندن! تا اینکه مبادا کسی شکار شود! و خدای نکرده! آمار تلفات بالا برود!

حالا این روحیه و منطق با روحیه و منطق وحدت و تقریب چگونه می تواند سازگار باشد؟! روحیه اخوت و صداقت در کجا می تواند جا پیدا کند؟! شیعه کردن هزاران جوان اهل سنت از کشورهای مختلف در حوزه ها و دانشگاههای مدعیان وحدت کجایش با وحدت انطباق دارد؟ اهل سنت در طول تاریخ فراتر از ادعای وحدت با گذشت و سعه صدر بی نظیری عمل کرده اند، نه تنها مسلمانان شیعه که حتی مسیحیان و یهودیان را در کشور

هایشان تحمل کرده اند، و خواهند کرد چون دین و عقیده شان چنین دستور می دهد.

استراتژی جدید:

پس تبلیغات مغرضانه و مارک و برچسب زدن و مترسک ساختن و عقاید حقه اهل سنت را زیر نام هیولای وهابیت که جز در تخیل کینه پروران و مترسک سازان وجود خارجی ندارد کوبیدن و در پشت دیوار عریان وحدت و تقریب پنهان شدن جز آب به آسیاب دشمن ریختن نیست و جز تأمین منافع دشمنان اسلام سودی ندارد، امروز گویا یک استراتژی ثابت وجود دارد و با تمام قوت و امکانات از آن حمایت می شود.

خلاصه این استراتژی این است که:

ما با اهل سنت برادریم خطری که اسلام و شیعه و اهل سنت را تهدید

می کند وهابیت است!.

این تابلو و شعار است اما در تفصیل چی؟:

جز چند نفر همه صحابه مرتد شدند!، ابولؤلؤ صحابی بزرگوار است!، لعن و نفرین از قرآن ثابت است! و ثواب مضاعف دارد! وهابی ها کافر و تکفیری هستند!، و حکم قتل شیعه را صادر می کنند! از شرک و بدعت و توسل و شفاعت و زیارت قبور و غیره نام بردن، و در برابر برنامه های تکفیر صحابه و کشتار اهل سنت، و شعارهای ضد و نقیض وحدت و تقریب واکنش نشان دادن و در نشستها و کنفرانسهای نمایشی وحدت شرکت نکردن نشانه وهابی بودن است و...

دیدگاه اهل سنت:

به عنوان یک پیرو مذهب اهل سنت و آشنا با دیدگاه علمای اهل سنت و روش و منش آنان عرض می‌کنم که ما اهل سنت با تمام مذاهب و مکاتب فقهی به شمول مذهب حنبلی و به اصطلاح شما وهابیت:

اصولا با تکفیر مخالفیم. قتل هر انسان بیگناهی را و لو اینکه غیر مسلمان باشد حرام می‌دانیم، چه رسد به مسلمان قطع نظر از اینکه چه مذهبی داشته باشد. انفجار هایی که به نام دین در بین مردم بیگناه در هر جای جهان انجام می‌گیرد چه در مسجد چه در بازار چه در جمع اهل سنت و چه در جمع شیعیان همه را حرام و نادرست می‌دانیم. تکفیر مسلمان چه شیعه و چه سنی را حرام می‌دانیم، مگر اینکه کسی اصل مسلمی از دین را انکار کند. اینکه بعضی‌ها از زبان اهل سنت به دروغ نقل می‌کنند که هر کس یک شیعه بکشد به بهشت می‌رود! دروغ و افتراء محض است. علمای اهل سنت کشتن هیچ انسانی را به صرف داشتن فلان عقیده حتی اگر یهودی و نصرانی باشد جایز نمی‌دانند، اینها تبلیغات کسانی است که در لباس اسلام بر علیه اسلام کار می‌کنند. اهل سنت خواهان وحدت حقیقی و همزیستی مسالمت آمیز هستند، و به هیچ عنوان و تحت هیچ شرایطی جنگ و خونریزی را در میان مسلمانان جایز نمی‌دانند، اختلاف نظر و حتی طرح مسائل اختلافی طبیعی است.

دیدگاه یکدیگر را خواندن و با آن آشنا شدن و از راه بحث و گفتگوی سالم و دوستانه اختلافات را کمرنگ کردن تنها راه رسیدن به وحدت حقیقی و بهترین وسیله برای نا امید کردن دشمنان اسلام است.

شهد شاهد من أهله:

پس شما با اهل سنت سر و کار دارید و نه وهابیت، حتی اگر اهل سنت با شما در مسائل اعتقادی اختلاف داشته باشند که قطعاً دارند به صرف داشتن چنین اختلافی وهابی نمی شوند و حتی اگر آنها را وهابی فرض کنید علمای شما معتقدند که: «امروز وهابیون به دو شاخه تقسیم شده اند: ۱- سلفی های متعصب.....»

۲- وهابی های معتدل و روشنفکر که اهل منطق و گفتمان و «حوار» هستند، به افکار سایر اندیشمندان احترام می گذارند و با دیگر مسلمانان به گفتگوی دوستانه می نشینند. نه فرمان قتل کسی را صادر می کنند، نه مسلمانی را مشرک و کافر می شمردند، و نه حکم به اباحه اموال و أعراض می دهند و روز به روز طرفداران بیشتری پیدا می کنند. و این طلیعه مبارکی است برای جهان اسلام که آثارش در کتابهایی که اخیراً در حجاز منتشر شده و در جراید و مناظره های تلویزیونی آنجا مشاهده می شود».^۳

پس به امید اینکه ما از گروه دوم باشیم و طرفداران مان روز به روز بیشتر شوند و برای جهان اسلام طلیعه مبارکی باشیم. و کتاب ما نیز جزو کتابهای این طلیعه مبارک باشد.

در باره این کتاب:

^۳- از مقدمه کتاب (وهابیت بر سر دوراهی) آیت الله ناصر مکارم شیرازی. از سایت خود ایشان:

http://www.makaremshirazi.org/books/persian/vahabiyat/001.htm#_Lnk2 پنجشنبه ۱۹

اصل این کتاب متنی بود که به درخواست نویسنده آن اقدام به ترجمه کردم اما بنا بر بعضی شروط غیر علمی که ما آنرا با منهج علمی و آزاد خود مناسب نمی دانستیم با نویسنده محترم کنار نیامدیم و بنابراین مجبور شدم ثمره تلاش و زحمت فراوانی را که کشیده بودم با یک سری اضافات و تعدیلات به شکل تألیف مستقلی خدمت شما سروران تقدیم کنم از همه دوستانی که در شکل گیری این کتاب تشویق و همکاری کرده اند ممنون و سپاسگذارم و برای همگی از خداوند منان اجر و پاداش فراوان می طلبم همچنانکه در لابلای کتاب ملاحظه می کنید هدف ما از نوشتن این کتاب زمینه سازی برای ایجاد وحدت واقعی بین امت اسلامی است و نقل و نقد عقاید شیعه خدای نکرده به معنای اهانت به مذهب مذکور و پیروان آن نیست.

و اسم گره های کور در مذهب شیعه برای این کتاب تقریباً اسمی با مسماست که ما امیدواریم عقلای شیعه با این گره های کور و زنگ زده نه از در انکار که از در باز کردن آن با عقل و وژدان پیش آیند. «شیعه در دادگاه عقل و وژدان» نام کتاب دیگر ماست که انشاءالله بزودی در دسترس شما بزرگواران قرار خواهد گرفت.

چنانچه دوستانی در باره محتوای کتاب و مسائل ذی ربط خواستند تماس بگیرند یا نقص و خللی مشاهده کردند یا انتقاد و پیشنهادی داشتند با کمال میل حاضریم به پرسشهای عزیزان پاسخ دهیم.

البته یادآوری این نکته لازم است که به دلیل گرفتاری های کاری و شتاب سرشار از لطف برادران عزیز در کتابخانه عقیده فرصت نشد بخشی از مطالب را اکنون اضافه کنم که انشاءالله بزودی انجام خواهد شد و در ضمن

نواقصی نیز وجود دارد که امیدوارم دوستان لطف کنند و با قبول زحمت
حتما همکاری لازم را مبذول دارند چه در تصحیح متن و چه در یادآوری
خلأهای موجود.

التماس دعای خیر دارم.

عبدالله حیدری

Haidari11@gmail.com

بیستم مرداد ماه ۱۳۸۸ شمسی

مقدمه

این یک واقعیت مسلم است که شیعیان اثناعشری اصول اعتقادی برای خود شان برگزیده اند که جز خود آنان، در قاموس عقاید هیچکدام از مذاهب اسلامی دیگر، جای ندارد. و هرکس در این عقاید منحصر به فرد شیعیان با دقت و تأمل بنگرد به روشنی در میابد که تمام این عقاید با یکدیگر متناقض است.

بلکه موضع خود کسانی که از دیدگاه شیعیان، امامان مذهب شیعه هستند و گفتار و کرداری که از آنان نقل شده با این عقاید در تناقض آشکار است. که قطعاً این دلیل واضح بر وجود نقص و خلل در این عقاید شیعه است که نیاز به بازنگری ریشه ای دارد.

این یک واقعیت مسلم است که عقاید باید قرین باور عمیق و یقین کامل باشد و چنین باور و یقینی هنگامی محقق می شود که این عقاید مؤید و پشتیبان و تصدیق کننده یکدیگر باشند، و گفتار و کردار امامان - برفرض امام بودن - تأیید کننده عقاید مذکور باشد و اصول و قواعد آنرا تصحیح و اثبات کند. زیرا عقاید اساس و پایه دین است و هرگاه پایه و اساس متناقض و ضعیف باشد دلیل بر بطلان و نادرستی آن است. و خصوصیت دین الله این است که منبع و سرچشمه آن یکی است، و تمام اجزاء آن مؤید و پشتیبان و تصدیق کننده یکدیگر است.

بنابراین ناممکن است که این عقاید، عقاید ربانی و الهی و آسمانی باشد اما در عین حال با یکدیگر در تضاد و تناقض قرار داشته باشد. لذا خداوند

متعال می فرماید: ﴿ أَفَلَا يَتَذَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا

كَثِيرًا ﴿٨٢﴾ النساء: ٨٢

«آیا در قرآن تدبر نمی کنند و اگر از جانب غیر خدا می بود حتما در آن اختلاف فراوان می یافتند»

در واقع تضاد و تناقض و وجود کورگه های زنگ زده در مذهب شیعه مخصوص عقاید نیست، در فروع نیز این تضاد و تناقض بگونه ای آشکار بچشم می خورد، تقریبا هیچ روایتی در کتب شیعیان اثناعشری پیرامون احکام شرعی نیست که در کنار آن روایتی مخالف و متناقض با آن وجود نداشته باشد، این خود دلیل روشن است بر اینکه منبع و سرچشمه این روایات یکی نیست.

طوسی عالم شیعی اثناعشری در مقدمه کتابش تهذیب الأحکام (که یکی از کتب اربعه است) می نویسد: «یکی از دوستان که حقیقت بر ما واجب شده - که خدایش تایید کند- پیرامون احادیث اصحاب ما - که خدایشان تایید کند و برگزشتگانشان رحم کند- و آنچه که از اختلاف و تفاوت و منافات و تضاد در این احادیث وجود دارد با ما صحبت و گفتگو کرد، تا جایکه تقریبا هیچ روایتی نیست مگر اینکه در مقابل، ضد آن وجود دارد، و هیچ حدیثی نیست مگر اینکه در مقابل حدیث دیگری آنرا نفی می کند، تا جایکه مخالفان ما این امر را از بزرگترین ضعفهای مذهب ما قرار داده اند... او در بخش دیگری می نویسد: «تا اینکه برعهده ای از کسانی که توان علمی و بصیرت و آگاهی در وجوه استدلال و معانی الفاظ ندارند شبهه وارد شده و بسیاری از آنان بدلیل اینکه توجیه شبهه برایشان مبهم بوده و از حل شبهه عاجز مانده اند از اعتقاد حق برگشته اند.» پایان سخنان طوسی.

پس چنانکه گفتیم این تناقض در اصول و فروع هر فرد شیعه ای را وادار می کند که در اعتقاداتش بازنگری و تجدید نظر کلی بنماید، تا اینکه شخصا به یقین و بارو کامل برسد، و این عینا همان چیزی است که علمای شیعه همواره به پیروانشان سفارش می کنند، و می گویند در عقیده نباید تقلید کرد، پس یک فرد شیعه وقتی به چنین تناقض آشکاری بر می خورد بر او واجب است که تلاش کند و بدنبال یافتن حق و حقیقت باشد، حقیقتی که خداوند آنرا نازل فرموده تا اینکه در روز قیامت با عقیده غلط و نادرست به پیشگاه خداوند حاضر شود.

در این صفحات اندک سعی کرده ایم بدست کسانی که در تلاش حقیقت هستند کلید تلاش و جستجو را بدهیم تا با دقت و تأمل، به این تناقض خطرناک در اصول و فروع مذهب شیعه پی ببرند.

آیا امامت اصلی از اصول دین است؟ حدیث غدیر. آیا امامت مانند نبوت است؟ ادعای عصمت برای امامان. ادعای اینکه تقیه دین است. توان خارق العاده امامان. صحابه رضی الله عنهم اجمعین.

امیدوارم خداوند به همگان توفیق هدایت و استقامت بر صراط مستقیم عنایت فرماید.

امامت

آیا امامت اصلی از اصول دین است؟ و آیا با ادله قطعی ثابت شده است؟ همه شنیده ایم که امامت از دیدگاه تشیع یک اصل است شیعیان اثناعشری معتقدند امامت نیز مانند توحید و نبوت و معاد اصلی از اصول دین است و همانند نماز و زکات و روزه و حج از جانب خداوند نازل شده است، این مطلب در تمام کتب روایی و عقاید آنان صریح و روشن بیان شده است.

روایات شیعه در باره امامت:

کلینی با سند خودش از ابوجعفر (امام محمد باقر رحمه الله علیه) روایت کرده که فرمود: «اسلام بر پنج پایه بنا شده است، نماز و زکات و روزه و حج و ولایت، «ولم یناد بشيء کما نودی بالولایة» و بر هیچ چیز دیگری مانند ولایت تأکید نشده است! اما مردم چهار اصل اول را گرفته و این یکی یعنی ولایت را ترک کرده اند».

اصول کافی کتاب ایمان و کفر باب دعائم الاسلام ۱۸/۲ حدیث شماره ۳.

در شرح اصول کافی در باره درجه این حدیث آمده است «مؤثق

کالصحیح» پس این حدیث از دیدگاه علمای شیعه صحیح و معتبر است.

الشافی شرح الکافی ۲۸/۵ حدیث شماره ۱۴۸۷.

در اینجا کلمه شهادت «لا إله إلا الله محمد رسول الله» را از ارکان اسلام

انداخته و به جای آن ولایت را قرار داده و آنرا از بزرگترین ارکان اسلام

شمرده اند، زیرا که می فرماید: «ولم یناد بشيء کما نودی بالولایة».

در حدیث دیگری نیز متن حدیث اول را آورده، و راوی اضافه کرده است: کدامیک از اینها بهتر است؟ فرمود: «ولایت بهتر است».

[اصول کافی، کتاب ایمان و کفر باب دعائم الاسلام ۱۸/۲].

چنانکه علمای شیعه معتقدند این حدیث به اعتبار سند از دیدگاه آنان صحیح است.

[الشافی ۵۹/۵ تفسیر عیاشی ۱۹۱/۱ البرهان ۳۰۳/۱ و بحار الأنوار ۳۹۴/۱].

همچنین در روایات شیعیان اثناعشری آمده است که:

«پیامبر گرامی صلی الله علیه و سلم صدو بیست مرتبه به آسمان برده شدند! و در هر مرتبه خداوند متعال به پیامبرش صلی الله و سلم در باره ولایت علی و امامان بعد از او پیش از فرایض سفارش کرده است!!».

[کتاب الخصال از ابن بابویه قمی ص ۶۰۰ و ۶۰۱ بحار الأنوار ۶۹/۲۳].

ما نفهمیدیم که چرا در تمام صد و بیست (۱۲۰) مرتبه! مسئله امامت و ولایت تکرار می شده؟! آیا به دلیل اینکه پیامبر صلی الله علیه و سلم فراموش می کرده اند؟! یا دلیل دیگری داشته است؟! و انگهی جریان اسراء و معراج فقط یک مرتبه در قرآن کریم ذکر شده، ما نمی دانیم که آقایان این ۱۲۰ تا معراج را از کجا آورده اند؟!!

عجیب اینکه تمام این روایات به امام جعفر صادق علیه السلام منسوب است.

و عجیبت این که آقای کلینی در ذیل این مبحث پانزده روایت آورده که یکی هم از پیامبر گرامی صلی الله علیه و سلم نقل نشده است! ما اهل سنت الحمد لله تمام اصول و فروع دینمان را جز پیامبر گرامی صلی الله علیه و سلم از کس دیگری نمی گیریم.

دیدگاه علمای شیعه:

علمای مذهب شیعه نیز امامت را اصلی از اصول دین می دانند. علمای مذهب شیعه در کتب عقاید شان این موضوع را پذیرفته و مانند کتب روایی شان امامت را اصلی از اصول دین دانسته اند، ما در اینجا به نقل سه نمونه اکتفا می کنیم.

آیت الله جعفر سبحانی از علمای معروف اثناعشری در کتابش الملل والنحل در ذیل مبحث: آیا امامت از اصول دین است یا از فروع؟ می نویسد: «تمام شیعیان اتفاق نظر دارند که امامت اصلی از اصول دین است!» [الملل والنحل ص ۲۵۷].

و محمد رضا المظفر می نویسد: «ما معتقدیم که امامت اصلی از اصول دین است که ایمان جز با اعتقاد با آن کامل نمی شود!».

[عقائد الإمامیه ص ۱۰۲]

و آقای خمینی می نویسد: «امامت یکی از اصول دین اسلام است!».

[کشف الاسرار ص ۱۴۹]

و اما اصول چهارگانه ای که در اول بحث با امامت ذکر گردید، که اهل سنت و جماعت آنرا ارکان می نامند، در نزد تمام امت اسلامی با دلایل قطعی در قرآن کریم ثابت است.

ولی امامت مورد نظر شیعیان اثناعشری حتی یک دلیل قطعی هم از قرآن کریم یا سنت صحیح ندارد.

روایت ارکان اسلام از دیدگاه اهل سنت:

ما در اینجا روایت ارکان اسلام را از دیدگاه اهل سنت نقل می کنیم، این حدیث صحیح از پیامبر گرامی مان صلی الله علیه وسلم نقل شده و در آن ارکان و پایه هایی که اسلام بر آن بنا شده ذکر گردیده است، از جمله، مهمترین رکن دین الله که اسلام بدون آن ناتمام است- و متأسفانه در این روایت آنرا انداخته و به جای آن ولایت را جا داده اند، کلمه شهادت: «لا إله إلا الله محمد رسول الله» است، که هر دو جزء آن یک اصل معرفی شده چونکه هر دو باهم و مکمل یکدیگرند، و یک جزء آن بدون دیگری ناقص است. در حالیکه در حدیث صحیح که از رسول خدا صلی الله علیه وسلم نقل شده این رکن اساسی ذکر گردیده اما از ولایت و امامت خبری نیست! اما شیعیان اثناعشری ولایت را به جای این رکن اساسی جای داده اند!!

در صحیحین از عبدالله ابن عمر رضی الله عنهما روایت شده که فرمود، رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند، اسلام بر پنج اصل بنا شده است:

۱- گواهی دادن به «لا إله إلا الله محمد رسول الله».

۲- إقامت نماز.

۳- دادن زکات.

۴- حج خانه خدا.

۵- و روزه ماه رمضان.

[صحیح بخاری حدیث ۷ و صحیح مسلم حدیث ۲۱]

ملاحظه می فرمایید که طبعاً در این حدی ذکر از ولایت نیست.

دلایل ارکان دین از قرآن کریم:

اینک نمونه ای از دلایل قطعی در قرآن کریم که ارکان مذکور با آن ثابت شده را در اینجا می آوریم: (در حدیثی که گذشت)

رکن اول: الوهیت و نبوت است.

الف: الوهیت (یا توحید) یعنی گواهی دادن به اله بودن و معبود و شایسته پرستش بودن ذات یگانه و یکتای الله متعال، با کمال قاطعیت می توان گفت که توحید و دقیقاً توحید الوهیت در صدها آیه از قرآن کریم ثابت شده است، از جمله دو نمونه را ملاحظه فرمایید:

﴿ وَاللَّهُمَّ إِلَهٌ وَحْدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ ﴾ البقرة: ۱۶۳

﴿ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ ﴾ البقرة: ۲۵۵

ب: نبوت: اسم مبارک رسول گرامی صلی الله علیه وسلم چهار مرتبه در قرآن کریم با صراحت آمده و اما وصف ایشان به رسالت و نبوت و خطاب به ایشان با این صفات و اشاره های دیگر در دهها آیه آمده است که اینک نمونه هایی از آنرا ملاحظه می فرمایید:

﴿ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْئَهُ فَتَازَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا ﴾ الفتح: ۲۹

﴿ وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ ﴾ آل عمران: ۱۴۴

﴿ وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ ﴾ آل عمران: ۱۴۴

﴿ قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿١٥٨﴾ الأعراف: ١٥٨

﴿ لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿١٢٨﴾ التوبة: ١٢٨

رکن دوم نماز:

آیات فراوانی در باره فرض بودن، و دستور به اقامه و اینکه نماز شرط ایمان است و موارد مرتبط دیگر آمده است از جمله:

﴿ إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَّوْقُوتًا ﴿١٠٣﴾ النساء: ١٠٣

﴿ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿١١٠﴾ البقرة: ١١٠

﴿ وَأَنْ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَاتَّقُوهُ وَهُوَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿٧٢﴾ الأنعام: ٧٢

﴿ فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَنُفَصِلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿١١﴾ التوبة: ١١

رکن سوم زکات:

و زکات تقریبا دوشادوش نماز است هرچاییکه سخن از نماز به میان آمده دستور زکات نیز داده شده است و اما حکم فرض بودن آنرا می توان از آیات ذیل روشن نمود:

﴿ إِنَّمَا الصَّدَقَتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَمِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمَوْلَاةِ فُلُوهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغُرَمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلَيْهِ حَكِيمٌ ﴿٦٠﴾ التوبة: ٦٠

﴿وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ﴾ البقرة: ٤٣

رکن چهارم روزه:

فرضیت و اهمیت روزه نیز مانند سایر ارکان اسلام در قرآن آمده است.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ

تَتَّقُونَ﴾ البقرة: ١٨٣

﴿شَهْرَ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ فَمَن شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَمَن كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَيْتُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ البقرة: ١٨٥

رکن پنجم حج:

فرضیت حج نیز در قرآن متجلی گردیده است برای نمونه یک آیه را

ملاحظه فرمایید:

﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾ آل

عمران: ٩٧

پس این است ارکان پنجگانه ای که اسلام بر آن بنا شده است، که هر کدام آن با دلیل قطعی در قرآن کریم ثابت شده است، واضح و روشن و آشکار و با صراحت کامل، که در باره ثبوت آن هیچگونه اختلاف نظری بین تمام فرق اسلامی وجود ندارد.

اما پرسش این است که دلیل قطعی از قرآن کریم برای اثبات امامت کجاست؟ که مانند این ارکان پنجگانه امامت را نیز با صراحت و قاطعیت اثبات کند، در حالیکه به ادعای شما حکم همه یکی است، بلکه طبق ادعای شما مانند امامت و ولایت بر هیچکدام از ارکان اسلام تأکید نشده است،

قرآن کریم در دسترس همگان قرار دارد از اول تا آخر با دقت آنرا تلاوت کنید، کوچکترین اشاره ای هم به آن وجود ندارد.

پس چگونه ادعای می کنید که امامت اصلی از اصول دین است؟! این چطوری اصلی است که حتی یک آیه هم در قرآن کریم برای اثبات آن وجود ندارد!.

طبعاً خواهید گفت دلائل زیادی وجود دارد، عرض ما این است که فقط یک دلیل محکم بیاورید!

دلیل امامت از قرآن کریم:

شما مدعی هستید که آیه ۵۵ سوره مائده قوی ترین دلیل شیعیان اثناعشری بر امامت است:

﴿إِنهَا وَلِيُّكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾

المائدة: ۵۵ طوسی شیخ الطائفة در این باره می نویسد:

«و اما نص بر امامت ایشان از قرآن کریم: قوی ترین دلیل بر امامت این

فرموده خداوند متعال است: ﴿إِنهَا وَلِيُّكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ

وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾

[تلخیص الشافی ۱۰/۲].

و طبرسی می نویسد:

این آیه از واضح ترین دلائل بر صحت امامت بلا فصل علی ابن ابی طالب

رضی الله عنهم بعد از پیامبر صلی الله علیه وسلم است.».

مجمع البیان ۱۲۸/۲.

پرسش ما این است که امامت در کجای این آیه ذکر شده است؟!.

حتما خواهید گفت: ولایت در آیه کریمه به معنی امامت است! شما چگونه ولایت را به امامت تفسیر کرده اید؟ در حالیکه قبل و بعد از این آیه هم ولایت ذکر شده، اما به اجماع شیعه و سنی در هیچ جا از موارد مذکور ولایت به معنی امامت نیست، چه قبل از این آیه و چه بعد از این آیه، بیایید با هم در باره این آیات دقت کنیم و ببینیم که با کمال شگفتی این آیه را چگونه از سیاق و روند طبیعی آن بیرون آورده و به نفع خودتان تفسیر کرده اید:

﴿يَتَّيِبُهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ **أَوْلِيَاءَ** بَعْضُهُمْ **أَوْلِيَاءُ** بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ ٥١﴾
 إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ٥١ ﴿ فَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسْرِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ مَخَشَىٰ أَنْ تُصِيبَنَا دَآئِرَةٌ فَعَسَىٰ اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِّنْ عِنْدِهِ فَيُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا أَسْرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ ٥٢﴾
 وَيَقُولُ الَّذِينَ ءَامَنُوا أَهْتُوا الَّذِينَ اقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ ٥٣﴾
 يَتَّيِبُهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ٥٤﴾
 إِنهَا **وَلِيَّتُكُمْ** اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ ٥٥﴾
 وَمَنْ **يَتَوَلَّ** اللَّهُ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ ٥٦﴾
 يَتَّيِبُهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُوعًا وَلَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَالْكَافِرَ **أَوْلِيَاءَ** وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُفْرَكُمْ مُؤْمِنِينَ ٥٧﴾
 وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوعًا وَلَعِبًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ ﴿٥٨﴾ [المائدة: ٥١ - ٥٨]

پرسش هر انسان عاقل از شما این است که چگونه به خود اجازه دادید از میان شش موردی که در این چند آیه مربوط به یکدیگر، ذکر ولایت آمده فقط یکی را به امامت تفسیر کنید؟!

قرآن کریم پر است از این کلمه، چه جایی که خداوند خودش مستقیماً
 مطلبی فرموده و چه جایی که از زبان دیگران نقل کرده؟ و طبعاً با اشتقاق
 متعددی ذکر شده، در تمام قرآن یک بار هم به معنی امامت نیامده!! چطور
 شد که اینجا کلمه ولایت خود بخود چرخید و به معنی امامت اظهار وجود
 نمود؟!

معنی ولایت در قرآن کریم:

کلمه ولایت بیش از بیست مرتبه بدون نسبت در قرآن کریم آمده است،
 که معنی اش یاری دهنده، حفاظت کننده، سرپرست و غیره است:
 در آیه ۱۰۷ سوره بقره آمده است:

﴿ أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا

نَصِيرٍ ﴿۱۰۷﴾ البقرة: ۱۰۷

و در آیه ۱۲۰ سوره بقره آمده است:

﴿ وَلَنَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودَ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَىٰ اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ

أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿۱۲۰﴾ البقرة: ۱۲۰

گاهی ولایت به مؤمنین نسبت داده شده مثلاً:

در آیه ۲۵۷ بقره: ﴿ اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ

كَفَرُوا أَوْلِيَآءُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ

فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۲۵۷﴾ البقرة: ۲۵۷

و آیه ۶۸ آل عمران: ﴿ إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ

آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۶۸﴾ آل عمران: ۶۸

گاهی به ضمیر نسبت داده شده: مثلاً در آیه ۱۵۰ آل عمران:

﴿بَلِ اللَّهِ مَوْلَاكُمْ ۖ وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ﴾ ﴿۱۵۰﴾ آل عمران: ۱۵۰

ملاحظه می کنید که در تمام این موارد هیچ جا ولایت به معنی امامت نیست، پس امامت از کجا آمد؟! و انگهی قرآن کریم عربی است و دستور زبان عربی روشن است، در کجای دستور زبان آمده است که مولاکم یا مولا هم یا مولاه یا ولیکم یا ولیه یا ولیهم و غیره به معنی امام آمده باشد؟! اگر خداوند می خواست امامتی را مشروع کند با صراحت و قاطعیت که مشخصه قرآن کریم است می فرمود: «علی امامکم» یا می فرمود: «علی وال علیکم» یا می فرمود: «علی ولی امرکم».

چنین تعبیراتی شایسته این مقام شامخی است که شما به آن معتقدید، اگر امامت علی و فرزندان رضی الله عنهم اصلی از اصول دین می بود، چرا اسم علی را با صراحت ذکر نکرد؟! چرا صفت امامت را آشکار برایش تعیین ننمود؟! سایر اصول دین و ارکان اسلام را خداوند چقدر فراوان و مکرر و با صراحت بیان نمود، اینجا چرا چنین نکرد؟! پس معلوم است امامتی در کار نبوده است.

تفسیر ولایت با روایت!

شما حتما خواهید گفت اینکه ما ولایت را به امامت تفسیر کرده ایم به دلیل اینکه در کتب تفسیر آمده است که سبب نزول این آیه در باره علی ابن ابی طالب رضی الله عنهم است، زیرا در بعضی کتب تفسیر آمده است که علی رضی الله عنه در حالیکه در رکوع بود انگشترش را به سائلی بخشید! این ادعای شماست!

پس بنابراین خود نص بر امامت دلالت نمی کند! و فهم این نص به معنایی که مورد نظر شماست جز با نص دیگری که در سنت آمده قابل فهم نیست! پس چگونه ادعا می کنید که امامت با دلیل قطعی ثابت شده است! و به اتفاق علمای اصول دلیل قطعی را نمی توان دلیل قطعی نامید مگر هنگامیکه خود آن بنفسه به مقصود اصلی دلالت کند.

پس چگونه است که تمام اصول و ارکان دین با دلایل قطعی از قرآن کریم ثابت شده است، دلائلی که خود آن دلایل صریح و واضح و روشن بدون نیاز به تأویل و تفسیر خارجی به آن اصول و ارکان دلالت قاطع دارند، اما امامت را می خواهید با دلیلی ثابت کنید که فهم و تفسیر آن دلیل نیازمند دلیل دیگری خارج از خود نص است در حالیکه موضوع مورد نظر به ادعای شما اصلی از اصول دین است که مسئله کفر و ایمان و بهشت و دوزخ به آن بستگی دارد؟!.

سبب نزول آیه:

اولا: آنچه که شما به عنوان یک دلیل خارج از نص می خواهید دلیل اصلی خود را با آن ثابت کنید یعنی شأن نزول آیه، این ادعا خودش یک ادعای نادرست است، شما چگونه درمهمترین اصلی دین تان به دلیلی تکیه می کنید که درست نیست؟!.

در باره شأن نزول این آیه سه سند آمده که هر سه تای آن ضعیف است.

در سند اول یکی از راویانش ایوب بن سوید است که در باره آن خیلی صحبت شده است، امام احمد رحمة الله علیه می فرماید: او ضعیف است، ابن

معین رحمة الله علیه می فرماید: «لیس بشیئ، یسرق الأحادیث» او هیچ چیزی نیست، احادیث را می دزدد.

تهذیب التهذیب ۳۵۴/۱

در سند دوم یک از روایانش غالب بن عبیدالله العقیلی الجزری است، ابن معین می فرماید: لیس بثقه، او قابل اعتماد نیست، امام دارقطنی و دیگران می گویند: متروک، یعنی علماء احادیث او را ترک کرده اند.

میزان الاعتدال ۳۳۱/۳

و در سند سوم یکی از روایانش محمد بن سلمه بن کهیل است. علامه جوزجانی در باره او می فرماید: ذاهب وهن الحدیث و ابن عدی رحمه الله می فرماید:

آنگاه چند حدیث منکر و نادرست از او نقل کرده است.

میزان الاعتدال ۵۶۸/۳

در این زمینه مطالب بیشتری هست که اینجا جایش نیست هدف ما در اینجا فقط یاد آوری آنهم با کوتاه ترین عبارات ممکن بود.

پس این سند روایتی است که مدعی هستند، بر اساس آن آیه کریمه **إنما ولیکم الله** در باره علی رضی الله عنه نازل شده است.

بیایید از باب مماشات با شما همگام می شویم، آیا شما می توانید صحت این حدیث را ثابت کنید؟! حتی بر اساس منهج و روشی که برای تصحیح و تضعیف احادیث به تقلید از اهل سنت برای خود اختراع کرده اید؟!

دوم: اینکه در شأن نزول آیه کریمه «**إنما ولیکم الله**» روایت دیگری نیز آمده است، اگر چه این روایت ضعیف است، اما از روایت اول بهتر و از لحاظ عقلی به دلالت آیه نزدیکتر است.

امام مفسرین علامه ابن جریر طبری آنرا قبل از روایت قبلی آورده است، دقت کنید که ابن جریر این روایت را هنگامی آورده که آیه *إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ* به «ولایت ایمانی» تفسیر کرده و نه «ولایت امامی»!

ایشان می فرماید: سخن در تفسیر این فرموده خداوند متعال ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ

وَرَسُولُهُ، وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ ﴿٥٥﴾ المائدة: ٥٥

«مقصود خداوند متعال در آیه کریمه این است که: ای مؤمنان جز الله و رسولش و نیز مؤمنانی که صفتشان را الله متعال بیان فرمود، شما را ناصر و مددگاری نیست، و اما یهود و نصارا، که خداوند متعال به شما دستور داد که از ولایت و دوستی آنان اظهار بیزاری کنید و شما را نهی فرمود، که از آنان ولی و دوست انتخاب نکنید، آنها برای شما دوست و ولی و یاور نیستند بلکه آنها دوست و ولی یکدیگرند، پس از آنان دوست و ولی و مددگار انتخاب نکنید».

سپس می فرماید:

«وگفته شده که این آیه در باره عباد بن صامت رضی الله عنه نازل شده است، هنگامی که او از دوستی یهود بنی قینقاع و پیمان آنان اظهار بیزارى نمود، و به جمع رسول خدا صلی الله علیه وسلم و مؤمنان پیوست».

امام ابن جریر طبری رحمه الله همچنین با سند خودش روایت می کند که: «هنگامی که یهود بنی قینقاع با رسول خدا صلی الله علیه وسلم جنگیدند، عباد بن صامت (که از بنی عوف بن خزرج بود) از آنها برید و از پیمان آنان اظهار بیزارى کرد و به خدا و رسولش پیوست، و فرمود: (أتولى الله و رسوله والمؤمنين) من با خدا و رسولش و با مؤمنان دوستی می کنم، و از پیمان کفار

و دوستی آنان بیزاری می جویم. در باره او نازل شد که ﴿إِنهَاوَلِيكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ المائدة: ۵۵ زیرا عباده فرموده بود (آتولی الله و رسوله و الذین آمنوا) من با خدا و رسولش و با مؤمنان دوستی می کنم، و از دوستی بنی قینقاع بیزاری جسته بود.

سپس علامه ابن جریر طبری:

«از ابو جعفر (امام) محمد باقر رحمه الله روایت می کند که ایشان آیه کریمه مذکور را به ولایت و دوستی تمام مؤمنین تفسیر کرده اند.»
امام بن جریر رحمه الله علیه همچنین با سند خودش و نیز ابن ابی حاتم و دیگران:

«از عبدالملک بن سلیمان شاگرد ابو جعفر (امام) محمد باقر رحمه الله علیه روایت می کنند که از حضرت باقر رحمه الله پرسیدم در آیه ﴿إِنهَاوَلِيكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ المائدة: ۵۵ مراد از «الذین آمنوا» چه کسانی هستند؟ فرمودند: الذین آمنوا کسانی که ایمان آوردند، گفتیم: (یعنی عبدالملک تنها نبود که سؤال می کرد کسانی دیگری هم با او بوده اند) به ما خبر رسیده است که این آیه در باره علی بن ابی طالب نازل شده است؟! فرمودند: علی نیز از جمله مؤمنان است.»

خواننده گرامی! این تحقیق مختصری که در باره روایات و بیان اختلاف

این روایات در باره شأن نزول آیه کریمه ﴿إِنهَاوَلِيكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ المائدة: ۵۵ و اینکه هیچکدام از آنها صحیح نیست همه اینها را ما فقط از باب یاد آوری عرض کردیم و نه برای استدلال.

و علت دیگر ذکر این مبحث این بود که به بعضیها یک یادآوری کرده باشیم زیرا بعضی علمای شیعه آگاهانه یا نا آگاهانه مدعی می شوند که گویا اهل سنت نیز عقیده دارند که این آیه کریمه در باره علی رضی الله عنه نازل شده!!

و بعضی با کمال حیرت و شگفتی آنقدر بی انصافی می کنند که بدون بیان ضعف این روایات، وانمود می کنند که گویا اهل سنت اتفاق نظر دارند که این آیه در باره علی نازل شده است!!

پس ما کل این مبحث و نقدی که بر آن کردیم را از باب مماشات ذکر کردیم نه اینکه ما برای اثبات ارکان ایمان جز آیات صریح قرآن کریم استدلال به چیزی دیگری از جمله همین شأن نزول را جایز می دانیم! هرگز، ارکان ایمان فقط باید با نص صریح و قاطع قرآن کریم ثابت شود.

چرا اسم علی در قرآن نیامده؟!

پرسش این است که وقتی خداوند متعال می خواست علی را به امامت منصوب کند چرا با صراحت اسمش را در قرآن کریم ذکر نکرد؟! تا اینکه هیچگونه اختلافی وجود نمی داشت، همچنانکه خداوند سایر اصول دین را با صراحت و قاطعیت ذکر کرد و راه هر گونه اختلافی را بست امام و امامت را چرا ذکر نکرد؟! در حالیکه به ادعای شما بحث کفر و ایمان و بهشت و دوزخ در میان است؟!!

شاید بگویید که اگر اسم علی با صراحت در قرآن کریم ذکر می شد این امر منجر به تغییر قرآن می گردید! طوری که جناب خمینی می نویسد:

ممکن بود در صورتیکه نام امام را در قرآن ثبت می‌کردند آنهائیکه جز برای دنیا و ریاست با اسلام و قرآن سر و کار نداشتند و قرآن را وسیله اجرای نیات فاسده خود کرده بودند آن آیات را از قرآن بردارند و کتاب آسمانی را تحریف کنند و برای همیشه از نظر جهانیان بیاندازند و تا روز قیامت این ننگ برای مسلمانها و قرآن آنها بماند و همان عیبی را که مسلمانان به کتاب یهود و نصاری می‌گرفتند عیناً بر خود اینها ثابت شود!!!

کشف الأسرار ص ۱۱۴

ادعا خطرناکی است، زیرا مفاد چنین ادعایی این است، که نعوذ بالله ما خداوند را دروغگو می‌شماریم، زیرا خداوند وعده داده است کتابش را حفظ و نگهداری کند، و وعده خداوند قطعا بدون هیچگونه شک و شبهه ای محقق خواهد گردید، و هرکس عقیده دارد که اگر خداوند نمی‌توانست کتابش را حفاظت کند چنین عقیده ای منجر به کفر می‌شود.

خداوند متعال در آیه ۹ سوره حجر می‌فرماید: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ

لَحْفَظُونَ ﴿٩﴾ الحجر: ۹ «ما خود این قرآن را فرود آورده ایم و بی تردید خود نیز آنرا حافظیم».

بدون ذکر امامت در قرآن حجت تمام نمی‌شود:

به اول بحث بر می‌گردیم، که چگونه ممکن است خداوند چیزی را به عنوان اصلی از اصول دین یا رکن اساسی در دین بر بندگانش فرض کند اما از ترس اینکه مردم تغییرش دهند آنرا در کتاب عزیزش که منشور زندگی است بیان نمی‌کند!.

اگر فرض کنیم که امامت مراد و مقصود و هدف خداوند متعال بوده است، پس گناه کسانی که در کتاب عزیزش که منشور زندگی است، (مانند سایر اصول و ارکان دین) دلیلی بر مراد و مقصود خداوند نمی یابند چیست؟! شگفت اینکه بدون ذکر دلیل قاطع و صریح و محکم از این بندگان خواسته می شود که مثلاً به آن «مراد و مقصود بی دلیل»، نه تنها ایمان و عقیده داشته باشند، که در قبال چنین اصل بی دلیلی از آنها حساب بگیرد! و هیچ عمل آنان را جز با عقیده به این اصل بی دلیل قبول نکنند!! چنین معمایی را هیچ عقل سالمی قبول نمی کند.

شایسته است که بعد از آوردن مهمترین دلیل شیعیان اثنا عشری در اثبات امامت از قرآن کریم که مشخص شد هیچگونه دلالتی بر امامت ندارد. مهمترین دلیلشان از سنت را نیز بیاوریم. اما اجازه دهید که به دلیل اهمیتی که برای این حدیث قائلند آنرا در مبحث جداگانه ای مطرح کنیم.

اگرچه مسئله امامت با مشخصاتی که آنان برایش تعریف کرده اند یک مسئله فرعی نیست که ما برای اثبات آن به سنت مراجعه کنیم اما فقط به جهت اینکه ضعف و سستی استدلال آنان را حتی خارج از قرآن نشان دهیم این کار را انجام می دهیم.

حدیث غدیر

مهمترین دلیل اثنا عشری‌ها در اثبات امامت از سنت:

شیعیان اثنا عشری ادعا می‌کنند که برای اثبات امامت علی بن ابی طالب رضی الله عنه روایات زیادی نقل شده است، که از مهمترین آن حدیث غدیر است و البته برای مهمتر جلوه دادن حدیث غدیر الفاظ زیادی برای آن نقل کرده اند، که جز آنچه ما در اینجا درج خواهیم کرد چیز دیگری ثابت و درست نیست.

متن حدیث غدیر:

من كنت مولاه فعلى مولاه. در روایت دیگری این جملات نیز در ادامه اش وجود دارد: اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. اما الفاظ دیگری که به این حدیث اضافه می‌کنند هیچکدام درست نیست.

ما الحمد لله در اثبات فروع دین مان به احادیث ضعیف و دروغ استدلال نمی‌کنیم چه رسد به اصول اعتقادی، و طبعاً وقتی برای خودمان چنین چیزی را نمی‌پسندیم برای دیگران نیز دوست نداریم.

لذا ما در اینجا در باره این حدیث فقط به دو سه مورد بسنده می‌کنیم، این حدیث در کجا فرموده شده؟ و در چه زمان و شرایطی فرموده شده؟ و در هنگام مطرح شدن این حدیث چه کسانی در آنجا حضور داشته اند با بیان این دو سه مورد هر انسان عاقلی با کمی دقت و تأمل در خواهد یافت که مراد و مقصود این حدیث چیست؟

در باره زمان و مکان ورود این حدیث، روشن است که رسول گرامی صلی الله علیه وسلم هیجدهم ذی الحجه در سال نهم هجری هنگامی که از تنها حج شان بر می گشتند در اثنای مسیر شان به مدینه منوره تقریباً حدود ۱۵۰ میل از مکه فاصله گرفته بودند، جایی که مردم منطقه آنرا غدیر خم می نامیدند، و جز حجاج مدینه کس دیگری با ایشان همراه نبود در غدیر خم در جمع حجاج مدینه این حدیث را فرمودند.

پس نه اهل مکه، نه اهل طائف، نه اهل یمن، نه اهل یمامه و نه حجاج سایر مناطق هیچکس دیگر جز حجاج مدینه با ایشان همراه نبود، زیرا همه حجاج از مکه به مناطق خود شان عازم شده بودند، زیرا راهشان نه از مدینه بود و نه از غدیر خم، و نه هم غدیر خم در مسیر راهشان واقع می شد.

پرسش این است که اگر حدیث غدیر اعلان امامت عظما و تعیین خلیفه و جانشین برای امت بود، که به ادعای شیعه اصلی از اصول دین به شمار می رود، پس چرا پیامبر گرامی صلی الله علیه وسلم در بزرگترین تجمع مسلمانان در عرفات یا در منا یا در مکه چنین اعلانی نکردند که همه مردم جمع بودند و این موضوع به همه آنان مربوط می شد، آن تجمع بزرگ عرفات و منا و مکه را گذاشتند و آمدند فقط در بین یاران شان از اهل مدینه چنین اعلانی کردند؟!!!

گمان نمی کنم که یک انسان عاقل که به عقل خودش احترام می گذارد، بعد از اینکه زمان و مکان ورود حدیث را فهمید ادعا کند که حدیث غدیر برای اعلان امامت عظما و تعیین امام و خلیفه و جانشین برای پیامبر صلی الله علیه وسلم بوده است، و اینکه چنین اعلان مهمی فقط در میان حجاج مدینه

انجام گرفته باشد که یک گروه کوچک و در صد کمی از مسلمانان آن زمان را تشکیل می دادند!

عجیب اینکه شیعیان امامی اثناعشری مدعی هستند که صحابه رضی الله عنهم اجمعین این وصیت را کتمان کرده اند!! پرسش ما این است که آیا رسول گرامی صلی الله علیه وسلم می دانستند که یارانشان این وصیت را پنهان می کنند یا نه؟ اگر بگویید بله، می گوئیم پس رسول الله صلی الله علیه وسلم نمی خواستند که این وصیت شان به اجراء گذاشته شود! زیرا ایشان آن تجمع بزرگ امت اسلامی را رها کردند (جایی که بیش از صد هزار مسلمان میتوانستند شاهد اعلان این خبر مهم باشند) و آمدند در جمع کوچکی اعلان کردند که می دانستند اینها امانت دار نیستند و صیثشان را اجراء نمی کنند!!

و اگر بگویید: پیامبر صلی الله علیه وسلم نمی دانستند، می پرسیم آیا خداوند می دانست یا خیر؟ حتما خواهید گفت خداوند قطعا می دانست، می گوئیم پس چرا خداوند به پیامبرش صلی الله علیه وسلم دستور نداد که چنین اعلان مهمی را در روز عرفه در جمع تمام حجاج بکند تا اینکه حجت بر همه امت تمام شود و عدم کتمان این وصیت مهم تضمین شده باشد؟!

خداوند چگونه جمعیتی بیش از صد هزار نفر را گذاشت بعد از حج پراکنده شوند، آنگاه به پیامبرش صلی الله علیه وسلم دستور داد که امامت و جانشینی اش را در بین عده ای اعلان کند که می دانست - به ادعای شما - آنرا می پوشانند؟!

پس نعوذ بالله خداوند هم نمی خواسته که این وصیت اجراء شود؟!

عجیب اینکه بعضی علمای شیعه ادعا کرده اند که غدیر خم جای تجمع تمام حجاج بوده است، این سخنی است که ارزش رد کردن هم ندارد زیرا هرکس از شیعیان که حج کرده می داند که این یک ادعای دروغ است.

سبب ورود حدیث:

ممکن است کسی پرسد، که وقتی مقصود این حدیث امامت عظمی و تعیین خلیفه و جانشین برای پیامبر صلی الله علیه وسلم نیست پس مراد و منظور آن چیست؟

پاسخ این است که روایات محمد بن جریر طبری رحمه الله علیه سبب یا علتی که پیامبر گرامی صلی الله علیه وسلم دور از جمع حجاج این حدیث را فرمودند بیان می کند:

هنگامی که علی بن ابی طالب رضی الله عنه از یمن باز می گشتند بین ایشان و بعضی صحابه رنجش پیش آمده بود که پیامبر صلی الله علیه وسلم برای بر طرف کردن رنجش مذکور این حدیث گرامی را فرمودند.
ابن جریر طبری با سند خودش نقل می کند:

که وقتی علی بن ابی طالب رضی الله عنه از یمن بازگشت تا اینکه با پیامبر صلی الله علیه وسلم در مکه ملاقات کند، خودش زودتر از سایر همراهان به دیدار رسول الله صلی الله علیه وسلم شتافت و یکنفر از یارانش را بر آنان امیر تعیین نمود، شخصی که علی بن ابی طالب او را معاون خودش تعیین کرده بود و سلیقه بخرچ داد و از پارچه های بیت المال که همراه داشتند هر کدام از همراهان را لباسی نو پوشاند.

وقتی که گروه مذکور به مکه رسیدند، و علی به استقبالشان آمد، دید که لباس نو پوشیده اند، معاونش را سرزنش کرد و گفت این چه کاری است که تو کردی؟ گفت: به آنان لباس نو پوشاندم تا در چشم مردم خوب جلوه کنند. علی فرمود: تو کار بدی کردی همین الآن قبل از اینکه خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم برسیم لباسها را برگردان، او لباسها را گرفت و به بیت المال برگرداند، گروه همراه از این برخورداری که با آنان شده بود از علی رنجیده شدند.

ابن کثیر رحمه الله علیه می نویسد:

«این مبحث در باره ورود حدیثی دال بر این است که پیامبر صلی الله علیه وسلم در جایی بین مکه و مدینه هنگامی که از حجة الوداع باز می گشتند در نزدیکی جحفه که به آن غدیر خم گفته می شد خطبه ای ایراد فرمودند و در آن فضیلت علی بن ابی طالب را بیان کردند، و از اینکه بعضی همراهان علی که با او در یمن بودند در باره او حرفهایی زدند، پیامبر صلی الله علیه وسلم از علی دفاع کردند، علت حرف و حدیث همراهانش در باره او این بود که او با آنها با عدالت رفتار کرده بود، بعضی ها این عدالت را ظلم و تنگی و بخیلی تعبیر نمودند، در حالیکه در این مورد حق با علی بود.

و لذا وقتی که پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم ادای مناسک حج را تمام کردند، و داشتند به مدینه باز می گشتند این موضوع را در اثنای راه بیان کردند، در روز یکشنبه ۱۸ ذی الحجه (نهم هجری) در زیر درختی در غدیر خم خطبه عظیمی ایراد فرمودند و در آن مطالبی مطرح کردند، از جمله از فضائل علی و امانت داری و عدالت و نزدیکی اش به رسول الله صلی الله

علیه وسلم سخن گفتند و بدینوسیله آنچه که در دل بسیاری از مردم (یعنی همان همراهان یمن) در باره علی بود را از بین بردند».

[البدایه والنهایه ۲۱۹/۵].

فکر می‌کنم با بیان این مطلب از معتبرترین کتب تاریخ، علت و انگیزه ای که رسول الله صلی الله علیه وسلم را وادار کرد بعد از متفرق شدن سایر مردم و فقط در جمع عده ای از اصحابشان که اهل مدینه بودند خطبه ای ایراد کنند و از فضیلت علی سخن بگویند روشن شد.

پس بنابر این موضوع به امامت ربطی ندارد، بلکه این جریان غدیر و حدیث غدیر به یک موضوع اختلافی بین علی رضی الله عنه و بعضی صحابه رضی الله عنهم مربوط می‌شود که شایسته نبوده در جمع عموم مسلمانان اعلان شود.

شاید پرسشی مطرح شود که اگر چنین است پس چرا بیان این موضوع و رفع اختلاف را نرفتند در خود مدینه حل کنند؟!.

پاسخ این است که نبی اکرم صلی الله علیه وسلم معلم و مربی و استاد کل برای امت بودند، و همچون طبیبی ماهر که با مهارت کامل و علاقه مندی فراوان زخم دلها را مداوا می‌کردند، در چنین موردی که در دل یارانش نسبت به یکدیگر کدورت ایجاد شده و هنوز تا مدینه راه بسیاری باقی مانده بود، ایشان با حکمت و فراست پیامبرانه تشخیص دادند که ماندن این فضای مکدر تا مدینه، به جو دوستانه و برادرانه صحابه شایسته نیست.

بویژه اینکه هر دو طرف قضیه با ایشان حضور دارند و کسانی که حج نکرده یا جهت نگهبانی در مدینه باقی مانده اند، به این موضوع ارتباطی ندارند، تا اینکه رفع کدورت در جمع آنان انجام گیرد. پس از آنجایی که

موضوع نه به عموم مسلمانان مربوط بود تا در عرفات و منا و مکه اعلان شود و نه به اهل مدینه که در مدینه اعلان شود لذا بهترین جا برای این آشتی کنان و رفع کدورت مسیر راه مدینه بود که با یارانشان تنها شدند.

در اینجا بلافاصله از فرصت استفاده کردند و مکان و جایگاه علی را بیان نمودند تا به آن عده تفهیم کنند که هر کس پیامبر مکرم صلی الله علیه وسلم را دوست دارد و رضایت و خوشنودی ایشان را می خواهد حاصل کند پس باید علی را هم دوست داشته باشد لذا فرمودند:

«من كنت مولاة فعلى مولاة» این یک جمله کوتاه بود اما دلها را شستشو داد، این اعلان مهم در مکان مناسب و وقت مناسب بود، تقدیم و تأخیر آن به هیچوجه شایسته نبود.

بدین ترتیب مشخص شد که موضوع حدیث غدیر انگیزه خاصی داشته و به عده خاصی مربوط بوده و هیچ ربطی به تمام امت و موضوع امامت و خلافت نداشته است.

لفظ اضافه در بعضی روایات:

و اما لفظ اضافه‌ای که در بعضی روایات آمده «اللهم وال من والاه وعاد من عاداه» علی رغم اینکه در صحت آن بین علماء اختلاف نظر است، با این وجود اگر صحت آنرا هم مسلم فرض کنیم باز هم حدیث را از دلالت سابق آن خارج نمی کند و ذکر موالات و لفظ مولی در حدیث به معنی محبت است و نه امامت.

اگر موالات به معنی امامت می بود می فرمود: «اللهم وال من أطاعه وعاد من عصاه» خدایا هر کس از او اطاعت کند او را دوست داشته باش و هر کس

نا فرمانی کند با او دشمنی کن. در حالیکه در حدیث غدیر مولات (دوستی) و ضد آن (دشمنی) را مطرح کردند که با علت و انگیزه ورود حدیث مناسب و ارتباط دارد، و آن کدورتی بود که در دل بعضی یارانشان نسبت به علی رضی الله عنه ایجاد شده بود.

و طبعا کدورت از مقدمات دشمنی است، و خطبه غدیر علاج این مقدمات بود که ممکن بود همین مقدمات اگر علاج نشود یا علاجش به تأخیر بیفتد بین علی و سایر برادرانش از میان صحابه رضی الله عنهم که در سفر یمن همراهش بودند به عداوت و دشمنی مبدل شود.

الفاظ نادرست دیگر حدیث غدیر:

و اما الفاظ دروغ دیگری که با فرضیه ورود این حدیث در باره امامت عظاما ساخته شده و به آن اضافه گردیده، برای باطل بودن آن همین کافی است که در زمان و مکان و انگیزه ورود حدیث دقت و تأمل کنیم.

زیرا اگر این خطبه و حدیث برای تعیین امام و خلیفه مسلمین ایراد می شد حتما در زمان و مکان دیگری ایراد می گردید، یعنی در ایام حج که همه حجاج جمع بودند و در عرفات یا منا یا مکه مطرح می گردید که همه حجاج در آن حاضر باشند زیرا موضوع امامت عظاما یا خلافت و جانشینی پیامبر صلی الله علیه وسلم به همه امت مربوط می شود تصور نمی کنم کسانی که خواهان رسیدن به حق و درک و فهم حقیقت باشند بیش از این نیاز به شرح و توضیح داشته باشند، حق به لطف و توفیق خداوند روشن و آشکار است.

روایات دیگر نقض می شود:

ممکن است شیعیان امامی ادعا کنند که دهها حدیث دیگر غیر از حدیث غدیر هست که امامت را ثابت می کند، می گوئیم و دهها حدیث صحیح تر از آن هست که این ادعا را نقض می کند.

۶- شاید بگوئید از علی روایاتی نقل شده که وصیت به امامت را ثابت می کند ما می گوئیم بر عکس از علی روایاتی در کتب ما و حتی کتب شما نقل شده که چنین وصیت و ادعایی را رد می کند، و به صحت خلافت خلفای سه گانه قبل از خود رضی الله عنهم اعتراف می کند.

نهج البلاغه ادعای امامت را باطل می کند:

در کتاب نهج البلاغه که از معتمدترین کتب شیعه است از اینگونه روایات فراوان وجود دارد. به طور نمونه ملاحظه کنید:

۱- در خطبه (۹۱) یا ۹۲ نهج البلاغه آمده است: «دَعُونِي وَالتَّمَسُّوا غَيْرِي.... وَإِنْ تَرَكْتُمُونِي فَأَنَا كَأَحَدِكُمْ؛ وَلَعَلِّي أَسْمَعُكُمْ وَأَطُوعُكُمْ مِنْ وَلِيِّتُمْوَهُ أَمْرَكُمْ، وَأَنَا لَكُمْ وَزِيرًا، خَيْرٌ لَكُمْ مِنِّي أَمِيرًا!».

«مرا بگذارید و دیگری را به دست آرید... اگر مرا رها کنید چون یکی از شماها هستم، که شاید شنواتر، و مطیع تر از شما نسبت به رئیس حکومت باشم، در حالی که من وزیر و مشاورتان باشم بهتر است که امیر و رهبر شما گردم».

علی رضی الله عنه در اینجا از مردم می خواهد که از او دست بردارند و اصرار نکنند که خلافت را بپذیرد! اگر واقعا از طرف خداوند امام می بود چگونه جایز بود که چنین حرفی بگوید؟!.

سپس می گوید: برای شما بهتر این است که کس دیگری بر شما امام باشد. این مطلب می رساند که ایشان هیچگونه اطلاعی از این امامت خیالی ندارد و الا جایز نبود که امامت کس دیگری را بپذیرد.

۲- همچنین علی رضی الله عنه در نهج البلاغه مطلب دیگری صریحتر و واضحتر از مطلب قبلی دارد، در نامه ششم نهج البلاغه می فرماید: «إِنَّهُ بَايَعَنِي الْقَوْمُ الَّذِينَ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ عَلَيَّ مَا بَايَعُوهُمْ عَلَيْهِ، فَلَمْ يَكُنْ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَخْتَارَ، وَلَا لِلْغَائِبِ أَنْ يَرُدَّ، وَإِنَّمَا الشُّورِي لِلْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ، فَإِنِ اجْتَمَعُوا عَلَيَّ رَجُلٍ وَسَمَّوْهُ إِمَامًا كَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضَى، فَإِنِ خَرَجَ عَنْ أَمْرِهِمْ خَارِجٌ بَطَعْنِ أَوْ بَدَعَةٍ رَدُّوهُ إِلَيَّ مَا خَرَجَ مِنْهُ، فَإِنِ أَبِي قَاتَلُوهُ عَلَيَّ اتَّبَاعِهِ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ، وَوَلَاهُ اللهُ مَا تَوَلَّى» «همانا کسانی با من بیعت کرده‌اند که با ابابکر و عمر و عثمان، با همان شرایط بیعت نمودند، پس آنکه در بیعت حضور داشت نمی‌تواند خلیفه‌ای دیگر برگزیند، و آنکه غایب است نمی‌تواند بیعت مردم را نپذیرد، و همانا شورای مسلمین از آن مهاجرین و انصار است، پس اگر بر امامت کسی گرد آمدند، و او را امام خود خواندند، خوشنودی خدا هم در آن است. حال اگر کسی کار آنان را نکوهش کند یا بدعتی پدید آورد، او را به جایگاه بیعت قانونی باز می‌گردانند، اگر سر باز زد با او پیکار می‌کنند، زیرا که به راه مسلمانان درنیامده، خدا هم او را در گمراهیش وامی‌گذارد».

علی ابن ابی طالب رضی الله عنه در این نامه خیلی واضح و روشن بیان می‌کند که امام و خلیفه به وسیله شورای انتخاب می‌شود و هیچگونه نصی

از طرف خداوند متعال در این زمینه وجود ندارد. بنابراین امام کسی است که خود مردم آنرا انتخاب کنند، چنین شخصی شایسته است که امام نامیده شود و إلا نه.

و امامت اگر از جانب خدا می بود از علی رضی الله عنه ساقط نمی شد چه مردم ایشان را انتخاب می کردند و چه نمی کردند. و آنکه ایشان در اینجا خیلی روشن بیان می کند که هرکس را که صحابه امام تعیین کنند شایسته است امام نامیده شود و صحابه رضی الله عنهم که ایشان نیز جزو صحابه هستند امامت و خلافت ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم نه تنها راضی شدند که با دل و جان پذیرفتند و آنرا خلیفه انتخاب کردند و بنا به فرموده خود علی رضی الله عنه این تعیین و انتخاب مورد رضایت و خوشنودی خداوند بود.

پس این نصوصی که از علی رضی الله عنه نقل کردیم و آن پرسشهای عقلانی که مطرح نمودیم دروغ بودن آن روایات و ادعاهای بلند بالایی که امت را متفرق کرده و به دو گروه دشمن با یکدیگر تقسیم نموده را آشکار می کند.

مانع لزوم تحقیق در صحت روایات:

اما متأسفانه روایاتی از زبان پیامبر صلی الله علیه وسلم و اهل بیت ایشان جعل کرده و به مردم چنین وانمود کرده اند که گویا خداوند متعال از میان اهل بیت رضی الله عنهم امامانی تعیین نموده که اعتقاد داشتن به آن امامان وسیله نجات، و اعتقاد نداشتن به امامت آنان حتی اگر انسان خداوند را به یکتایی بپرسند سبب هلاکت است!!

و برای اثبات این مدعا هزاران حدیث و روایت ساخته و جعل کرده اند و برای پیروان مکتب ولایت و امامت ثوابهای تخیلی فراوان وعده داده و کسانی را که از پیروی این امامان مفترض الطاعه! شانه خالی کنند را از عذاب دردناک ترسانده اند!!

بنابراین کسانی که خود را شیعه نامیدند ناگزیر و با شلاق امید و وعید باید از این اعتقادات پیروی کنند، زیرا جعل کاران و روایت سازان چنان عاطفه ای را شعله ور کرده اند، که عقل و درک و دانش را بی حس کرده و به مردم اجازه فکر کردن و اندیشیدن نمی دهد!

در حالیکه خداوند انسان را با عقل و تفکر و اندیشه عزت و کرامت بخشیده و شایسته نیست که هیچ انسان سالمی عقل خودش را معطل کند و از کار بیندازد، و چشم بسته به دنبال اینگونه روایاتی برود که لذت ایمان و کیف شناخت حقیقت را از او سلب کند.

آری حق و حقیقتی که سید البشر صلی الله علیه وسلم آورده را باید شناخت و قطعا شناخت این حقیقت با سرگردانی به دنبال دروغهایی که به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وسلم نسبت داده شده هرگز میسر نخواهد بود. پس ای شیعه دلسوز به خود و خانواده و آینده ات! اگر در پی نجات هستی پس قرآن کریم را بدور از روایات دروغین بخوان، تا اینکه دین صحیح را از قرآن کریم که خداوند متعال خودش حفاظت آنرا به عهده گرفته بشناسی.

کتابی که خداوند در وصف آن می فرماید:

﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَطْلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾ ﴿٤٢﴾ فصلت: ٤٢ پس قرآن کریم حجت خداوند بر مردم تا روز قیامت است، مبادا قرآن را در طلسم گاه روایات دروغین زندانی کنید.

دروغ بر اهل بیت:

در این هیچ شک و شبهه ای نیست که به نام اهل بیت دروغهای بی شماری جعل شده است، حضرت (امام) جعفر صادق رحمه الله علیه می فرماید:

خداوند رحمت کند بنده ای را که ما را دوست مردم بگرداند، و ما را مورد خشم و غضب مردم قرار ندهد، اما به خدا سوگند اگر مردم خوبی های سخن ما را ملاحظه کنند، قطعاً به آن بیشتر افتخار خواهند کرد، و هیچکس نخواهد توانست بر آنان دستاویزی بیابد، (ولكن أحدهم يسمع الكلمة فيحط عليها عشراً) «اما یکی از آنان یک کلمه از ما می شنود و ده تا به آن اضافه می کند».

[الكافی ۲۲۹/۸]

و همچنین می فرماید:

«بعضی کسانی که ادعای پیروی از ما اهل بیت را دارد (لیکذب حتی إن الشیطان یحتاج إلی کذبه) «آنقدر دروغ می گوید که شیطان هم به دروغهای او احتیاج پیدا می کند».

الكافی ۲۵۴/۸، بحار الأنوار ۲۹۶/۲۵، رجال کشی ص ۲۹۷.

حضرت (امام) جعفر صادق رحمه الله علیه همچنین می فرماید:

«مردم به کار دروغ جعل کردن علیه ما علاقه فراوانی دارند». (إن الناس أولعوا الكذب علينا)

بحار الأنوار ۲/۲۴۶

و همچنین می فرماید:

«ما از اهل بیتی هستیم راستگو، البته خانواده ما از دروغگویی که علیه ما دروغ ببافد خالی نیست که ممکن است با دروغ خودش راست ما را از دید مردم ساقط کند».

(إننا أهل بيت صديقون لا نخلو من كذاب يكذب علينا، ويسقط صدقنا بكذبه علينا عند الناس).

رجال کشی ص ۱۰۸، بحار الأنوار ۲۵/۲۸۷

با دقت و تأمل، در این فرموده های حضرت جعفر صادق رحمه الله علیه می توانیم، درک کنیم که:

* اینهمه حدیث و روایت متناقض با قرآن چرا وجود دارد!

* و در بین خود روایات منسوب به اهل بیت اینهمه تناقض چرا وجود دارد!

* و اینهمه روایتی که اهل بیت را در برابر حکام هر زمان اینقدر ضعیف و ناتوان جلوه داده چرا وجود دارد!

حالا یک مسلمان با شنیدن این جملات و کلمات زرین و نورانی اهل بیت رحمه الله عليهم که می فرمایند: (لكن أحدهم يسمع الكلمة فيحط عليها عشرا) یا (ليكذب حتى إن الشيطان يحتاج إلى كذبة) چگونه باید به راویان مذهب شیعه و دروغهای بی شمار آنان اعتماد کند!

آری این شکایت تلخی است که آنان از اطرافیان شان دارند کسانی که دور و بر آنان را گرفته و به نام آنان دروغ جعل می کرده و به مردم عرضه کرده اند. آنگونه که روایات شما تصویر می کنند این امامان همیشه در شرایط سخت ترس و خوف می زیسته اند پس کی و کجا این همه حدیث و روایت را فرموده اند؟!.

و آنگهی یک پرسش اساسی اینکه در زمان حیات ائمه چرا دین از روایان گرفته شود؟؟!! زیرا این روایات در زمان وجود یک امام بوسیله روایان از امام قبلی نقل شده!! پس در صورتی که روایان از امام قبلی روایت نقل می کنند و بوسیله آن روایات مردم را توجیه می کنند فایده وجود امام حاضر چیست؟!.

علی از تصویر نادرست روایات شیعه مبراست:

به عقیده ما علی رضی الله عنه از آنچه که روایات شیعه ایشان را بدان توصیف کرده پاک و مبراست، چهره ای که روایات شیعه از ایشان به تصویر کشیده نعوذ بالله با شخصیت حقیقی ایشان منافات دارد!!.

علی ابن ابی طالب گل سر سبد قریش و بنی هاشم از معززترین خانواده های عرب به اعتبار نسب است، از لحاظ اخلاق و شجاعت از مکرم ترین چهره های عرب است و ذریه پاکش هرگز این تصویر زشتی را که از ایشان ترسیم کرده اند را نمی پسندند!.

از علی و خاندانش در روایات شیعیان اثناعشری تصویری کشیده شده که جز اهانت و خاری! هیچ زاویه روشن دیگری به چشم نمی خورد. این علی ابن ابی طالب در کنار اینهمه عزت و شرافت اجتماعی و خانوادگی تصور

کنید که وقتی عزت و شرافت اسلام نیز بدان اضافه شود چه گوهر نابی را می سازد! اما نه در قاموس شیعیان و مدعیان پیروی از علی!!

آری، علی از اولین کسانی بود که به آغوش اسلام شتافت، و بیست و سه سال در حضور پیامبر گرامی صلی الله علیه وسلم و در سایه عطوفت اسلام تربیت شد، اما شگفت انگیز است که مدعیان محبت و پیروی اش ادعا می کنند که امامتی که از سوی خدا و رشولش صلی الله علیه وسلم به او وصیت شده بود، او ترسید این منصب الهی!! را اعلان کند، زیرا که جانش در خطر بود، او برای حفظ جان خودش نه تنها امامت (این منصب الهی و مهمتر از نبوت!!) را اعلان نکرد که با غاصبان امامت! بیعت نمود، و از آنان زن گرفت و به آنان زن داد و فرزندانش را به نام آنان نامید و پشت سرشان نماز خواند!!

حضرت حسن و امامت! :

بعد از علی ابن ابی طالب رضی الله عنه (امام اول شیعیان دوازده امامی) پسر بزرگ ایشان حضرت حسن رضی الله عنه به امامت رسید، اما شگفت انگیز است که امام دوم با اختیار خود و با رغبت و رضایت خودش به نفع کسی که از دید شما (نعوذ بالله) کافر بود از خلافت (در اصل همان امامت) عقب نشینی کرد، تا اینکه به تعبیر شما جان خودش را نجات دهد!!

اگر فرضیه شما یعنی منصب سلسله وار امامت را بپذیریم به نظر شما این اقدام حضرت حسن، امت را دچار سردرگمی نمی کند؟! پاسخ را به عاقلان می سپاریم. ما که در چنین موارد سخنی جز این نداریم که بگوییم خدایا تو پاک و منزّه از هر عیب و نقصی هستی و آنچه در شأن تو جسارت مستقیم و

یا غیر مستقیم می شود ما از آن بیزاریم و می گوییم این افسانه امامت دروغ
و بهتان بزرگی است که خدا و رسولش از آن بیزارند.

اجازه دهید پرسیم که آیا فرصت آن فرا نرسیده که عاقلان هر مذهب،
عقاید موروثی خودشان را بر کتاب خدا عرضه کنند و در پرتو نور قرآن راه
هدایت را جستجو نمایند؟! آیا فرصت آن فرا نرسیده که ما خود و خانواده و
جامعه را از طلسم این دریای متلاطم روایات دروغین که قرن‌هاست سبب
تفرقه و اختلاف و کینه پروری در میان امت اسلامی شده نجات بخشیم؟!.

ما که امیدواریم عاقلان بیندیشند و تصمیم بگیرند و از خداوند غالب و
برتر بعید نیست که چنین توفیقی نصیب فرماید زیرا الله یگانه و یکتاست که
به راه راست هدایت می کند.

تشبیه امامت به نبوت

آیا امامت مانند نبوت است؟؟

امامت از دیدگاه امامیان مانند نبوت است!!

شیعیان اثناعشری مدعی هستند که جز مسئله وحی امامت مانند نبوت است، محمد حسین آل کاشف الغطاء یکی از مراجع معاصر شیعه می نویسد: یقیناً امامت نیز مانند نبوت منصبی الهی است، چنانکه خداوند متعال هرکسی را از بندگانش که بخواهد برای نبوت و رسالت انتخاب می کند و او را با معجزه که به منزله نصی از جانب خداوند است تأیید و حمایت می کند همچنین برای امامت نیز هرکسی را بخواهد انتخاب می کند و به پیامبرش دستور می دهد، که با نص او را تعیین کند و او را به عنوان امام برای مردم بعد از خودش نصب و معرفی نماید».

[أصل الشيعة وأصولها ص 58]

قبل از آغاز گفتگو در این باره اجازه بدهید که توضیح کوتاهی در باره عبارت نقل شده از کاشف الغطاء عرض کنم، چرا خداوند به پیامبرش دستور می دهد که امام را معرفی نماید وقتی شما مدعی هستید که امامت مانند نبوت است پس چرا خداوند خودش در قرآن کریم امام را معرفی نمی کند؟؟؟!!

خداوند متعال منصب نبوت و رسالت را معرفی کرد و پیامبر گرامی اش حضرت محمد صلی الله علیه وسلم را برای احراز این مقام تعیین و معرفی نمود، شما که مدعی هستید امامت مانند نبوت است پس چرا خداوند امامت

را مانند نبوت در قرآن معرفی نکرد؟! و امامی را برای آن در قرآن مشخص نکرد؟!

پس این خود اعتراف است که دعوی شما متناقض است شما از یکسو مدعی هستید که امامت مانند نبوت است!! و از سوی دیگر از اثبات این امر در قرآن کریم عاجزید!!

چرا امامت مانند نبوت حمایت نشد؟:

آنگونه که ادعا می کنید اگر امامت مانند نبوت می بود طبق سنت الهی مستلزم این بود که خداوند صاحب آنرا نصرت می کرد، زیرا خداوند پیامبر گرامی ما حضرت محمد صلی الله علیه وسلم را در مقابل قومش نصرت و یاری نمود چنانکه می فرماید:

﴿إِلَّا نُنْصِرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّا نَأْتِيكَ بِمَعْنٍ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَىٰ وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٤٠﴾﴾ التوبة: ٤٠

آیا قبول دارید که خداوند متعال پیامبر گرامی اش صلی الله علیه وسلم را نصرت و یاری کرده یا خیر؟ اگر بگویید: بله، می پرسیم پس چرا امامی که نائب پیامبر صلی الله علیه وسلم بوده را نصرت و یاری نکرده؟ در حالیکه از دیدگاه شما حکم امامت و نبوت یکی است!.

اگر بگویید پیامبرش صلی الله علیه وسلم را نصرت و یاری نکرده می گوئیم این ادعایی است که با واقعیت های موجود در تناقض است. اگر

بگویند نصرت و یاری کرده، می پرسیم با چه کسی؟ می گویند با صحابه، می پرسیم این صحابه ای که ایشان را نصرت و یاری کردند چه کسانی بودند؟ می خواهید بگویند چهار نفر یا هفت نفر!!

کسی که اندکی عقل و دانش داشته باشد چنین سخن غیر منطقی نمیگوید! هفت نفر چگونه در برابر هزاران نفر مقاومت می کند؟! در مکه که صدها نفر بودند بدلیل ضعف شان خداوند دستور هجرت صادر فرمود، اگر بگویند بیشتر از هفت نفر بودند پس نام ببرید! یا اینکه بسیاری از آنان شناخته شده نیستند؟! پس شما چطور فهمیدید که وجود داشته اند اما شناخته نیستند؟! درست است دهها هزار نفر بوده اند اما چون می دانید که تناقض می گویند پاسخ ندارید!

چنانکه روایات شما صراحت دارند شاید بگویند، خداوند پیامبرش را با شمشیر علی یاری کرده! می گوئیم شمشیر علی یکی از هزاران شمشیری است که خداوند اسلام را بوسیله آن یاری کرده، شمشیر علی رضی الله عنه به تنهایی اسلام را یاری نکرده است، اگر شمشیر علی رضی الله عنه به تنهایی اینقدر برش می داشت بر معاویه رضی الله عنه پیروز می شد که بشدت نیازمند چنین پیروزی بود، چطور شد که در زمان پیامبر صلی الله علیه وسلم ذوالفقار علی به تنهایی بر دشمنان پیروز شد اما چند سال بعد همان شخصیت و همان شمشیر (آنهم با پشتیبانی امامت و ولایت) بر معاویه پیروز نشد!!

پرسش دیگر اینکه آیا خداوند پیامبرش صلی الله علیه وسلم را فقط در حیات شان نصرت کرد یا اینکه بعد از وفات هم ایشان و دین ایشان را نصرت و یاری کرد؟ اگر بگویند فقط در حیات شان یاری کرده؟! می گوئیم

نصرتی که نتیجه اش بعد از وفات ایشان ضایع شود چه فایده ای دارد؟! و آیا مقصود از نصرت، شخص ایشان بوده یا دین و شریعتی که ایشان برای تبلیغ آن آمده بودند؟!.

سپس می پرسیم خداوند این دین را چرا نازل فرموده؟ به جهت اینکه مردم از آن پیروی کنند و به خداوند نزدیک شوند؟ پس بنابر عقیده شما این هدف چند سال اندکی بیشتر حاصل نشده پس فایده نزول دین و قرآن چیست؟! شما ادعا می کنید که امام بعد از پیامبر صلی الله علیه وسلم نتوانسته دین را حفاظت و در جامعه تطبیق کند!! و امامان بعد از ایشان هم هیچکدام نتوانستند دین را نصرت و حفاظت نموده و در جامعه تطبیق نمایند، تا اینکه سلسله امامان شما پایان یافت و امام آخری بنابر عقیده شما از انظار جهانیان پنهان شد و تا امروز هم پنهان است!! پس به عقیده شما هدف اصلی دین اسلام از آغاز ظهورش تا کنون جز چند سال اندکی تحقق نیافته است!!

فرار دین

اگر بگویید بالآخره در آخر الزمان دین بدست مهدی غائب ظاهر خواهد شد! می پرسیم دینی که خداوند از آسمان نازل فرموده، بزرگترین و کامل ترین دین الهی، با بهترین و بزرگترین پیامبر هادی، با بزرگترین کتاب آسمانی، برای بزرگترین و بهترین امت تاریخ، در بزرگترین و مقدس ترین نقطه روی زمین، برای همین نازل شده که با حضرت مهدی! در غار سامراء یا هر جای دیگر پنهان بماند؟؟!!

و تمام بشریت بیش از هزار سال از آن محروم بماند؟! و این محرومیت همچنان ادامه داشته باشد؟! بدلیل اینکه شخصیت مناسبی برای اجرای دین وجود ندارد! یا اینکه شخصیت مناسب دین را با خودش در جای امنی حالا غار یا فضای آزاد برده و از آن نگهداری می کند!!

پرسش دیگر اینکه حضرت مهدی چگونه می خواهد دین را آشکار کند و به اجرا بگذارد؟ شاید بگویید خداوند برایش دوستان و مددگاران فراهم خواهد کرد! می پرسیم آیا مهدی از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب بهتر است؟! آیا مهدی از پیامبرگرامی صلی الله علیه وسلم بهتر است که به عقیده شما خداوند برای ایشان یارانی را فراهم نکرد که دین ایشان را نصرت کند؟! فقط عده ای بودند که به ظاهر با ایشان همراه بودند! و مؤقتا ایشان را یاری کردند!!

پس شما معتقدید آنچه که علی رضی الله عنه و برتر از آن خود پیامبرگرامی صلی الله علیه وسلم از آن محروم بوده یعنی دوستان و یاران و مددگاران مؤمن و مخلص و قابل اعتماد، که ایشان را نصرت و یاری کند

سرانجام حضرت مهدی که از هزار سال پیش تا کنون از انظار پنهان است این شانس را خواهد داشت و این امتیاز را بدست خواهد آورد؟!.

اگر خداوند نصرت و یاری می کند، پس چرا به عقیده شما بزرگترین شخصیت تاریخ بشر یعنی پیامبر گرامی اش حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم را نصرت و یاری نکرد؟! و امام بعد از ایشان علی ابن ابی طالب رضی الله عنه را نصرت و یاری نکرد؟! در حالیکه هزاران حدیث و روایت دروغین شما با آنهمه بزرگنمایی فرضیه امامت، ایشان را همچون پیامبر گرامی صلی الله علیه وسلم معرفی می کند، که گویا جز منصب نبوت در تمام خصائص و فضائل همچون پیامبر عظیم الشان صلی الله علیه وسلم بوده است!!

اگر ایشان اینهمه فضیلت و مکانت را دارا بود آیا شایسته نبود که خداوند ایشان را نصرت و یاری می کرد و چشمش را با یک نصرت و پیروزی قاطعانه خنک می نمود که در نتیجه آن مؤمنان عزیز و سربلند، و کافران خوار و ذلیل می شدند؟!.

پس چرا (بازهم بنابر روایات شما) علی همیشه ضعیف و ناتوان و مظلوم باقی ماند؟! ما که علی رضی الله عنه را نعوذ بالله پاک و مبرا از این اوصافی می دانیم که شما او را بدان توصیف می کنید! اجازه بدهید پرسش مشابه دیگری مطرح کنیم که: امامتی که هدف و مقصود آن محقق نشود چه نفعی دارد؟!.

نقض ادعای امامت

یک پرسش دیگر اگر علی رضی الله عنه از طرف خداوند امام بود و او می دانست که امام است و می دانست که امامت اصلی از اصول دین است و دین جز با امامت کامل نمی شود و هرکس به آن عقیده نداشته باشد کافر است پس چرا...

ملا باقر مجلسی از شیخ مفید نقل می کند که:

«تمام شیعیان امامی اتفاق نظر دارند، که هرکس امامت یکی از امامان را انکار کند و اطاعتی را که خداوند از آنان واجب کرده قبول نداشته باشد، چنین شخصی کافر و گمراه و مستحق این است که در آتش دوزخ همیشه جاویدان بماند.» «فهو کافر ضال مستحق للخلود فی النار».

المسائل از شیخ مفید، مجلسی این قول را در بحار الأنوار ۳۶۶/۸ نقل کرده است.

طوسی امامی می نویسد:

«رد کردن و انکار نمودن امامت مانند رد کردن و انکار نمودن نبوت،

عین یکدیگر است» «و دفع الامامة و جحدها كدفع النبوة و جحدها سواء».

الاقتصاد فیما يتعلق بالاعتقاد ص ۳۵۸

پرسش این است که وقتی علی رضی الله عنه می دانست که امامت اینقدر مهم است پس چرا در تمام دوران ۲۵ سال خلافت خلفای سه گانه در کنار آنان باقی ماند؟! و مانند پیامبر گرامی مان صلی الله علیه وسلم در زمین وسیع خدا هجرت نکرد تا برای خودش یار و یاور و مددگار بیابد و به ادای مسئولیتش پردازد؟! پیامبر گرامی مان صلی الله علیه وسلم وقتی دیدند که در

مکه تبلیغ دین ممکن نیست و مردم ایشان را یاری نمی کنند به مدینه منوره هجرت کردند، علی ابن ابی طالب چرا اینکار را نکرد؟!

پرسش دیگر اینکه بنابر عقیده شما و فتوای شیخ مفید، وقتی خلفای سه گانه بدلیل انکار امامت کافر بودند و نه تنها منکر امامت بودند که یکی بعد از دیگری این منصب را غصب و اشغال می کردند پس علی ابن ابی طالب رضی الله عنه چرا با آنان بیعت نمود؟! وقتی می دانست آنان کافر هستند چرا در تمام مدت ۲۵ سال حکومت شان پشت سرشان نماز می خواند؟! اگر علی ابن ابی طالب رضی الله عنه آنها را کافر می دانست و می دانست که احکام امام کافر اجراء نمی شود، پس چرا از کنیزهایی که در زمان حکومت ابوبکر صدیق رضی الله عنه از قبیله بنی حنیفه گرفته شده بود همسر انتخاب نمود؟! جریان ازدواج ایشان با حنیفه و اینکه از او فرزندی به نام محمد معروف به محمد بن حنیفه متولد شد شهرتش نیازی به استدلال ندارد.

و آنگهی علی ابن ابی طالب رضی الله عنه امامی که به عقیده شما منکر امامتش کافر است چگونه راضی می شود که دخترش ام کلثوم را به ازدواج عمر در آورد؟! در حالیکه به عقیده شما نعوذ بالله عمر کافر و مرتد و منافق است؟ یک مسلمان بلکه یک امام معصوم که از جانب خدا، امام تعیین شده چگونه دخترش را به مرد کافری می دهد، چه با رضایت و چه با زور، بر فرض اینکه به ادعای شما عمر (فاروق رضی الله عنه) دختر علی (مرتضی رضی الله عنه) را با زور گرفت! این امام چگونه از دخترش دفاع نمی کند و او را از چنگ (نعوذ بالله) یک مرد کافر و ظالم و غاصب!!! خلاص نمی کند؟! روی سخن ما با عاقلان است، آیا عقلها به کار نمی افتد و حقایق به این روشنی را درک نمی کند؟.

علی فرزندانش را به نام خلفاء می نامد!:

علی ابن ابی طالب رضی الله عنه به این هم اکتفا نکرد بلکه فرزندانش را به نام خلفاء- و به تعبیر مفید و مجلسی و همفکرانشان کفار- نامید، کسانی که خلافت را از او غصب کردند و مانع اجرای وصیت خدا و رسولش صلی الله علیه وسلم شدند!! آری علی فرزندانش را به نامهای ابوبکر و عمر و عثمان نامید!! پرسش این است که چه چیزی او را مجبور کرد که نام دشمنان خودش را هر روز در خانه اش بشنود و بر زبان بیاورد؟!

در اینجا ما از کتب معتبر خود شما فقط به معرفی کسانی می پردازیم که اسم شان ابوبکر و عائشه رضی الله عنها بوده زیرا به عقیده شما ابوبکر اولین کسی بوده که خلافت را از اهل بیت غصب کرده است؟

یکی از بارزترین چهره های علمی جهان تشیع که شما شیعیان اثناعشری اصطلاحاً او را شیخ مفید می نامید لیست فرزندان علی ابن ابی طالب رضی الله عنه از جمله ابوبکر را ذکر می کند، ایشان می نویسد:

«از دیگر فرزندان علی رضی الله عنه محمد الاصرغ است که کنیه اش ابوبکر است و دیگری عبیدالله است که هردو با برادرشان حسین علیه السلام در کربلاء شهید شدند، ما درشان لیلی بنت مسعود الدرामी است.»

و یعقوبی مؤرخ شیعی در باره علی رضی الله عنه می نویسد:

«ایشان چهارده فرزند پسر داشت حسن، حسین، عبیدالله و ابوبکر که از این دو نسلی باقی نماند، مادر شان یعلی بنت مسعود حنظلیه از بنی تمیم بود.»

تاریخ یعقوبی ج ۲/۲۱۳.

و از ابو الفرج اصفهانی شیعی زیر عنوان: «ذکر خبر الحسین ابن علی ابن ابی طالب مقتله و من قتل معه» می نویسد:

«یکی دیگر از کسانی که با حضرت حسین شهید شدند، ابوبکر بن علی ابن ابی طالب است که مادرش یعلی بنت مسعود بود. أبو جعفر (طبری) ذکر کرده که مردی از همدان او را کشت، والمدائنی نوشته است که جسد او در میان شهداء پیدا شده اما مشخص نشده که چه کسی او را به شهادت رسانده است.»

مقاتل الطالبین ص ۱۴۲ چاپ دارالمعرفه بیروت.

و جلاء العیون از ملا باقر مجلسی ص ۵۸۲.

چه دلیلی محکمتر و روشنتر از این که علی ابن ابی طالب رضی الله عنه و ابوبکر صدیق رضی الله عنه با هم رابطه محبت و صمیمت و اخوت و برادری داشته اند، و علی رضی الله عنه با دید تعظیم و احترام به حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه می نگریسته است.

بزرگترین فرزند علی ابن ابی طالب رضی الله عنه حضرت حسن مجتبی که دومین امام معصوم شماسست، فرزند فاطمه زهراء و نوه گرامی رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز یکی از فرزندان او را به همین نام گرامی نامیده است.

یعقوبی مورخ شیعی می نویسد:

«حسن هشت فرزند پسر داشت، حسن (مثنی) که مادرش خوله بود،.....

و ابوبکر و عبدالرحمن و طلحه و عبیدالله.»

تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۲۲۸ منتهی الامال ج ۱ ص ۲۴۰

و ابو الفرج اصفهانی می نویسد:

«ابوبکر بن حسن بن علی ابن ابی طالب نیز از کسانی بود که با حسین در کربلاء به شهادت رسید، عقبه الغنوی او را شهید کرد».

مقاتل الطالبین ص ۸۷

و حسین بن علی نیز یکی از فرزندانش را ابوبکر نامید، مسعودی تاریخ نویس شیعی وقتی از کسانی سخن می گوید که با حضرت حسین در کربلا شهید شدند می نویسد:

«سه تا از فرزندان حسین بن علی در کربلا به شهادت رسیدند علی اکبر، عبدالله الصبی، و ابوبکر».

التنبیه والاشراف ص ۲۶۳

همچنین آمده است که:

«کنیه زین العابدین بن حسن ابوبکر نیز بوده است».

کشف الغمّه ج ۲/۷۴

و همچنین حسن ابن حسن بن علی بن ابی طالب معروف به حسن مثنی نیز یکی از فرزندانش را ابوبکر نامید، این مطلب را اصفهانی از محمد بن علی حمزه علوی روایت می کند که:

«از کسانی که با ابراهیم بن حسن بن حسن بن علی ابن ابی طالب کشته شد یکی ابوبکر بن حسن (مثنی) بن حسن بوده است».

و امام هفتم شیعیان اثناعشری (امام) موسی کاظم نیز یکی از فرزندانش را ابوبکر نامیده است.

أبوالفرج اصفهانی می نویسد:

«کنیه علی ابن موسی (الرضا امام هشتم شیعیان اثناعشری) نیز ابوبکر

بود».

از عیسی بن مهران از ابو الصلت هروی روایت است که گفت:
«روزی مأمون از من مسأله ای پرسید: گفتم: ابوبکر ما در این مسأله چنین
گفته، عیسی بن مهران می گوید از ابی الصلت پرسیدم ابوبکر شما کیست؟
فرمود: علی بن موسی الرضا کنیه اش ابوبکر و مادرش ام ولد بود».
مقاتل الطالبین ص ۵۶۲ و ۵۶۱

و اما اسم عائشه:

موسی کاظم امام هفتم شیعیان اثناعشری نام یکی از دخترانش را به نام
دختر ابوبکر صدیق عائشه صدیقه نامید، این مطلب را شیخ مفید زیر عنوان
«ذکر عدد اولاد موسی بن جعفر و طرف من اخبارهم» نقل کرده است، می
نویسد:

«ابوالحسن موسی علیه السلام سی و هفت فرزند پسر و دختر داشت از
جمله علی بن موسی الرضا علیه السلام... و فاطمه... و عائشه و أم سلمه».
الارشاد ص ۳۰۲ و ۳۰۳ الفصول المهمه ۲۴۲ کشف الغمه ج ۲/۹۰
و همچنین علی بن محمد الهادی ابوالحسن امام دهم شیعیان اثناعشری نیز
یکی از دخترانش را عائشه نامیده بود».

شیخ مفید می نویسد:

«ابوالحسن علیه السلام در ماه رجب سال ۲۵۴ هـ فوت نمود و در منزل
خودش در سامرا دفن گردید. فرزندان که از ایشان به جای مانده یکی
ابومحمد حسن (عسکری)... و یکی دیگر دخترش عائشه بود».
کشف الغمه ص ۳۳۴ والفصول المهمه ص ۲۸۳.

پس این منابع شیعه تایید می کند که اهل بیت هیچگونه کینه ای از
خاندان صدیق بویژه امیرالمؤمنین ابوبکر صدیق و ام المؤمنین عائشه صدیقه

رضی الله عنهما در دل نداشتند ولذا فرزندانشان را به نام مبارک و گرامی این چهره های ماندگار تاریخ نام گذاری می کردند.

اگر واقعا امامتی در کاری می بود، و این امامت حق مسلم اهل بیت می بود و بوسیله این شخصیتها غصب می شد قطعا اسم این شخصیتها بر زبانشان جاری نمی شد چه رسد به اینکه بهترین عزیزانشان یعنی فرزندانشان را به نام آنان بنامند که در داخل خانه و در جمع خانواده همیشه این نامها را بشنوند و بر زبان بیاورند، این یکی از بزرگترین دلائلی است که ثابت می کند این ادعاهای موجود در روایات شما دروغ و ساختگی است مگر اینکه نعوذ بالله آنگونه که شما مدعی هستید امامان را متهم کنیم که از روی تقیه و دروغ و برخلاف میل باطنی شان فرزندانشان را به نام دشمنانشان نامگذاری کرده باشند!! که این از شأن و شخصیت اهل بیت بسیار بعید است.

کسی که خود را شیعه و پیروان و دوستدار اهل بیت معرفی می کند چگونه به خود جرأت می دهد که چنین اهانتی را به این انسانهای پاک و نخبه و نمونه های عزت و شرافت نسبت دهد، اهانتی که به خادمان این بزرگواران هم نسبت دادنش ناپسند است، پس رسد به کسانی که از سلاله پاک نبی مکرم صلی الله علیه وسلم و دخت گرامی ایشان هستند و بر عزت و سربلندی و شجاعت و مردانگی اسلام تربیت شده اند چگونه چنین اهانت و کسرشانی را به این انسانهای الگو و نمونه و پاک نسبت می دهید! خدایا از تمام اهل بیت و ذریه طاهر شان راضی و خوشنود باش.

حسن رض از امامت دستبردار می شود!

اجازه دهید این پرسش بدیهی را مطرح کنیم که اگر دین بدون امامت ناقص است پس امام دوم شما حسن ابن علی چگونه از امامت دستبردار می شود؟! و برای حفاظت جان خودش چگونه راضی می شود که در حیات و در جلو چشمان و با موافقت ایشان در حالیکه بیش از چهل هزار نیروی جنگی در اختیار دارد؟! بگذارد - بازهم به ادعای شما - کفر حکومت کند!!.

کسی که از طرف پروردگا جهانیان به امامت منصوب شده! آیا می تواند از مأموریتی که خداوند خودش او را تعیین کرده شانه خالی کند؟! و نعوذ بالله مردم را به زیر سلطه کفر بکشاند تا اینکه جان خودش سالم بماند!.

اساسا صلح ایشان با معاویه رضی الله عنه - بر فرض اینکه مردم به امامت معتقد می بودند - معنایش این است که همه مردم باور داشته اند که کناره گیری حضرت حسن از امامت هیچ تأثیری در ایمان آنها نخواهد داشت و إلا حسن بن علی و ابن دخت رسول الله صلی الله علیه وسلم که از هرگونه گناه و خطایی معصوم است! هرگز راضی نمی شد که سبب کفر تمام امت شود! و خودش چند سال بدون امامت زندگی کند! و در حالی از دنیا برود که مهمترین اصل از اصول دین را ضایع کرده باشد!!

آیا می توان تصور کرد که بنده مسلمان آنهم امام منصوب از طرف خدا زندگی شخصی برایش از دین و عقیده اش عزیزتر و مهمتر باشد؟! آیت الله خمینی مخالفت خودش را با نظام شاهنشاهی در ایران اعلان کرد و خودش را در معرض خطر جدی قرار داد تا اینکه به حکومت مورد نظرش برسد، پس آیا آیت الله خمینی از حضرت امام حسن شجاع تر بود؟!.

در نظام سرباز وظیفه در بسیاری از کشور های جهان چه موقت و چه دائم می بینیم که یک سرباز نظامی وقتی به زیر پرچم کشوری در می آید در صحنه های جنگ برای تحقق اهداف کشورش جان خودش را به خطر می اندازد و به آغوش مرگ می رود! پس آیا حضرت حسن این امام معصوم و منصوب از طرف خدا، به اندازه یک سرباز هم به امامت خودش معتقد نبود؟! و نعوذبالله به اندازه یک سرباز هم قدرت و توانایی و آمادگی برای فداکاری نداشت؟! آیا فرصت آن نرسیده که عقل ها و وجدانها بیدار شود؟!!

بخش چهارم

عصمت

عصمت امامان از دیدگاه شیعیان اثناعشری:

شیعیان اثناعشری ادعا می کنند کسانی که آنها عقیده به امامتشان دارند معصوم نیز هستند یعنی از هر گناه و خطا و اشتباه و فراموشی پاکند. محمد رضا المظفر از علمای معاصر شیعه اثناعشری می نویسد:

«ما عقیده داریم که امام مانند پیامبر است و الزاما از هرگونه سهو و خطا و فراموشی نیز پاک می باشد».

عقاید الإمامية ص ۱۰۴

این ادعا از دو حالت خالی نیست یا راست است یا دروغ، برای اینکه راست و دروغ بودن این ادعا مشخص شود باید زندگی عملی این افراد را با دقت مطالعه کنیم، از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه شروع می کنیم و خیلی کوتاه و خلاصه مرور می کنیم:

زندگی علی امامت را نقض می کند!

هنگامی که پیامبر گرامی صلی الله علیه وسلم وفات کردند و صحابه (و طبعاً عموم مردم) ابوبکر صدیق رضی الله عنه را به خلافت برگزیدند، و علی نیز در بین مردم و در کل این جریانات وجود داشت موضع علی در قبال آنچه که پیش آمد چه بود؟ اقدامات و عملکرد علی رضی الله عنه را بر

می شماریم:

- ۱- با ابوبکر رضی الله عنه بیعت کرد.
- ۲- تا وقتی ابوبکر رضی الله عنه زنده بود پشت سر ایشان نماز خواند.
- ۳- طبق ادعای بعضی ها امامت ابوبکر نادرست، جنگ با مرتدین به رهبری ابوبکر رضی الله عنه نادرست و کنیزهایی که از این جنگها بدست آمده بود غیر شرعی بود! اما علی رضی الله عنه بر خلاف این ادعاها از آن کنیزها همسری انتخاب کرد یعنی حنیفه از قبیله بنی حنیفه که از او فرزندی بنام محمد معروف به محمد بن حنیفه متولد شد.
- ۴- (چنانکه در نهج البلاغه نامه ششم آمده) علی رضی الله عنه بیعت با خلفای سه گانه را درست می دانست.
- ۵- علی رضی الله عنه با عمر رضی الله عنه نیز بیعت کرد و تا زمانیکه ایشان زنده بود پشت سرش نماز خواند.
- ۶- (چنانکه در نهج البلاغه... آمده) علی رضی الله عنه از ترس اینکه مبادا به ایشان آسیبی برسد به عمر فاروق مشورت نداد که شخصا به جنگ ایرانیان برود.
- ۷- چنانکه در کتب شیعه و سنی آمده علی رضی الله عنه اسم سه تا از فرزندانش را به نامهای ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم نامگذاری کرد.
- ۸- چنانکه در کتب شیعه آمده دخترش ام کلثوم را به ازدواج عمر فاروق رضی الله عنه در آورد.

۹- به شرکت در شورای شش نفره ای که عمر فاروق برای انتخاب

خلیفه آنرا پیشنهاد نمود راضی شد و عملاً شرکت کرد.

۱۰- علی رضی الله عنه با عثمان ذی النورین خلیفه سوم نیز بیعت کرد

و تا زمانیکه ایشان زنده بود پشت سرش نماز خواند.

این ده مورد بارزترین عملکرد علی رضی الله عنه مشتمل بر گفتار و

کردار ایشان است، اگر ایشان معصوم بوده بس تمام این عملکرد های

امام معصوم درست است، و اگر این عملکرد ها درست باشد پس ادعای

امامت باطل است، زیرا معصوم کار اشتباه انجام نمی دهد و حرف

اشتباهی نمی گوید خصوصاً اگر کفر یا تأیید کفر باشد، و اگر این

عملکرد ها اشتباه باشد پس علی امام نبوده است، زیرا به ادعای شما امام

از ارتکاب هرگونه خطا و اشتباه معصوم است.

زیرا انکار امامت، یا آنرا به غیر اهل آن سپردن از دیدگاه تمام شیعیان

اثنا عشری کفر است و علی رضی الله عنه با این عملکردها نعوذ بالله گویا به

کفر راضی می شود.

آنچه که ملاحظه فرمودید یعنی مجموعه عملکرد های علی رضی الله ثابت

می کند که ایشان خودش را از طرف خداوند امام نمی دانست، بلکه امامت

را از اختیارات شوری می دانست بنابر این آنچه که ایشان انجام داده یعنی

مجموعه عملکرد ایشان (طی ۲۵ سال خلافت خلفای سه گانه رضی الله

عنهم) کاملاً درست و طبیعی بوده است و ایشان خیلی مردتر و شجاعتر و

مؤمن تر از آن بوده که خودش را از یک طرف امام بداند اما در عین حال از

اعلان امامتش عاجز بماند، یا کارهای نادرست مخالفینش را تأیید کند و بر

خلاف میل و عقیده باطنی اش با آنان بیعت کند و پشت سر آنان نماز

بخواند، و فرزندانش را به نام آنان بنامد، و فقط بخاطر نجات خودش به عقیده شیعیان اثناعشری نعوذ بالله بیست و پنج سال کفر و نظام حاکم کفار را ببیند و در زیر پرچم آن زندگی کند!!.

کسی که کمترین آشنایی با دین و علم شرعی دارد نمی تواند چنین کاری بکند چه رسد به کسی که از جانب خدا امام تعیین شده باشد و به ادعای شما اصلا هدف امامتش بر پایی دین و جانشینی پیامبر گرامی صلی الله علیه وسلم باشد!! و در واقع ایشان از بهترین صحابه و یکی از بهترین قهرمانان میدانهای جنگ باشد.

آری، علی بن ابی طالب رضی الله عنه در کنار سایر صحابه بزرگوار رضی الله عنهم برای سربلندی اسلام و به اهتزاز در آمدن پرچم توحید، و دفاع از مقدسات اسلام در راه خدا آنقدر جهاد کردند که مردم گروه گروه به دین الله داخل شدند، اما چطور ممکن است که به ادعای شیعیان اثناعشری وقتی کاخ اسلام دارد خراب می شود ایشان نه تنها تماشاچی این خرابی باشد که حتی در خراب کردن کاخ اسلام و بلکه کندن ریشه اسلام - زیرا که امامت مهمترین اصل دین اسلام است نعوذ بالله - با دشمنان اسلام همکاری کند و با آنان بیعت نماید و حتی همکار و مشاور آنان قرار گیرد!!.

و آنگهی حسن ابن علی بن ابی طالب رضی الله عنه که امام دوم شما شیعیان اثناعشری است از امامت دست می کشد! و با وجود اینکه دهها هزار مرد جنگی و هوادار در اختیار دارد زمام امور را به دست رقیب خودش معاویه رضی الله عنه می سپارد اگر ایشان معصوم بوده و امامت را به معاویه رضی الله عنه سپرده و به این امر راضی شده که به ادعای شما نعوذ بالله یک کافر بر امت حکمرانی کند این کردار خود عصمت و امامت را نقض می

کند. واگر معصوم نبوده و این کار را کرده پس امام نیست زیرا که عصمت در نزدش از شروط امامت است.

یک تناقض دیگر

امام هشتم شما علی موسی الرضا چگونه می پذیرد که ولی عهد مأمون باشد؟!

روشن است که ولی عهدی و نیابت یک غاصب خلافت را پذیرفتن، اعتراف به مشروعیت اوست، و به عقیده شما به غاصب امامت، مشروعیت بخشیدن کفر است!! اگر امام هشتم شما معصوم بوده پس کردار ایشان دلیل بر صحت خلافت مأمون است! و این خود نقض امامت است! و اگر معصوم نبوده پس امام نیست زیرا عصمت در مذهب شما از شروط امامت است، و روشن است که اگر امامت یکی از امامان شما مختل شود تئوری امامت به طور کلی مختل می گردد.

اینها نمونه های کوتاه و گذرایی بود که خواستیم موضوع را روشن کنیم و إلا دلائل و تناقضات در مذهب شیعه اثناعشری آنقدر فراوان است که در شمارش نمی گنجد و انسان عاقل نباید اختیار خودش را به کسی بسپارد که او را از پیروی حق محروم کند، زیرا که زندگی کوتاه است، و روز حساب و روبرو شدن با خداوند نزدیک، و پاداش خوب یا بد گرفتن قطعی و یقینی است. از خداوند می خواهیم که حق را به رنگ حق و باطل را به رنگ باطل به ما بنمایاند، و توفیق پیروی از حق و اجتناب از باطل را به ما عنایت فرماید. آمین.

تقیه

کسانی که اینهمه حدیث و روایت جعل کرده و به اهل بیت نسبت داده اند برای حمایت از دروغهایشان عقیده عجیب و شگفت انگیزی را ساخته و وارد دایره دین کرده اند، غافل از اینکه چنین عقیده ای نه تنها نمی تواند از امامت حمایت کند که برعکس بطلان امامت را آشکارتر می کند، و بلکه متأسفانه دین را بدنام می کند، آری این عقیده، عقیده تقیه است یعنی دروغ از روی قصد و عمد.

کسانی که این احادیث را ساخته اند، طبعاً در یکجا و در یک زمان نمی زیسته و هم نظر نبوده اند، پس اگر یکی از آنان دروغی ساخت و به امام نسبت داد و دیگری دروغ دیگری مخالف دروغ اول به همان امام نسبت داد پس وقتی تعارض و تناقض این دو دروغ با هم آشکار شد راه حلش این است که گفته شود امام تقیه کرده است!!

تقیه شرعی:

البته در شریعت حالت خاصی را خداوند در نظر گرفته و در شرایط خاص و استثنایی به بنده مؤمن اجازه داده است که برای نجات جان خودش می تواند دروغی بگوید که جانش را نجات دهد، این چنین دروغی در شرایط خاص استثنایی (شبیه حالتی که کسی مجبور شود از شدت گرسنگی برای سد رمق مثلاً گوشت خنزیر بخورد که طبعاً خداوند به او اجازه داده است) مباح است و نه واجب.

اما تقیه ای که شیعیان اثناعشری ساخته و جزو دین قرار داده اند واجب است که طبق روایت شیعه هر کس آنرا ترک کند دین را ترک کرده است!! اما تقیه شرعی ممکن است کسی در تمام عمر هم یکبار از آن استفاده نکند، زیرا مباح است، چنانکه خداوند متعال می فرماید:

﴿ مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ

شَرَحَ بِالْكَفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١٠٦﴾ النحل: ١٠٦

طبری از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده که ایشان در تفسیر آیه کریمه فوق فرمود: خداوند خبر داده که هر کس بعد از مؤمن بودنش کافر شود پس بر او غضب خداوند و عذاب بزرگ است، پس هر کس مجبور شود و چیزی به زبانش بگوید که قلبش به ایمان مطمئن باشد، تا اینکه بدینوسیله از دشمنش نجات یابد پس هیچگونه ملامتی بر او نیست زیرا که خداوند متعال بندگان را (فقط) به آنچه که دل‌هایشان به آن محکم باشد مؤاخذه می کند». تفسیر طبری.

و خداوند متعال می فرماید: ﴿ لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ ۗ

وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَنَّةً وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ. وَإِلَى

اللَّهِ الْمَصِيرُ ﴿٢٨﴾ آل عمران: ٢٨

طبری همچنین از ابن عباس رضی الله عنهما آورده که ایشان در تفسیر آیه کریمه ﴿ لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ ۗ ﴾ فرمود: «خداوند متعال مؤمنین را نهی فرمود که با کفار ملاطفت کنند یا اینکه به جای مؤمنین کفار را دوست پنهانی بگیرند، مگر اینکه کفار بر مؤمنین غالب باشند که در آن صورت (می توانند) با آنان ملاطفت (یا مدارا) کنند اما (طبعاً) در دین با

آنان مخالفت کنند.» و این است معنی آیه کریمه ﴿إِلَّا أَنْ تَكْتَفُوا مِنْهُمْ تَقِيَةً﴾^{۲۸}. پس در هر دو آیه کریمه اول اصل ذکر شده و سپس با «إلا» استثناء را جدا کرده است، که معنی اش مباح بودن مستثنی است پس روشن است که استثناء نه امر شرعی است و نه دین، و این همان تقیه شرعی در حالت استثنایی است که خداوند اجازه داده در هنگام ضرورت از آن استفاده شود.

تقیه شیعه اثناعشری:

اما تقیه در نزد شیعیان اثناعشری دین است! که در باره مشروعیت و اهمیت آن روایاتی ساخته و به اهل بیت نسبت داده اند، از جمله:
از (امام) جعفر صادق رحمه الله علیه روایت شده که فرمودند: «إن التقية تسعة أعشار الدين» تقیه نه دهم دین است (یعنی ۹۰ در صد)!! و اینکه فرمودند: «لا دين لمن لا تقية له» "هرکس تقیه نکند دین ندارد".
همچنین ادعا می کنند که (امام) محمد باقر رحمه الله علیه فرمودند: «التقيه ديني و دين آبائي» تقیه دین و دین پدران من است».

اصول کافی ۲/۲۱۷ باب تقیه.

طبعا اهل بیت از این روایات بیزارند. متأسفانه علمای مذهب اثناعشری این عقیده را نه تنها پذیرفته بلکه آنرا همانند نماز اصلی در دین قرار داده اند!

ابن بابویه قمی یکی از بزرگترین علمای شیعه می نویسد:

«عقیده ما در باره تقیه این است که تقیه واجب است هر کس آنرا ترک کند مثل این است که نماز را ترک کرده باشد»!!! «اعتقادنا فی التقیه آنها واجبة من ترکها بمنزلة الصلاة».

الاعتقادات ص ۱۱۴

آری! اینگونه «تقیه» یعنی «دروغ» را دین قرار دادند، که بوسیله آن خود را به خدا نزدیک کنند!! شگفت انگیز اینکه این دروغ ۹۰٪ دین را تشکیل می دهد، یعنی هرکس روزی ۹۰٪ دروغ بگوید و ۹۰٪ درعمل کار خلاف عقیده باطنی اش انجام دهد او ۹۰٪ دین را تکمیل کرده است!!

و مصیبت بزرگ اینکه این دروغگویی و فریبکاری به ادعای روایات شیعه تنها دین یک امام نیست! بلکه دین تمام اهل بیت به شمول خود رسول گرامی صلی الله علیه وسلم است!! مگر اینکه ائمه به پیامبر صلی الله علیه وسلم نسبت داده نشوند، و عقیده داشته باشند که دین آنان غیر از دینی است که پیامبر گرامی صلی الله علیه وسلم آورده اند، زیرا مفهوم دین آبائی همین است.

کدام انسان عاقل می پذیرد یا باور می کند که دین اسلام که خداوند آنرا نازل فرموده تا اخلاق پاکیزه را حاکم کند و اساس تعاملات انسانی را بر صداقت و صراحت و شفافیت بنا کند تا زندگی انسانها به شکل سالم و طبیعی در پرتو صداقت و امانت داری و شفافیت رشد کند اینگونه به مردم دروغ و فریبکاری بیاموزد؟! بلکه دروغگویی و فریبکاری را ۹۰٪ دین بداند و بر آن اجر و مزد و پاداش عنایت کند!! فرض کنید این ادعا و باور درست است بیاییم نتیجه گیری کنیم!

نتیجه تقيه امام:

در صورت درست بودن ادعای تقيه برای امامان نتیجه چیست؟

۱- دینی که خداوند متعال آنرا نازل فرموده دین تقيه است، یعنی دروغگویی!! این یک امر مسلم است که دروغگویی در تمام ادیان و در تمام جوامع بشری حتی در عصر جاهلیت اخلاق زشت و ناپسندی بوده است، و هر انسان عاقل و آزاده از دروغ گفتن ابا داشته و احساس شرمندگی می کرده و می کند چه رسد که این دروغگویی دین باشد!! و دروغگو در برابر گفتن دروغ اجر و پاداش حاصل کند!! کدام عقل سالم باور می کند که خداوند متعال دینی نازل کند که ۹۰٪ در صد آن دروغ گفتن و با دروغ زیستن باشد و دروغگو از دروغگویی اش انتظار اجر و ثواب و پاداش داشته باشد!!!

۲- اگر «تقيه دین» باشد و «هرکس تقيه نکند بی دین باشد» و «تقيه دین تمام اهل بیت» باشد و «۹۰٪ در صد دین تقيه و دروغگویی و با دروغ و کلک و تظاهر زیستن» باشد پس نعوذ بالله چگونه باور کنیم که پیامبر گرامی صلی الله علیه وسلم دین را به طور کامل رسانده اند!!! نعوذ بالله شاید ایشان بخشی از دین را از روی تقيه پنهان کرده باشند!! چونکه دین ایشان تقيه بوده است!! خدایا! از این اهانت و جسارت به پیامبر گرامی ات و اهل بیت اطهارش از تو طلب مغفرت و آمرزش می کنیم، آن الگوی ایمان و شجاعت و صداقت از این گونه مزخرفات پاک و مبرا هستند.

۳- و اگر تقيه و دروغگویی دین ۹۰٪ دین باشد پس چه ضمانتی وجود دارد که نعوذ بالله هر آنچه پیامبر گرامی صلی الله علیه وسلم تبلیغ

و بیان کرده اند قطعا و یقینا همان دین اصلی و حقیقی باشد!! شاید

بخشی از آن را از روی تقیه فرموده باشند و حق چیز دیگری باشد؟!

۴- و اگر تقیه دین باشد پس چه ضمانتی وجود دارد که تمام گفتار

و کردار امامان حقیقتا دین باشد و از روی تقیه صادر نشده باشد؟!

۵- اگر تقیه دین باشد پس فایده امامت چیست؟! مقصود امامت که

تبلیغ حق و آموزش آن به مردم است، پس وقتی امام حق را می پوشاند و

دین را ضایع می کند تا زندگی خودش را حفظ کند فایده امامتش

چیست؟!

۶- اگر تقیه دین باشد پس چه ضابطه و قانون و شاخصی وجود

دارد که مشخص کند این کردار امام حقیقت است و آن یکی تقیه؟! تا

اختلاف و چالشی را که نعوذ بالله خود امام بوجود آورده از میان برداشته

شود؟! شما معتقدید که امام آمده تا اختلافات مردم را از بین ببرد اما می

بینیم که متأسفانه خود امام قصدا با گفتار خلاف حقیقت و کردار خلاف

حقیقتش اختلاف بوجود می آورد و پیروانش را دچار شگفتی و

سردرگمی می کند!

احتیاج امام به پیروانش!

لذا امام به پیروانش احتیاج پیدا کرد تا اینکه آنها کتاب تألیف کنند و با

گمان و تخمین به رفع اختلاف پردازند، آری پیروان ائمه با تألیف کتاب و

بیان اینکه کدام گفتار و کردار امام حقیقت است و کدام تقیه تلاش کردند

اختلاف و مشکلی را که امام خودش بوجود آورده را از بین ببرند، چنانکه

طوسی هر دو کتابش التهذیب و الاستبصار را به همین منظور تألیف کرده

است.

پس این پیروان ائمه نعوذ بالله از خود امامان شجاعت بیشتری داشته اند زیرا اینها چیزی را که امام نتوانسته با صراحت بیان کند بیان کرده اند، بنابراین این نفع و فایده این پیروان از خود امامان برای امت بیشتر بوده است!! زیرا اینها توانستند اختلافی را از بین ببرند که امام نتوانست!!

طوسی که او را شیخ طائفه (یعنی استاذ مذهب شیعه) می نامند در مقدمه کتابش التهذیب می نویسد: {از اول کتاب نسخ شود... از شیخ و استاد مان ابو عبد الله که خداوند کمکش کند شنیدم می فرمود: أبو الحسین هارونی علوی مذهب حق داشت و به امامت معتقد بود اما از آنجائیکه در باب اختلاف روایات موضوع بر او مشتبه شد و از توجیه آن عاجز ماند، عقیده دیگری را پذیرفت».

تهذیب الأحكام ۱/۲ و ۳

پس ملاحظه می فرمایید که شیخ طائفه و استاد مذهب شیعه چگونه اعتراف می کند که هیچ روایتی نیست مگر اینکه در مقابل آن، روایت دیگری وجود دارد که آنرا نقض می کند، این بود که عقل بعضی از عاقلان مذهب شیعه را بیدار نمود و چنانکه اعتراف کرده مذهب شیعه را رها نمودند.

چرا امام بعدی تقیه امام قبلی را بیان نمیکرد؟:

پرسش این است که اگر امام اول مطلبی را از روی تقیه بر خلاف حقیقت فرمود چرا امام بعد از ایشان برای مردم روشن نمی کند که فلان مطلب را امام از روی تقیه فرموده و حقیقت چیز دیگری است؟! چرا هر امام تقیه امام قبلی را مشخص نکرد تا در نتیجه اینهمه روایت متناقض روی هم انباشته نشود و نیازی نباشد که علمای مذهب شیعه آستین بالا برنند و بدون اینکه دلیل و برهانی از ائمه داشته باشند فقط از روی تخمین و گمان روایات ائمه

را خوب و بد کنند، ما از کجا بدانیم که آنچه فلان عالم شیعه نوشته درست است یا غلط؟! (یا اصلاً تقیه نیست و حقیقت است)؟!

پس بنابراین فلان عالم شیعه است که شایستگی امامت دارد! زیرا که او تناقضات مذهب شیعه را بر طرف کرده بلکه او باید امام الأئمه نامیده شود زیرا که تناقضات تمام اقوال ائمه را بر طرف نموده است!! پس این پرسش هم بجاست که ائمه ای که مردم را دچار شگفتی و سردرگمی کرده اند که بعضی پیروان مذهب شیعه در نتیجه این تناقضات از مذهب دست کشیده و می کشند چگونه شایستگی دارند که امام نامیده شوند؟! اما ما اهل سنت و دوستان واقعی اهل بیت رحمة الله علیهم عقیده داریم که امامان از این دروغهای شاخداری که با یکدیگر در تناقض آشکار قرار دارند پاک و مبرا هستند، این کالای کساد دروغ سازان و دروغ فروشان بر خود شان مبارک باد.

۷- پرسش مهمتر این اینکه وقتی تقیه را دین می دانیم پس شجاعت کجا رفت؟! مگر نه این است که از شروط امامت است که امام شجاعترین مردم باشد؟! در صفات امام که چنین ادعا شده است.

شیخ مفید می نویسد: «و یجب أن یكون الإمام أشجع رعیتة» «واجب است که امام شجاع ترین پیروانش باشد»

الاقتصاد ص ۳۱۲

پس امامی که حقیقت را نگوید چه شجاعتی دارد؟!

تقیه و علم غیب:

۷- پرسش دیگر اینکه در صورت پذیرش تقیه به عنوان بخشی از دین پس علم غیب کجاست؟! مگر نه این است که ادعا می کنند امام غیب می داند و برای آن دهها و صدها حدیث و روایت جعل کرده اند؟!

پس وقتی امام از روی تقیه و از ترس اینکه مبدا سؤال کننده، جاسوس حکومت باشد برخلاف حقیقت و بر خلاف عقیده باطنی اش فتوا می‌دهد تا به او وانمود کند که او نه امام است و نه عالم! بلکه یک فرد عادی یا از اهل سنت است! پس غیب دانی امام کجا رفت؟! امامی که علم غیب دارد نباید بداند که شخص سؤال کننده از ارادتمندان امام است یا جاسوس و دشمن ایشان؟!!

شیعیان اثناعشری با توجه به دهها و صدها روایت جعلی و دورغین شان در این باب مدعی هستند که امام علم غیب میداند، آنچه در گذشته اتفاق افتاده! و آنچه در آینده اتفاق خواهد افتاد! و آنچه که اکنون دارد اتفاق می‌افتد! همه را می‌داند!! و هرگاه بخواهد چیزی را بداند می‌داند!! پس آیا امام با این همه علم و دانش فوق العاده نمی‌داند که این کسی که آمده، از ایشان سؤال یا مطلبی بپرسد از دوستان و ارادتمندان ایشان است یا خیر؟!!

کلینی می‌نویسد: «باب إذا شاء الأئمة عليهم السلام أن يعلموا الغيب علموا».

اصول کافی ۲۵۸/۱

«باب در باره اینکه ائمه عليهم السلام هرگاه بخواهند غیب بدانند، می‌دانند»

«باب أن الأئمة عليهم السلام يعلمون ما كان وما يكون وأنهم لا يخفى عليهم الشيء صلوات الله عليهم».

«باب در باره اینکه ائمه عليهم السلام آنچه در گذشته بوده و آنچه در آینده خواهد بود همه را می‌دانند، و هیچ چیزی بر آنها پنهان نمی‌ماند».

اصول کافی ۲۶۰/۱

«باب أن الأئمة عليهم السلام لو ستر عليهم لأخبروا كل امرئ بما له و ما

عليه»

«باب در باره اینکه اگر اسرار ائمه عليهم السلام حفظ شود قطعاً ضرر و فایده هرکس را به او خبر خواهند داد.

اصول کافی ۱/۲۶۴

امام حق را پنهان می کند! :

۹- پرسش دیگر اینکه این بیچاره ای که آمده از امام فتوا بپرسد و امام از روی تقیه چیزی را بر خلاف حقیقت و برخلاف عقیده صحیح و درست خودش به او فرموده، و او به گمان اینکه این مطلب از امام معصومی صادر شده که از طرف خدا تعیین گردیده است و نخواسته و ندانسته به یک مطلب و عقیده باطل عمل کرده تکلیفش چیست؟ او چه تقصیری دارد؟!.

او برای اینکه خدا را به یکتایی بپرستد و از شریعت محمدصلی الله علیه وسلم پیروی کند به کس دیگری اعتماد نکرد که سؤالش را از او بپرسد بلکه به سراغ امام معصومی رفت که به ادعای شیعیان اثناعشری از دروغ و خطا و اشتباه چه از روی قصد و چه از روی فراموشی منزّه و پاک است!!

اما متأسفانه به دام تقیه افتاد و امام معصوم و پاک از دروغ و خطا طبعاً به ناچار و از روی مجبوری به او فتوای دروغ داد!! یعنی بر خلاف حقیقت و مخالف عقیده باطنی خودش او را ارشاد و توجیه فرمود!!! گناه این بیچاره مسکین چیست؟!.

اگر امام نمی تواند حق بگوید باید ساکت باشد:

۱۰- این واقعیت خیلی روشن و آشکار است که در صورت چنین معضلی که امام به هر دلیلی قدرت و توانایی گفتن حق و بیان حقیقت را ندارد به

گره های کور

در مذهب شیعه

نویسنده:

عبد الله حیدری

بسم الله الرحمن الرحيم

سخن آغاز

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على رسوله محمد و على آله و صحبه أجمعين و بعد:

خواننده گرامی! خداوند منان را سپاسگذارم که توفیق داد هدیه ارزشمند دیگری خدمت شما تقدیم کنم، شکی ندارم که برای انسانهای عاقل و هدفمند هدیه ای بهتر از کتاب نیست، اینکه محتوای کتاب با ذوق خواننده موافق باشد یا نه، بستگی به روحیه هر خواننده دارد، اما کسانی که به فرهنگ و اندیشه و اصلاح طلبی دینی علاقه مند باشند این موضوع برای شان مهم نیست. مهم این است که شما با چنین انگیزه ای کتاب را دوست دارید و با کتاب انس می گیرید، کتاب خستگی شما را رفع می کند، درد شما را تسکین می دهد، دلهره شما را بر طرف می کند، در یک جمله کتاب خواندن و با کتاب مأنوس بودن کار انسانهای بزرگ است.

رشد اندیشه:

انسان از لحاظ فکر و اندیشه نیز روز به روز رشد می کند و بزرگ می شود و عینا مثل اینکه سن انسان بالا می رود و هر روز پخته تر و متین تر و قوی تر می شود فکر و اندیشه او نیز هر روز بالنده تر و توانا تر می شود، با این تفاوت که در پرتو اسلام خالص، فکر و اندیشه انسان مانند جسم او پیری و فرسودگی ندارد.

اساسا انسانهای بزرگ توقف نمی شناسند، همواره رو به ترقی اند، همچنان پرواز شان اوج می گیرد و به سوی هدف در تکاپو هستند، انسانهای

بزرگ از فکر مخالف و اندیشه حریف ترس و هراس ندارند، سلاح عقل و سپر دانش در تمام عرصه ها بعد از توفیق خداوند از آنان حمایت می کند، منطق و برهان و استدلال و حلاجی یافته های دینی و فرهنگی همچنان راه را فراسوی آینده برویشان می گشاید، چشم انداز رشد و ترقی و سعادت برای اینگونه انسانها تیره و تاریک نیست، این قبیل انسانها چنان توانا و نیرومند هستند که تمام لحظات زندگی برایشان تفکر و اندیشه و پیشرفت و پیروزی است، شکست نمی شناسند، به شکست فکر نمی کنند، از موانعی که قطعاً بر سر راهشان وجود دارد، ترس و واهمه ندارند.

گذشت از حسود:

شاید دوستان نادان بیش از دشمنان سعی کنند در عزم و اراده و رشد و ترقی اینگونه افراد مانع ایجاد کنند، خیلی ها تلاش می کنند در دیوار فولادین عزم و اراده این مردان بزرگ رخنه بوجود آورند، چه بسا از روی حسادت چشم دیدن رشد و ترقی آنها را ندارند، اما آنها با همت بلند و صبر و حوصله، هر روز گامهای قوی تری بر می دارند، هر روز نگاهشان نافذ تر، اندیشه شان پخته تر، افق دیدشان گسترده تر و آرمانهای متعالی شان درخشنده تر می شود، شما هم اگر از این نوع انسانها هستید، از هیچ قدرت و مانعی ترس و هراس نداشته باشید، و مطمئن باشید که روزی درهای پیروزی و سعادت به روی شما گشوده خواهد شد، روزی به آرمان و هدف خود خواهید رسید، روزی بدخواهان شما چاره ای جز تسلیم در برابر عزم و اراده فولادین شما نخواهند داشت، پس گذشت داشته باشید و حق بدهید که به شما حسودی کنند.

آزادی عقیده:

اینکه شما را از آشنایی و نزدیک شدن با دیگران باز می دارند، خیلی طبیعی است چون می ترسند بازارشان کساد شود، شاید مطمئن هستند که اصلی بودن، مرغوب بودن، پایدار بودن، و نفیس بودن کالای حریف نیرومند مشتری هایشان را جلب خواهد کرد، و شما بعد از آشنا شدن با کالای نفیس رقیب نیرومند دیگر به کالای پر زرق و برق اما قلابی آنها توجهی نخواهید کرد و به هیچ قیمتی آنرا نخواهید خرید، کدام انسان عاقل حاضر است برنز را به قیمت طلا بخرد؟! پس بازار حریف را کساد کردن فن و حرفه همه جو فروشان در پهنای بستر تاریخ بوده و خواهد بود!

اگر چنین نیست پس باید مردم را در انتخاب اندیشه و عقیده آزاد بگذارند، هرکس هرچه دوست داشت انتخاب کند اما نه، مشاوران ظاهرا مجانی و دلالتان حرفه ای، یکسره بغل گوش شما خواهند گفت: آقا ما خیرخواه شمایم! شما نمی فهمید! شما اینها را نمی شناسید! ما می فهمیم! ما تجربه داریم! اینها خیلی خطرناکند!

وهم زدگی:

آری برای چنین مواقعی در هر زمان مارکها و برجسب هایی آماده دارند، که تصور میکنند وقتی این مارک و برجسپ را به پیشانی کسی چسپاندند دیگر مردم به او نزدیک نمی شوند، مثل اینکه گفته شود فلانی «ایدز» دارد! چه کسی حاضر است به این مریض خطرناک نزدیک شود؟! یعنی وهم ایجاد کردن، که طبعا هر کس ممکن است دچار وهم زدگی شود مگر انسانهای عاقل و زیرک که هیچ حرفی را بی دلیل و بدون تحقیق نمی پذیرند.

قرنهاست که روی این مسئله کارشده، و به این نتیجه رسیده اند که انسان از لحاظ روانشناسی یک سری خصوصیات دارد، نکات ضعف و نکات

قوت، از بارزترین نکات ضعف انسان این است که اگر وهم زده شد کنترلش مشکل است، مثل گوسفندی که از گرگ واهمه داشته باشد حالا اگر چوپان هم برای کمک به او نزدیک شود از او فرار می کند به گمان اینکه گرگ آمده است!.

در مطب ابن سینا:

گفته می شود در زمان ابن سینا دانشمند و طبیب معروف ایرانی مریضی را آوردند که در شکمش ماری جای گرفته بود! این مریض بیچاره که سالها از وجود مار در شکمش! رنج می برد، چنان ضعیف و افتاده شده بود که توانایی حرف زدن هم نداشت و فقط در انتظار مرگ لحظه شماری می کرد، ابن سینا پس از معاینه و شنیدن درد دل مریض، همراهانش را پرخاش کرد که چرا این مریض را دیر آوردید! مار نزدیک است که او را خفه کند! باید او را عمل کنم، فردا همین وقت او را جراحی خواهم کرد، طی این مهلت ابن سینا ماری پیدا کرد و در طشتی زیر تخت آماده گذاشت فردا مریض آمد و وارد اتاق عمل شد، طبیب او را بیهوش کرد و ساعتی بعد که بیهوش آمد طشت را جلو کشید و گفت ببین! تو با این مار چطور زنده مانده ای؟! مریض وهم زده نفس راحتی کشید و گفت: دست شما درد نکند احساس می کنم سبک شده ام! این وهم زدگی یکی از بارزترین نقاط ضعف انسان است.

بهای و هابی شد!:

امروز در میدان رقابت عقاید و افکار و اندیشه بزرگترین وهمی که عموم مسلمانان را از آن ترسانده می شود، ازدهای خطرناک وهابیت است، کسانی

مصلحت دارند که در باره خطر این اژدها تبلیغ کنند، و مردم را از آن بترسانند دهها سال است که در باره خطر وهابیت گفته و نوشته شده اند و این بازی ادامه دارد.

چند سال پیش مطلبی نوشته بودم و در بعضی سایتها پخش شد که آنزمان به دلائلی نتوانستم ادامه دهم. تیتزش این بود: وهابیت چیست؟ و وهابی کیست؟ داستان بقال بهایی را نوشته بودم که روضه خوان محل برای اینکه بقال بیچاره حق خودش را از او خواسته بود سر منبر اعلان کرد که بقال بهایی وهابی شده است! بازارش کساد شد! ناچار به پای روضه خوان افتاد و گفت: غلط کردم هرچه ببری نوش جان! حلالم کن، روز بعد اعلان کرد که این بقال وهابی را ارشاد کردیم توبه کرد، و مثل اول بهایی شد! مردم خوشحال شدند و در معامله را با او باز کردند! پس تعجب نکنید اگر شنیدید که فلانی وهابی است؟ حالا این وهابیت چیست و وهابی کیست بماند برای بعد.

وهابی های بزرگ:

ما نمونه هایی از وهابیان بزرگ سراغ داریم که تعجب خواهید کرد که در عمق جامعه تشیع چگونه هر کس از این مترسک به نفع خودش استفاده کرده و میکند! وقتی علاوه از شخصیت های معروف و روشنفکران صاحب نامی مانند اسدالله خرقانی (تهران) و شریعت سنگلجی (تهران) و آیت الله برقی (قم) و آیت الله علی اصغر بنابی (تبریز) حیدر علی قلمداران (قم) و غیره بعضی تئوریسین های تشیع مانند شریعتی و مطهری و طالقانی و آیت

الله منتظری و حتی آیت الله خمینی!!! وهابی باشند دیگه بقیه چه ملامتند؟!!!^۱.

تاریخ دعوت:

مترسک سازی در تاریخ بشر عمر طولانی دارد برای حمایت و دفاع از باورهای اجتماعی که چه بسا ممکن است نقطه مقابل دین باشند حامیان و وارثان این باورها هر نواندیش و اصلاح طلبی را مارک و چسب می زنند و از او مترسکی می سازند که خودیها هم جرأت نزدیک شدن به او را نداشته باشند، قرآن کریم پراست از این نمونه ها، داستانهای پیامبران علیهم السلام که خداوند آنها را احسن القصص خوانده از این بر چسب ها و تهمتها فراوان دارد قوم و امت هر پیامبری وقتی خواستند در راه دعوت توحید سنگ اندازی کنند تهمت های جور و واجوری به آن پیامبر الهی چسبانند، سلطه جویی، قدرت طلبی، جن زدگی، سحر، شاعری، فقر، سادگی، دیوانگی، وغیره تهمت های رایجی بوده که در هر عصر و زمان پیامبران الهی را به آن نسبت می دادند، خودشان می دانستند که این تهمت ها بی پایه است اما از آنجاییکه تصمیم داشتند از خرافات و مزخرفات و موهومات ضد عقل و ضد فطرت در جامعه که در تاریکی جهل و گمراهی و نبود هادی رشد کرده بود دفاع کنند لذا تهمت و افتراء می ساختند و سعی می کردند که مردم را وهم زده کرده و از اطراف داعی و هادی دور کنند به گمان اینکه برای همیشه خواهند توانست جلو فکر و اندیشه را بگیرند، و جامعه را در انحراف و جهل نگه دارند.

^۱ - جریانهای سیاسی - مذهبی قبل از انقلاب چاپ چهارم نشر مرکز اسناد انقلاب اسلامی ص ۳۶۸ و ۹ و چاپ ششم اعتماد قم ص ۷۴۳.

پیشینه وهابیت:

این مقدمه طبعاً جای بسط و توضیح نیست اما ناگزیر اشاره می‌کنم که در تاریخ دوجنبش وهابیت وجود دارد یکی متعلق به قرن دوم هجری است و دیگری به قرن دوازدهم، حرکت وهبی یا وهابی کهن منسوب به عبدالوهاب بن عبدالرحمن بن رستم اباضی خارجی (متوفی ۱۹۷ هـ ق) یک حرکت انحرافی بوده است در حالیکه وهابیت معاصر یک حرکت اصلاحی در درون اهل سنت و مذهب حنبلی است، اینکه چرا وهابیت اینقدر خطرناک جلوه کرده می‌تواند علل و اسباب مختلفی داشته باشد.

چرایی خطر وهابیت:

۱- به دلیل اینکه عقاید و افکار وهابیت در قرن دوم مخالف اهل سنت بوده علمای اهل سنت از آن زمان به بعد هرگاه مناسبتی پیش آمده علیه عقاید وهابیت رستمی مغربی فتوا صادر کرده اند.

۲- از اواخر قرن دوازده و اوایل قرن سیزده هجری که استعمار انگلیس از بیداری اسلام سخت بیمناک بود وقتی دعوت اصلاحی محمد بن عبدالوهاب (۱۲۰۶-۱۱۱۵ هـ ق) در صدد اصلاح و پاکسازی اسلام از خرافات و بدعتها آغاز به کار کرد، ابتداء دعوت او منسوب به خودش یعنی محمدی معروف شد اما بعدها جیره خواران خان نعمت استعمار وقتی با حرکت وهابی مغرب در قرن دوم آشنا شدند، و موج نفرت و انزجار مسلمانان و فتاوی متعدد علمای اهل سنت را در باره آن حرکت مشاهده کردند، تصمیم گرفتند که حرکت اصلاحی محمدی را هم وهابی بنامند.

۳- از آنجایی که حرکت اصلاحی محمدی به رهبری محمد بن عبدالوهاب پس از قرن‌ها جمود و تحجر در جهان اسلام در کنار سایر حرکت‌های اصلاحی اظهار وجود کرد و بویژه در مسائل حساس و عوام‌پسندی مانند بدعات قبور و گنبد و بارگاه شروع به فعالیت نمود طبعاً واکنش تند عوام را به دنبال داشت که از هر رسانه‌ای مؤثرتر عمل می‌کند.

۴- عدم وجود علمای همفکر و رسانه‌ای مؤثر در آغاز از یک سوء و تبلیغات منفی و گسترده شریف غالب استاندار عثمانی‌ها در مکه مکرمه علیه این حرکت که هم پیمان آل سعود یعنی دولت رقیب شریف غالب بود از سوی دیگر موج سوء ظن علیه محمد بن عبدالوهاب و حرکت اصلاحی‌اش را برانگیخت و علماء که در بدو امر از حقیقت این حرکت اطلاعی نداشتند واکنشهایی منفی نشان دادند که البته بعدها علمای اهل سنت دیدگاهشان را در این زمینه اصلاح کردند اما بدخواهان حرکت از موضع‌گیری‌های اولیه علیه این حرکت سوء استفاده کردند.

۵- چنانکه عرض شد اقدامات عملی این حرکت در تغییر منکر بویژه در خراب کردن قبرها و گنبدها و بارگاههایی که خلاف سنت ساخته شده و اینک به مراکز خرافات و بدعات و احیاناً شرک تبدیل شده بودند، از سوی شیعیان اثناعشری که علاقه فوق‌العاده‌ای به این پدیده‌ها دارند واکنش‌های شدیدتری در پی داشت، عمق اختلافات شیعیان با اهل سنت از یک سو و تخریب گنبد و بارگاهها (بویژه در بقیع و عراق که شیعیان خود را وارث این گنبد و بارگاهها می‌دانستند!) و امروزه کماکان خود را وارث این قبور منسوب به اهل بیت علیهم السلام می‌دانند!) از سوی دیگر بهانه اساسی دست‌کسانی داد که دنبال سوژه بودند، پس از سقیفه و فدک و کربلا که

خیلی از عمرشان گذشته بود اینکه سوژه جدیدی پیدا شد و علاوه از اهل سنت دشمن جدیدی هم شناسایی شد که اسمش وهابیت است.^۲

مانع اصلی وحدت:

پس با توجه به طرح تئورسین ها و نظریه پردازان تشیع صلح و آشتی با هر دشمنی ممکن است جز وهابیت!، البته منافع استراتژی و مصالح مختلف گاهی از شدت این خصومت کاسته و علی الظاهر چشم اندازی و لو تاریک و مبهم جهت آشتی در افق روابط شیعه و سنی ترسیم کرده است اما متأسفانه عمق این خصومت (با اهل سنت و البته در پوشش وهابیت) و قوت تأثیر تئورسین های مذهبی به حدی قوی است که در عمل هیچگونه پیشرفتی حاصل نمی شود.

تظاهر به وحدت و شعار تقریب و کنفرانسهای یکطرفه وحدت و تقیه تاکتیکی، در مقابل حوزه و دانشگاهای مسخر حوزه، و مراکز علمی، و رسانه های قالب بندی شده در جهت تحقق اهداف برنامه شیعه گری، و سایتها و شبکه های ماهواره ای از قبیل سلام و سحر و کوثر و اهل بیت و غیره که نه تنها در جهت وحدت گامی بر نمی دارند بلکه در عوض همه این رجز خوانی وحدت را یک کار سبک و بیهوده می دانند، در واقع هم در برابر آنهمه موج گسترده شیعه گری و فراتر از آن، این شیعه گری و چند مهره سوخته آنرا به رخ عوام کشیدن و از رسانه ها پخش کردن، خود بیانگر این حقیقت است.

^۲ - در تهیه این بخش از محتوای کتاب تصحیح خطاً تاریخی حول الوهابیة از دکتر سعد الشویعر و منابع مختلف دیگر استفاده شده است.

وحدت یا شیعه گری؟!:

شکی نیست که ادعاهای کاذب وحدت در راستای طرح گسترده شیعه کردن جامعه اهل سنت در سراسر جهان در نهایت به نفع برنامه ریزان این طرح بوده و خواهد بود، بنابر این در بین تئوریسین و مدیران برنامه شیعه گری در نحوه اداره برنامه «وحدت» و «شیعه گری» به عنوان دو عنصر متضاد اختلاف نظر شدید وجود دارد. البته اختلاف در هدف و استراتژی نیست!، فقط در نحوه اداره است!، که مبادا از سناریوی وحدت سوء استفاده شود! و بعضی هنرمندان و کارمندانی که قرار است فقط نقش وحدت خواهی را بازی کنند فراموش کنند که تابع سناریو هستند و گمان کنند خودشان هستند. طبق این برنامه حتی اگر کسانی از طرف مقابل باور کردند که وحدتی در کار است و خواستند گامی بر دارند نباید ابتکار عمل را به آنها سپرد، مثلا کنفرانس وحدت دوحه در محرم ۱۴۲۸هـ از دید مدیران و برنامه ریزان شیعه گری، نزدیک بود ابتکار عمل را از آنها بگیرد! و در سطح جهانی چنین مطرح شود که اهل سنت خواستار وحدت امت اسلامی هستند!، لذا بلافاصله آجیر خطر کشیده شد و شخصیت‌های میانه روی مانند دکتر قرضاوی و وهبة الزحیلی و محمد علی صابونی و غیره که تا قبل از محرم ۱۴۲۸هـ نه تنها وهابی نبودند که میانه‌رو و داعی جدی وحدت و مهمان افتخاری کنفرانس‌های وحدت و تقریب بودند، وهابی و تندرو شناخته شدند! و از گردونه و حتی از لیست مجمع تقریب آقای تسخیری خارج شدند. پس چنین وحدتی از دید آنان مطلوب است!!.

همین دیروز (اردیبهشت ۸۷) بود که آقای رفسنجانی در افتتاح ۲۱ کنفرانس وحدت و تقریب می فرمود: باید از غلو و افراط در شخصیت‌های

دینی یعنی امامان شیعه! و از سب و اهانت به مقدسات مذاهب اسلامی دیگر که قرن‌ها از زمان آنها گذشته پرهیز کرد! شعار خوبی است اما نتیجه چیست؟!.

در هر صورت عرض می‌کردیم که مترسک‌سازی در تاریخ عمر طولانی دارد و بازار حریف را کساد کردن و با تهمت و دروغ و افتراء، شخصیت و فکر و عقیده‌ای را کوچک جلوه دادن، هنر کسانی است که با بضاعت مزجاء و قلابی می‌خواهند خویش را مقدس و قهرمان و دیگران را منحرف و ناقص معرفی کنند!.

صفوی منش و وحدت؟!:

در همین راستا ملاحظه می‌کنید که وقتی یکی از روحانیون صفوی منش و تفرقه افکن که در این اواخر از شبکه بدنام و تکفیری سلام بذر کینه و تفرقه می‌پاشد و ابولؤلؤ مجوسی (قاتل خلیفه راشد عمر فاروق رضی الله عنه) را صحابی می‌خواند و بدترین اهانت‌ها و حتی تکفیرها را به صحابه پیامبر صلی الله علیه وسلم روا می‌دارد وقتی با پرفسور احمد الغامدی نویسنده توانای این کتاب می‌نشیند و با سوء استفاده از کرم و مهمان‌نوازی او به خانه اش می‌رود و نان و نمکش را می‌خورد می‌بینیم اولاً بدون اجازه!! در کنارش می‌ایستد و (توسط پسر از همه جا بیخبر میزبانش!) عکس می‌گیرد! ثانیاً بدون اجازه و مخفیانه با استفاده از سیستم اطلاعاتی صدایش را ضبط می‌کند و بطور گزینشی هرجایی که به نفعش هست در سایتش پخش می‌کند!.

و عجیب اینکه با همه این مسائل در همه جا او را وهابی معرفی می‌کند!! تا اینکه مبادا کسی به عنوان یک پرفسور دانشگاه ام القری مکه مکرمه

افکارش را بخواند و از او متأثر شود، طبیعی است وقتی صفوی منش ها و همفکرانشان برای رونق بازار خویش شریعتی و مطهری و طالقانی و منتظری و حتی خود آقای خمینی را وهابی معرفی می کنند پرفسور غامدی که وهابی هست، که هست، صحبت از این نیست که طبق فلان تعریف و قاعده فلانی وهابی است یا خیر؟ هدف ایجاد وهم و دلهره در دل عموم است که مبادا به اعتراف این آقا خود حوزه هم تلفات بدهد!

تلفات حوزه!:

همین چندی پیش بود که از یک جلسه خصوصی ایشان توسط شاگردان محبوس در حصار افکار کلیشه ای او و سایر همفکرانش مقطع فیلمی منتشر شد که از قول آقای ربانی می گفت: اخیراً من در سفر عمره ای که روحانی کاروان روحانیون بوده ام سی نفر روحانی تلفات داده ام! که بدست وهابی ها شکار شده اند! و با اینکه هر روز برایشان کلاس داشته ایم و روشنگری می کردیم به تعبیر ایشان سی نفرشان با وهابی ها «لول می خورده اند»!

پس این است سبب تهمت زدن و هر روشنفکر رقیبی را وهابی خواندن! تا اینکه مبادا کسی شکار شود! و خدای نکرده! آمار تلفات بالا برود!

حالا این روحیه و منطق با روحیه و منطق وحدت و تقریب چگونه می تواند سازگار باشد؟! روحیه اخوت و صداقت در کجا می تواند جا پیدا کند؟! شیعه کردن هزاران جوان اهل سنت از کشورهای مختلف در حوزه ها و دانشگاههای مدعیان وحدت کجایش با وحدت انطباق دارد؟ اهل سنت در طول تاریخ فراتر از ادعای وحدت با گذشت و سعه صدر بی نظیری عمل کرده اند، نه تنها مسلمانان شیعه که حتی مسیحیان و یهودیان را در کشور

هایشان تحمل کرده اند، و خواهند کرد چون دین و عقیده شان چنین دستور می دهد.

استراتژی جدید:

پس تبلیغات مغرضانه و مارک و برچسب زدن و مترسک ساختن و عقاید حقه اهل سنت را زیر نام هیولای وهابیت که جز در تخیل کینه پروران و مترسک سازان وجود خارجی ندارد کوبیدن و در پشت دیوار عریان وحدت و تقریب پنهان شدن جز آب به آسیاب دشمن ریختن نیست و جز تأمین منافع دشمنان اسلام سودی ندارد، امروز گویا یک استراتژی ثابت وجود دارد و با تمام قوت و امکانات از آن حمایت می شود.

خلاصه این استراتژی این است که:

ما با اهل سنت برادریم خطری که اسلام و شیعه و اهل سنت را تهدید می کند وهابیت است!.

این تابلو و شعار است اما در تفصیل چی؟:

جز چند نفر همه صحابه مرتد شدند!، ابولؤلؤ صحابی بزرگوار است!، لعن و نفرین از قرآن ثابت است! و ثواب مضاعف دارد! وهابی ها کافر و تکفیری هستند!، و حکم قتل شیعه را صادر می کنند! از شرک و بدعت و توسل و شفاعت و زیارت قبور و غیره نام بردن، و در برابر برنامه های تکفیر صحابه و کشتار اهل سنت، و شعارهای ضد و نقیض وحدت و تقریب واکنش نشان دادن و در نشستها و کنفرانسهای نمایشی وحدت شرکت نکردن نشانه وهابی بودن است و...

دیدگاه اهل سنت:

به عنوان یک پیرو مذهب اهل سنت و آشنا با دیدگاه علمای اهل سنت و روش و منش آنان عرض می‌کنم که ما اهل سنت با تمام مذاهب و مکاتب فقهی به شمول مذهب حنبلی و به اصطلاح شما وهابیت:

اصولا با تکفیر مخالفیم. قتل هر انسان بیگناهی را و لو اینکه غیر مسلمان باشد حرام می‌دانیم، چه رسد به مسلمان قطع نظر از اینکه چه مذهبی داشته باشد. انفجار هایی که به نام دین در بین مردم بیگناه در هر جای جهان انجام می‌گیرد چه در مسجد چه در بازار چه در جمع اهل سنت و چه در جمع شیعیان همه را حرام و نادرست می‌دانیم. تکفیر مسلمان چه شیعه و چه سنی را حرام می‌دانیم، مگر اینکه کسی اصل مسلمی از دین را انکار کند. اینکه بعضی‌ها از زبان اهل سنت به دروغ نقل می‌کنند که هر کس یک شیعه بکشد به بهشت می‌رود! دروغ و افتراء محض است. علمای اهل سنت کشتن هیچ انسانی را به صرف داشتن فلان عقیده حتی اگر یهودی و نصرانی باشد جایز نمی‌دانند، اینها تبلیغات کسانی است که در لباس اسلام بر علیه اسلام کار می‌کنند. اهل سنت خواهان وحدت حقیقی و همزیستی مسالمت آمیز هستند، و به هیچ عنوان و تحت هیچ شرایطی جنگ و خونریزی را در میان مسلمانان جایز نمی‌دانند، اختلاف نظر و حتی طرح مسائل اختلافی طبیعی است.

دیدگاه یکدیگر را خواندن و با آن آشنا شدن و از راه بحث و گفتگوی سالم و دوستانه اختلافات را کمرنگ کردن تنها راه رسیدن به وحدت حقیقی و بهترین وسیله برای نا امید کردن دشمنان اسلام است.

شهد شاهد من أهله:

پس شما با اهل سنت سر و کار دارید و نه وهابیت، حتی اگر اهل سنت با شما در مسائل اعتقادی اختلاف داشته باشند که قطعاً دارند به صرف داشتن چنین اختلافی وهابی نمی شوند و حتی اگر آنها را وهابی فرض کنید علمای شما معتقدند که: «امروز وهابیون به دو شاخه تقسیم شده اند: ۱- سلفی های متعصب.....»

۲- وهابی های معتدل و روشنفکر که اهل منطق و گفتمان و «حوار» هستند، به افکار سایر اندیشمندان احترام می گذارند و با دیگر مسلمانان به گفتگوی دوستانه می نشینند. نه فرمان قتل کسی را صادر می کنند، نه مسلمانی را مشرک و کافر می شمردند، و نه حکم به اباحه اموال و أعراض می دهند و روز به روز طرفداران بیشتری پیدا می کنند. و این طلیعه مبارکی است برای جهان اسلام که آثارش در کتابهایی که اخیراً در حجاز منتشر شده و در جراید و مناظره های تلویزیونی آنجا مشاهده می شود».^۳

پس به امید اینکه ما از گروه دوم باشیم و طرفداران مان روز به روز بیشتر شوند و برای جهان اسلام طلیعه مبارکی باشیم. و کتاب ما نیز جزو کتابهای این طلیعه مبارک باشد.

در باره این کتاب:

^۳- از مقدمه کتاب (وهابیت بر سر دوراهی) آیت الله ناصر مکارم شیرازی. از سایت خود ایشان:

http://www.makaremshirazi.org/books/persian/vahabiyat/001.htm#_Lnk2 پنجشنبه ۱۹

اصل این کتاب متنی بود که به درخواست نویسنده آن اقدام به ترجمه کردم اما بنا بر بعضی شروط غیر علمی که ما آنرا با منهج علمی و آزاد خود مناسب نمی دانستیم با نویسنده محترم کنار نیامدیم و بنابراین مجبور شدم ثمره تلاش و زحمت فراوانی را که کشیده بودم با یک سری اضافات و تعدیلات به شکل تألیف مستقلی خدمت شما سروران تقدیم کنم از همه دوستانی که در شکل گیری این کتاب تشویق و همکاری کرده اند ممنون و سپاسگذارم و برای همگی از خداوند منان اجر و پاداش فراوان می طلبم همچنانکه در لابلای کتاب ملاحظه می کنید هدف ما از نوشتن این کتاب زمینه سازی برای ایجاد وحدت واقعی بین امت اسلامی است و نقل و نقد عقاید شیعه خدای نکرده به معنای اهانت به مذهب مذکور و پیروان آن نیست.

و اسم گره های کور در مذهب شیعه برای این کتاب تقریباً اسمی با مسماست که ما امیدواریم عقلای شیعه با این گره های کور و زنگ زده نه از در انکار که از در باز کردن آن با عقل و وژدان پیش آیند. «شیعه در دادگاه عقل و وژدان» نام کتاب دیگر ماست که انشاءالله بزودی در دسترس شما بزرگواران قرار خواهد گرفت.

چنانچه دوستانی در باره محتوای کتاب و مسائل ذی ربط خواستند تماس بگیرند یا نقص و خللی مشاهده کردند یا انتقاد و پیشنهادی داشتند با کمال میل حاضریم به پرسشهای عزیزان پاسخ دهیم.

البته یادآوری این نکته لازم است که به دلیل گرفتاری های کاری و شتاب سرشار از لطف برادران عزیز در کتابخانه عقیده فرصت نشد بخشی از مطالب را اکنون اضافه کنم که انشاءالله بزودی انجام خواهد شد و در ضمن

نواقصی نیز وجود دارد که امیدوارم دوستان لطف کنند و با قبول زحمت
حتما همکاری لازم را مبذول دارند چه در تصحیح متن و چه در یادآوری
خلأهای موجود.

التماس دعای خیر دارم.

عبدالله حیدری

Haidari11@gmail.com

بیستم مرداد ماه ۱۳۸۸ شمسی

مقدمه

این یک واقعیت مسلم است که شیعیان اثناعشری اصول اعتقادی برای خود شان برگزیده اند که جز خود آنان، در قاموس عقاید هیچکدام از مذاهب اسلامی دیگر، جای ندارد. و هرکس در این عقاید منحصر به فرد شیعیان با دقت و تأمل بنگرد به روشنی در میابد که تمام این عقاید با یکدیگر متناقض است.

بلکه موضع خود کسانی که از دیدگاه شیعیان، امامان مذهب شیعه هستند و گفتار و کرداری که از آنان نقل شده با این عقاید در تناقض آشکار است. که قطعاً این دلیل واضح بر وجود نقص و خلل در این عقاید شیعه است که نیاز به بازنگری ریشه ای دارد.

این یک واقعیت مسلم است که عقاید باید قرین باور عمیق و یقین کامل باشد و چنین باور و یقینی هنگامی محقق می شود که این عقاید مؤید و پشتیبان و تصدیق کننده یکدیگر باشند، و گفتار و کردار امامان - برفرض امام بودن - تأیید کننده عقاید مذکور باشد و اصول و قواعد آنرا تصحیح و اثبات کند. زیرا عقاید اساس و پایه دین است و هرگاه پایه و اساس متناقض و ضعیف باشد دلیل بر بطلان و نادرستی آن است. و خصوصیت دین الله این است که منبع و سرچشمه آن یکی است، و تمام اجزاء آن مؤید و پشتیبان و تصدیق کننده یکدیگر است.

بنابراین ناممکن است که این عقاید، عقاید ربانی و الهی و آسمانی باشد اما در عین حال با یکدیگر در تضاد و تناقض قرار داشته باشد. لذا خداوند

متعال می فرماید: ﴿ أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا

كَثِيرًا ﴿۸۲﴾ النساء: ۸۲

«آیا در قرآن تدبر نمی کنند و اگر از جانب غیر خدا می بود حتما در آن اختلاف فراوان می یافتند»

در واقع تضاد و تناقض و وجود کورگه های زنگ زده در مذهب شیعه مخصوص عقاید نیست، در فروع نیز این تضاد و تناقض بگونه ای آشکار بچشم می خورد، تقریبا هیچ روایتی در کتب شیعیان اثناعشری پیرامون احکام شرعی نیست که در کنار آن روایتی مخالف و متناقض با آن وجود نداشته باشد، این خود دلیل روشن است بر اینکه منبع و سرچشمه این روایات یکی نیست.

طوسی عالم شیعی اثناعشری در مقدمه کتابش تهذیب الأحکام (که یکی از کتب اربعه است) می نویسد: «یکی از دوستان که حقیقت بر ما واجب شده - که خدایش تایید کند- پیرامون احادیث اصحاب ما - که خدایشان تایید کند و برگزشتگانشان رحم کند- و آنچه که از اختلاف و تفاوت و منافات و تضاد در این احادیث وجود دارد با ما صحبت و گفتگو کرد، تا جایکه تقریبا هیچ روایتی نیست مگر اینکه در مقابل، ضد آن وجود دارد، و هیچ حدیثی نیست مگر اینکه در مقابل حدیث دیگری آنرا نفی می کند، تا جایکه مخالفان ما این امر را از بزرگترین ضعفهای مذهب ما قرار داده اند... او در بخش دیگری می نویسد: «تا اینکه برعهده ای از کسانی که توان علمی و بصیرت و آگاهی در وجوه استدلال و معانی الفاظ ندارند شبهه وارد شده و بسیاری از آنان بدلیل اینکه توجیه شبهه برایشان مبهم بوده و از حل شبهه عاجز مانده اند از اعتقاد حق برگشته اند.» پایان سخنان طوسی.

پس چنانکه گفتیم این تناقض در اصول و فروع هر فرد شیعه ای را وادار می کند که در اعتقاداتش بازنگری و تجدید نظر کلی بنماید، تا اینکه شخصا به یقین و بارو کامل برسد، و این عینا همان چیزی است که علمای شیعه همواره به پیروانشان سفارش می کنند، و می گویند در عقیده نباید تقلید کرد، پس یک فرد شیعه وقتی به چنین تناقض آشکاری بر می خورد بر او واجب است که تلاش کند و بدنبال یافتن حق و حقیقت باشد، حقیقتی که خداوند آنرا نازل فرموده تا اینکه در روز قیامت با عقیده غلط و نادرست به پیشگاه خداوند حاضر شود.

در این صفحات اندک سعی کرده ایم بدست کسانی که در تلاش حقیقت هستند کلید تلاش و جستجو را بدهیم تا با دقت و تأمل، به این تناقض خطرناک در اصول و فروع مذهب شیعه پی ببرند.

آیا امامت اصلی از اصول دین است؟ حدیث غدیر. آیا امامت مانند نبوت است؟ ادعای عصمت برای امامان. ادعای اینکه تقیه دین است. توان خارق العاده امامان. صحابه رضی الله عنهم اجمعین.

امیدوارم خداوند به همگان توفیق هدایت و استقامت بر صراط مستقیم عنایت فرماید.

امامت

آیا امامت اصلی از اصول دین است؟ و آیا با ادله قطعی ثابت شده است؟ همه شنیده ایم که امامت از دیدگاه تشیع یک اصل است شیعیان اثناعشری معتقدند امامت نیز مانند توحید و نبوت و معاد اصلی از اصول دین است و همانند نماز و زکات و روزه و حج از جانب خداوند نازل شده است، این مطلب در تمام کتب روایی و عقاید آنان صریح و روشن بیان شده است.

روایات شیعه در باره امامت:

کلینی با سند خودش از ابوجعفر (امام محمد باقر رحمه الله علیه) روایت کرده که فرمود: «اسلام بر پنج پایه بنا شده است، نماز و زکات و روزه و حج و ولایت، «ولم یناد بشيء کما نودی بالولایة» و بر هیچ چیز دیگری مانند ولایت تأکید نشده است! اما مردم چهار اصل اول را گرفته و این یکی یعنی ولایت را ترک کرده اند».

اصول کافی کتاب ایمان و کفر باب دعائم الاسلام ۱۸/۲ حدیث شماره ۳.

در شرح اصول کافی در باره درجه این حدیث آمده است «مؤثق

کالصحیح» پس این حدیث از دیدگاه علمای شیعه صحیح و معتبر است.

الشافی شرح الکافی ۲۸/۵ حدیث شماره ۱۴۸۷.

در اینجا کلمه شهادت «لا إله إلا الله محمد رسول الله» را از ارکان اسلام

انداخته و به جای آن ولایت را قرار داده و آنرا از بزرگترین ارکان اسلام

شمرده اند، زیرا که می فرماید: «ولم یناد بشيء کما نودی بالولایة».

در حدیث دیگری نیز متن حدیث اول را آورده، و راوی اضافه کرده است: کدامیک از اینها بهتر است؟ فرمود: «ولایت بهتر است».

[اصول کافی، کتاب ایمان و کفر باب دعائم الاسلام ۱۸/۲].

چنانکه علمای شیعه معتقدند این حدیث به اعتبار سند از دیدگاه آنان صحیح است.

[الشافی ۵۹/۵ تفسیر عیاشی ۱۹۱/۱ البرهان ۳۰۳/۱ و بحار الأنوار ۳۹۴/۱].

همچنین در روایات شیعیان اثناعشری آمده است که:

«پیامبر گرامی صلی الله علیه و سلم صدو بیست مرتبه به آسمان برده شدند! و در هر مرتبه خداوند متعال به پیامبرش صلی الله و سلم در باره ولایت علی و امامان بعد از او پیش از فرایض سفارش کرده است!!».

[کتاب الخصال از ابن بابویه قمی ص ۶۰۰ و ۶۰۱ بحار الأنوار ۶۹/۲۳].

ما نفهمیدیم که چرا در تمام صد و بیست (۱۲۰) مرتبه! مسئله امامت و ولایت تکرار می شده؟! آیا به دلیل اینکه پیامبر صلی الله علیه و سلم فراموش می کرده اند؟! یا دلیل دیگری داشته است؟! و انگهی جریان اسراء و معراج فقط یک مرتبه در قرآن کریم ذکر شده، ما نمی دانیم که آقایان این ۱۲۰ تا معراج را از کجا آورده اند؟!!

عجیب اینکه تمام این روایات به امام جعفر صادق علیه السلام منسوب است.

و عجیبترا اینکه آقای کلینی در ذیل این مبحث پانزده روایت آورده که یکی هم از پیامبر گرامی صلی الله علیه و سلم نقل نشده است! ما اهل سنت الحمدلله تمام اصول و فروع دینمان را جز پیامبر گرامی صلی الله علیه و سلم از کس دیگری نمی گیریم.

دیدگاه علمای شیعه:

علمای مذهب شیعه نیز امامت را اصلی از اصول دین می دانند. علمای مذهب شیعه در کتب عقاید شان این موضوع را پذیرفته و مانند کتب روایی شان امامت را اصلی از اصول دین دانسته اند، ما در اینجا به نقل سه نمونه اکتفا می کنیم.

آیت الله جعفر سبحانی از علمای معروف اثناعشری در کتابش الملل والنحل در ذیل مبحث: آیا امامت از اصول دین است یا از فروع؟ می نویسد: «تمام شیعیان اتفاق نظر دارند که امامت اصلی از اصول دین است!» [الملل والنحل ص ۲۵۷].

و محمد رضا المظفر می نویسد: «ما معتقدیم که امامت اصلی از اصول دین است که ایمان جز با اعتقاد با آن کامل نمی شود!».

[عقائد الإمامیه ص ۱۰۲]

و آقای خمینی می نویسد: «امامت یکی از اصول دین اسلام است!».

[کشف الاسرار ص ۱۴۹]

و اما اصول چهارگانه ای که در اول بحث با امامت ذکر گردید، که اهل سنت و جماعت آنرا ارکان می نامند، در نزد تمام امت اسلامی با دلایل قطعی در قرآن کریم ثابت است.

ولی امامت مورد نظر شیعیان اثناعشری حتی یک دلیل قطعی هم از قرآن کریم یا سنت صحیح ندارد.

روایت ارکان اسلام از دیدگاه اهل سنت:

ما در اینجا روایت ارکان اسلام را از دیدگاه اهل سنت نقل می کنیم، این حدیث صحیح از پیامبر گرامی مان صلی الله علیه وسلم نقل شده و در آن ارکان و پایه هایی که اسلام بر آن بنا شده ذکر گردیده است، از جمله، مهمترین رکن دین الله که اسلام بدون آن ناتمام است- و متأسفانه در این روایت آنرا انداخته و به جای آن ولایت را جا داده اند، کلمه شهادت: «لا إله إلا الله محمد رسول الله» است، که هر دو جزء آن یک اصل معرفی شده چونکه هر دو باهم و مکمل یکدیگرند، و یک جزء آن بدون دیگری ناقص است. در حالیکه در حدیث صحیح که از رسول خدا صلی الله علیه وسلم نقل شده این رکن اساسی ذکر گردیده اما از ولایت و امامت خبری نیست! اما شیعیان اثناعشری ولایت را به جای این رکن اساسی جای داده اند!!

در صحیحین از عبدالله ابن عمر رضی الله عنهما روایت شده که فرمود، رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند، اسلام بر پنج اصل بنا شده است:

۱- گواهی دادن به «لا إله إلا الله محمد رسول الله».

۲- إقامت نماز.

۳- دادن زکات.

۴- حج خانه خدا.

۵- و روزه ماه رمضان.

[صحیح بخاری حدیث ۷ و صحیح مسلم حدیث ۲۱]

ملاحظه می فرمایید که طبعاً در این حدی ذکر از ولایت نیست.

دلایل ارکان دین از قرآن کریم:

اینک نمونه ای از دلایل قطعی در قرآن کریم که ارکان مذکور با آن ثابت شده را در اینجا می آوریم: (در حدیثی که گذشت)

رکن اول: الوهیت و نبوت است.

الف: الوهیت (یا توحید) یعنی گواهی دادن به اله بودن و معبود و شایسته پرستش بودن ذات یگانه و یکتای الله متعال، با کمال قاطعیت می توان گفت که توحید و دقیقاً توحید الوهیت در صدها آیه از قرآن کریم ثابت شده است، از جمله دو نمونه را ملاحظه فرمایید:

﴿ وَاللَّهُمَّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ ﴾ البقرة: ۱۶۳

﴿ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ ﴾ البقرة: ۲۵۵

ب: نبوت: اسم مبارک رسول گرامی صلی الله علیه وسلم چهار مرتبه در قرآن کریم با صراحت آمده و اما وصف ایشان به رسالت و نبوت و خطاب به ایشان با این صفات و اشاره های دیگر در دهها آیه آمده است که اینک نمونه هایی از آنرا ملاحظه می فرمایید:

﴿ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْئَهُ فَتَازَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيُغَيِّظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا ﴾ الفتح: ۲۹

﴿ وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَصُرَ اللَّهُ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ ﴾ آل عمران: ۱۴۴

﴿ وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَصُرَ اللَّهُ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ ﴾ آل عمران: ۱۴۴

﴿ قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَتِهِ وَأَتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿١٥٨﴾ الأعراف: ١٥٨

﴿ لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿١٢٨﴾ التوبة: ١٢٨

رکن دوم نماز:

آیات فراوانی در باره فرض بودن، و دستور به اقامه و اینکه نماز شرط ایمان است و موارد مرتبط دیگر آمده است از جمله:

﴿ إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَّوْقُوتًا ﴿١٠٣﴾ النساء: ١٠٣

﴿ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿١١٠﴾ البقرة: ١١٠

﴿ وَأَنْ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتَوْهُهُ وَهُوَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿٧٢﴾ الأنعام: ٧٢

﴿ فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَنُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿١١﴾ التوبة: ١١

رکن سوم زکات:

و زکات تقریبا دوشادوش نماز است هرچاییکه سخن از نماز به میان آمده دستور زکات نیز داده شده است و اما حکم فرض بودن آنرا می توان از آیات ذیل روشن نمود:

﴿ إِنَّمَا الصَّدَقَتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَمِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمَوْلَاةِ فُلُوجِهِمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَرَمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٦٠﴾ التوبة: ٦٠

﴿وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ﴾ البقرة: ٤٣

رکن چهارم روزه:

فرضیت و اهمیت روزه نیز مانند سایر ارکان اسلام در قرآن آمده است.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ

تَتَّقُونَ﴾ البقرة: ١٨٣

﴿شَهْرَ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ فَمَن شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَمَن كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَيْتُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ البقرة: ١٨٥

رکن پنجم حج:

فرضیت حج نیز در قرآن متجلی گردیده است برای نمونه یک آیه را

ملاحظه فرمایید:

﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾ آل

عمران: ٩٧

پس این است ارکان پنجگانه ای که اسلام بر آن بنا شده است، که هر کدام آن با دلیل قطعی در قرآن کریم ثابت شده است، واضح و روشن و آشکار و با صراحت کامل، که در باره ثبوت آن هیچگونه اختلاف نظری بین تمام فرق اسلامی وجود ندارد.

اما پرسش این است که دلیل قطعی از قرآن کریم برای اثبات امامت کجاست؟ که مانند این ارکان پنجگانه امامت را نیز با صراحت و قاطعیت اثبات کند، در حالیکه به ادعای شما حکم همه یکی است، بلکه طبق ادعای شما مانند امامت و ولایت بر هیچکدام از ارکان اسلام تأکید نشده است،

قرآن کریم در دسترس همگان قرار دارد از اول تا آخر با دقت آنرا تلاوت کنید، کوچکترین اشاره ای هم به آن وجود ندارد.

پس چگونه ادعای می کنید که امامت اصلی از اصول دین است؟! این چطوری اصلی است که حتی یک آیه هم در قرآن کریم برای اثبات آن وجود ندارد!.

طبعاً خواهید گفت دلائل زیادی وجود دارد، عرض ما این است که فقط یک دلیل محکم بیاورید!

دلیل امامت از قرآن کریم:

شما مدعی هستید که آیه ۵۵ سوره مائده قوی ترین دلیل شیعیان اثناعشری بر امامت است:

﴿إِنهَا وَلِيُّكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، وَالَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾

المائدة: ۵۵ طوسی شیخ الطائفة در این باره می نویسد:

«و اما نص بر امامت ایشان از قرآن کریم: قوی ترین دلیل بر امامت این

فرموده خداوند متعال است: ﴿إِنهَا وَلِيُّكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، وَالَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ

وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾

[تلخیص الشافی ۱۰/۲].

و طبرسی می نویسد:

این آیه از واضح ترین دلائل بر صحت امامت بلا فصل علی ابن ابی طالب

رضی الله عنهم بعد از پیامبر صلی الله علیه وسلم است.».

مجمع البیان ۱۲۸/۲.

پرسش ما این است که امامت در کجای این آیه ذکر شده است؟!.

حتما خواهید گفت: ولایت در آیه کریمه به معنی امامت است! شما چگونه ولایت را به امامت تفسیر کرده اید؟ در حالیکه قبل و بعد از این آیه هم ولایت ذکر شده، اما به اجماع شیعه و سنی در هیچ جا از موارد مذکور ولایت به معنی امامت نیست، چه قبل از این آیه و چه بعد از این آیه، بیایید با هم در باره این آیات دقت کنیم و ببینیم که با کمال شگفتی این آیه را چگونه از سیاق و روند طبیعی آن بیرون آورده و به نفع خودتان تفسیر کرده اید:

﴿يَتَّيِبُهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ **أَوْلِيَاءَ** بَعْضُهُمْ **أَوْلِيَاءُ** بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ ٥١﴾
 إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ٥١ ﴿فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسْرِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ مَخَشَىٰ أَنْ تُصِيبَنَا دَآئِرَةٌ فَعَسَىٰ اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِّنْ عِنْدِهِ فَيُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا أَسْرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ ٥٢﴾
 وَيَقُولُ الَّذِينَ ءَامَنُوا أَهْتُوا الَّذِينَ اقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ ٥٣﴾
 يَتَّيِبُهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ٥٤﴾
 إِنهَا **وَلِيَّتُكُمْ** اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ ٥٥﴾
 وَمَنْ **يَتَوَلَّ** اللَّهُ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ ٥٦﴾
 يَتَّيِبُهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُوعًا وَلَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَالْكَافِرَ **أَوْلِيَاءَ** وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُفْرَكُمْ مُؤْمِنِينَ ٥٧﴾
 وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوعًا وَلَعِبًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ ﴿٥٨﴾ [المائدة: ٥١ - ٥٨]

پرسش هر انسان عاقل از شما این است که چگونه به خود اجازه دادید از میان شش موردی که در این چند آیه مربوط به یکدیگر، ذکر ولایت آمده فقط یکی را به امامت تفسیر کنید!؟

قرآن کریم پر است از این کلمه، چه جایی که خداوند خودش مستقیماً
 مطلبی فرموده و چه جایی که از زبان دیگران نقل کرده؟ و طبعاً با اشتقاق
 متعددی ذکر شده، در تمام قرآن یک بار هم به معنی امامت نیامده!! چطور
 شد که اینجا کلمه ولایت خود بخود چرخید و به معنی امامت اظهار وجود
 نمود؟!

معنی ولایت در قرآن کریم:

کلمه ولایت بیش از بیست مرتبه بدون نسبت در قرآن کریم آمده است،
 که معنی اش یاری دهنده، حفاظت کننده، سرپرست و غیره است:
 در آیه ۱۰۷ سوره بقره آمده است:

﴿ أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا

نَصِيرٍ ﴿۱۰۷﴾ البقرة: ۱۰۷

و در آیه ۱۲۰ سوره بقره آمده است:

﴿ وَلَنَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودَ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَىٰ اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ

أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿۱۲۰﴾ البقرة: ۱۲۰

گاهی ولایت به مؤمنین نسبت داده شده مثلاً:

در آیه ۲۵۷ بقره: ﴿ اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ ءَامَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ

كَفَرُوا أَوْلِيَآءُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ

فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۲۵۷﴾ البقرة: ۲۵۷

و آیه ۶۸ آل عمران: ﴿ إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ

ءَامَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۶۸﴾ آل عمران: ۶۸

گاهی به ضمیر نسبت داده شده: مثلاً در آیه ۱۵۰ آل عمران:

﴿بَلِ اللَّهِ مَوْلَانِكُمْ وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ﴾ ﴿۱۵۰﴾ آل عمران: ۱۵۰

ملاحظه می کنید که در تمام این موارد هیچ جا ولایت به معنی امامت نیست، پس امامت از کجا آمد؟! و انگهی قرآن کریم عربی است و دستور زبان عربی روشن است، در کجای دستور زبان آمده است که مولاکم یا مولا هم یا مولاه یا ولیکم یا ولیه یا ولیهم و غیره به معنی امام آمده باشد؟! اگر خداوند می خواست امامتی را مشروع کند با صراحت و قاطعیت که مشخصه قرآن کریم است می فرمود: «علی امامکم» یا می فرمود: «علی وال علیکم» یا می فرمود: «علی ولی امرکم».

چنین تعبیراتی شایسته این مقام شامخی است که شما به آن معتقدید، اگر امامت علی و فرزندان رضی الله عنهم اصلی از اصول دین می بود، چرا اسم علی را با صراحت ذکر نکرد؟! چرا صفت امامت را آشکار برایش تعیین ننمود؟! سایر اصول دین و ارکان اسلام را خداوند چقدر فراوان و مکرر و با صراحت بیان نمود، اینجا چرا چنین نکرد؟! پس معلوم است امامتی در کار نبوده است.

تفسیر ولایت با روایت!

شما حتما خواهید گفت اینکه ما ولایت را به امامت تفسیر کرده ایم به دلیل اینکه در کتب تفسیر آمده است که سبب نزول این آیه در باره علی ابن ابی طالب رضی الله عنهم است، زیرا در بعضی کتب تفسیر آمده است که علی رضی الله عنه در حالیکه در رکوع بود انگشترش را به سائلی بخشید! این ادعای شماست!

پس بنابراین خود نص بر امامت دلالت نمی کند! و فهم این نص به معنایی که مورد نظر شماست جز با نص دیگری که در سنت آمده قابل فهم نیست! پس چگونه ادعا می کنید که امامت با دلیل قطعی ثابت شده است! و به اتفاق علمای اصول دلیل قطعی را نمی توان دلیل قطعی نامید مگر هنگامیکه خود آن بنفسه به مقصود اصلی دلالت کند.

پس چگونه است که تمام اصول و ارکان دین با دلائل قطعی از قرآن کریم ثابت شده است، دلائلی که خود آن دلائل صریح و واضح و روشن بدون نیاز به تأویل و تفسیر خارجی به آن اصول و ارکان دلالت قاطع دارند، اما امامت را می خواهید با دلیلی ثابت کنید که فهم و تفسیر آن دلیل نیازمند دلیل دیگری خارج از خود نص است در حالیکه موضوع مورد نظر به ادعای شما اصلی از اصول دین است که مسئله کفر و ایمان و بهشت و دوزخ به آن بستگی دارد؟!.

سبب نزول آیه:

اولا: آنچه که شما به عنوان یک دلیل خارج از نص می خواهید دلیل اصلی خود را با آن ثابت کنید یعنی شأن نزول آیه، این ادعا خودش یک ادعای نادرست است، شما چگونه درمهمترین اصلی دین تان به دلیلی تکیه می کنید که درست نیست؟!.

در باره شأن نزول این آیه سه سند آمده که هر سه تای آن ضعیف است.

در سند اول یکی از روایانش ایوب بن سوید است که در باره آن خیلی صحبت شده است، امام احمد رحمة الله علیه می فرماید: او ضعیف است، ابن

معین رحمة الله علیه می فرماید: «لیس بشیئ، یسرق الأحادیث» او هیچ چیزی نیست، احادیث را می دزدد.

تهذیب التهذیب ۳۵۴/۱

در سند دوم یک از روایانش غالب بن عبیدالله العقیلی الجزری است، ابن معین می فرماید: لیس بثقه، او قابل اعتماد نیست، امام دارقطنی و دیگران می گویند: متروک، یعنی علماء احادیث او را ترک کرده اند.

میزان الاعتدال ۳۳۱/۳

و در سند سوم یکی از روایانش محمد بن سلمه بن کهیل است. علامه جوزجانی در باره او می فرماید: ذاهب وهن الحدیث و ابن عدی رحمه الله می فرماید:

آنگاه چند حدیث منکر و نادرست از او نقل کرده است.

میزان الاعتدال ۵۶۸/۳

در این زمینه مطالب بیشتری هست که اینجا جایش نیست هدف ما در اینجا فقط یاد آوری آنهم با کوتاه ترین عبارات ممکن بود.

پس این سند روایتی است که مدعی هستند، بر اساس آن آیه کریمه إنما ولیکم الله در باره علی رضی الله عنه نازل شده است.

بیایید از باب مماشات با شما همگام می شویم، آیا شما می توانید صحت این حدیث را ثابت کنید؟! حتی بر اساس منهج و روشی که برای تصحیح و تضعیف احادیث به تقلید از اهل سنت برای خود اختراع کرده اید؟!!

دوم: اینکه در شأن نزول آیه کریمه «إنما ولیکم الله» روایت دیگری نیز آمده است، اگر چه این روایت ضعیف است، اما از روایت اول بهتر و از لحاظ عقلی به دلالت آیه نزدیکتر است.

امام مفسرین علامه ابن جریر طبری آنرا قبل از روایت قبلی آورده است، دقت کنید که ابن جریر این روایت را هنگامی آورده که آیه *إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ* به «ولایت ایمانی» تفسیر کرده و نه «ولایت امامی»!

ایشان می فرماید: سخن در تفسیر این فرموده خداوند متعال ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ

وَرَسُولُهُ، وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ ﴿٥٥﴾ المائدة: ٥٥

«مقصود خداوند متعال در آیه کریمه این است که: ای مؤمنان جز الله و رسولش و نیز مؤمنانی که صفتشان را الله متعال بیان فرمود، شما را ناصر و مددگاری نیست، و اما یهود و نصارا، که خداوند متعال به شما دستور داد که از ولایت و دوستی آنان اظهار بیزاری کنید و شما را نهی فرمود، که از آنان ولی و دوست انتخاب نکنید، آنها برای شما دوست و ولی و یاور نیستند بلکه آنها دوست و ولی یکدیگرند، پس از آنان دوست و ولی و مددگار انتخاب نکنید».

سپس می فرماید:

«وگفته شده که این آیه در باره عباد بن صامت رضی الله عنه نازل شده است، هنگامی که او از دوستی یهود بنی قینقاع و پیمان آنان اظهار بیزاری نمود، و به جمع رسول خدا صلی الله علیه وسلم و مؤمنان پیوست».

امام ابن جریر طبری رحمه الله همچنین با سند خودش روایت می کند که: «هنگامی که یهود بنی قینقاع با رسول خدا صلی الله علیه وسلم جنگیدند، عباد بن صامت (که از بنی عوف بن خزرج بود) از آنها برید و از پیمان آنان اظهار بیزاری کرد و به خدا و رسولش پیوست، و فرمود: (أتولى الله و رسوله والمؤمنين) من با خدا و رسولش و با مؤمنان دوستی می کنم، و از پیمان کفار

و دوستی آنان بیزاری می جویم. در باره او نازل شد که ﴿إِنهَاوَلِيكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ
وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ ﴿٥٥﴾ المائدة: ٥٥ زیرا عباده
فرموده بود (أتولى الله و رسوله و الذين آمنوا) من با خدا و رسولش و با
مؤمنان دوستی می کنم، و از دوستی بنی قینقاع بیزاری جسته بود.

سپس علامه ابن جریر طبری:

«از ابو جعفر (امام) محمد باقر رحمه الله روایت می کند که ایشان آیه
کریمه مذکور را به ولایت و دوستی تمام مؤمنین تفسیر کرده اند.»
امام بن جریر رحمه الله علیه همچنین با سند خودش و نیز ابن ابی حاتم و
دیگران:

«از عبدالملک بن سلیمان شاگرد ابو جعفر (امام) محمد باقر رحمه الله علیه
روایت می کنند که از حضرت باقر رحمه الله پرسیدم در آیه ﴿إِنهَاوَلِيكُمْ اللَّهُ
وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ ﴿٥٥﴾ المائدة: ٥٥ مراد از
«الذين آمنوا» چه کسانی هستند؟ فرمودند: الذين آمنوا کسانی که ایمان
آوردند، گفتیم: (یعنی عبدالملک تنها نبود که سؤال می کرد کسانی دیگری
هم با او بوده اند) به ما خبر رسیده است که این آیه در باره علی بن ابی
طالب نازل شده است؟! فرمودند: علی نیز از جمله مؤمنان است.»

خواننده گرامی! این تحقیق مختصری که در باره روایات و بیان اختلاف

این روایات در باره شأن نزول آیه کریمه ﴿إِنهَاوَلِيكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ
يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ ﴿٥٥﴾ المائدة: ٥٥ و اینکه هیچکدام از آنها
صحیح نیست همه اینها را ما فقط از باب یاد آوری عرض کردیم و نه برای
استدلال.

و علت دیگر ذکر این مبحث این بود که به بعضیها یک یادآوری کرده باشیم زیرا بعضی علمای شیعه آگاهانه یا نا آگاهانه مدعی می شوند که گویا اهل سنت نیز عقیده دارند که این آیه کریمه در باره علی رضی الله عنه نازل شده!!

و بعضی با کمال حیرت و شگفتی آنقدر بی انصافی می کنند که بدون بیان ضعف این روایات، وانمود می کنند که گویا اهل سنت اتفاق نظر دارند که این آیه در باره علی نازل شده است!!

پس ما کل این مبحث و نقدی که بر آن کردیم را از باب مماشات ذکر کردیم نه اینکه ما برای اثبات ارکان ایمان جز آیات صریح قرآن کریم استدلال به چیزی دیگری از جمله همین شأن نزول را جایز می دانیم! هرگز، ارکان ایمان فقط باید با نص صریح و قاطع قرآن کریم ثابت شود.

چرا اسم علی در قرآن نیامده؟!

پرسش این است که وقتی خداوند متعال می خواست علی را به امامت منصوب کند چرا با صراحت اسمش را در قرآن کریم ذکر نکرد؟! تا اینکه هیچگونه اختلافی وجود نمی داشت، همچنانکه خداوند سایر اصول دین را با صراحت و قاطعیت ذکر کرد و راه هر گونه اختلافی را بست امام و امامت را چرا ذکر نکرد؟! در حالیکه به ادعای شما بحث کفر و ایمان و بهشت و دوزخ در میان است؟!

شاید بگویید که اگر اسم علی با صراحت در قرآن کریم ذکر می شد این امر منجر به تغییر قرآن می گردید! طوری که جناب خمینی می نویسد:

ممکن بود در صورتیکه نام امام را در قرآن ثبت می‌کردند آنهائیکه جز برای دنیا و ریاست با اسلام و قرآن سر و کار نداشتند و قرآن را وسیله اجرای نیات فاسده خود کرده بودند آن آیات را از قرآن بردارند و کتاب آسمانی را تحریف کنند و برای همیشه از نظر جهانیان بیاندازند و تا روز قیامت این ننگ برای مسلمانها و قرآن آنها بماند و همان عیبی را که مسلمانان به کتاب یهود و نصاری می‌گرفتند عیناً بر خود اینها ثابت شود!!!

کشف الأسرار ص ۱۱۴

ادعا خطرناکی است، زیرا مفاد چنین ادعایی این است، که نعوذ بالله ما خداوند را دروغگو می‌شماریم، زیرا خداوند وعده داده است کتابش را حفظ و نگهداری کند، و وعده خداوند قطعا بدون هیچگونه شک و شبهه ای محقق خواهد گردید، و هرکس عقیده دارد که اگر خداوند نمی‌توانست کتابش را حفاظت کند چنین عقیده ای منجر به کفر می‌شود.

خداوند متعال در آیه ۹ سوره حجر می‌فرماید: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ

لَحْفَظُونَ ﴿٩﴾ الحجر: ۹ «ما خود این قرآن را فرود آورده ایم و بی تردید خود نیز آنرا حافظیم».

بدون ذکر امامت در قرآن حجت تمام نمی‌شود:

به اول بحث بر می‌گردیم، که چگونه ممکن است خداوند چیزی را به عنوان اصلی از اصول دین یا رکن اساسی در دین بر بندگانش فرض کند اما از ترس اینکه مردم تغییرش دهند آنرا در کتاب عزیزش که منشور زندگی است بیان نمی‌کند!.

اگر فرض کنیم که امامت مراد و مقصود و هدف خداوند متعال بوده است، پس گناه کسانی که در کتاب عزیزش که منشور زندگی است، (مانند سایر اصول و ارکان دین) دلیلی بر مراد و مقصود خداوند نمی یابند چیست؟! شگفت اینکه بدون ذکر دلیل قاطع و صریح و محکم از این بندگان خواسته می شود که مثلاً به آن «مراد و مقصود بی دلیل»، نه تنها ایمان و عقیده داشته باشند، که در قبال چنین اصل بی دلیلی از آنها حساب بگیرد! و هیچ عمل آنان را جز با عقیده به این اصل بی دلیل قبول نکند!! چنین معمایی را هیچ عقل سالمی قبول نمی کند.

شایسته است که بعد از آوردن مهمترین دلیل شیعیان اثنا عشری در اثبات امامت از قرآن کریم که مشخص شد هیچگونه دلالتی بر امامت ندارد. مهمترین دلیلشان از سنت را نیز بیاوریم. اما اجازه دهید که به دلیل اهمیتی که برای این حدیث قائلند آنرا در مبحث جداگانه ای مطرح کنیم.

اگرچه مسئله امامت با مشخصاتی که آنان برایش تعریف کرده اند یک مسئله فرعی نیست که ما برای اثبات آن به سنت مراجعه کنیم اما فقط به جهت اینکه ضعف و سستی استدلال آنان را حتی خارج از قرآن نشان دهیم این کار را انجام می دهیم.

حدیث غدیر

مهمترین دلیل اثنا عشری‌ها در اثبات امامت از سنت:

شیعیان اثنا عشری ادعا می‌کنند که برای اثبات امامت علی بن ابی طالب رضی الله عنه روایات زیادی نقل شده است، که از مهمترین آن حدیث غدیر است و البته برای مهمتر جلوه دادن حدیث غدیر الفاظ زیادی برای آن نقل کرده اند، که جز آنچه ما در اینجا درج خواهیم کرد چیز دیگری ثابت و درست نیست.

متن حدیث غدیر:

من كنت مولاه فعلى مولاه. در روایت دیگری این جملات نیز در ادامه اش وجود دارد: اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. اما الفاظ دیگری که به این حدیث اضافه می‌کنند هیچکدام درست نیست.

ما الحمد لله در اثبات فروع دین مان به احادیث ضعیف و دروغ استدلال نمی‌کنیم چه رسد به اصول اعتقادی، و طبعاً وقتی برای خودمان چنین چیزی را نمی‌پسندیم برای دیگران نیز دوست نداریم.

لذا ما در اینجا در باره این حدیث فقط به دو سه مورد بسنده می‌کنیم، این حدیث در کجا فرموده شده؟ و در چه زمان و شرایطی فرموده شده؟ و در هنگام مطرح شدن این حدیث چه کسانی در آنجا حضور داشته اند با بیان این دو سه مورد هر انسان عاقلی با کمی دقت و تأمل در خواهد یافت که مراد و مقصود این حدیث چیست؟

در باره زمان و مکان ورود این حدیث، روشن است که رسول گرامی صلی الله علیه وسلم هیجدهم ذی الحجه در سال نهم هجری هنگامی که از تنها حج شان بر می گشتند در اثنای مسیر شان به مدینه منوره تقریباً حدود ۱۵۰ میل از مکه فاصله گرفته بودند، جایی که مردم منطقه آنرا غدیر خم می نامیدند، و جز حجاج مدینه کس دیگری با ایشان همراه نبود در غدیر خم در جمع حجاج مدینه این حدیث را فرمودند.

پس نه اهل مکه، نه اهل طائف، نه اهل یمن، نه اهل یمامه و نه حجاج سایر مناطق هیچکس دیگر جز حجاج مدینه با ایشان همراه نبود، زیرا همه حجاج از مکه به مناطق خود شان عازم شده بودند، زیرا راهشان نه از مدینه بود و نه از غدیر خم، و نه هم غدیر خم در مسیر راهشان واقع می شد.

پرسش این است که اگر حدیث غدیر اعلان امامت عظما و تعیین خلیفه و جانشین برای امت بود، که به ادعای شیعه اصلی از اصول دین به شمار می رود، پس چرا پیامبر گرامی صلی الله علیه وسلم در بزرگترین تجمع مسلمانان در عرفات یا در منا یا در مکه چنین اعلانی نکردند که همه مردم جمع بودند و این موضوع به همه آنان مربوط می شد، آن تجمع بزرگ عرفات و منا و مکه را گذاشتند و آمدند فقط در بین یاران شان از اهل مدینه چنین اعلانی کردند؟!!!

گمان نمی کنم که یک انسان عاقل که به عقل خودش احترام می گذارد، بعد از اینکه زمان و مکان ورود حدیث را فهمید ادعا کند که حدیث غدیر برای اعلان امامت عظما و تعیین امام و خلیفه و جانشین برای پیامبر صلی الله علیه وسلم بوده است، و اینکه چنین اعلان مهمی فقط در میان حجاج مدینه

انجام گرفته باشد که یک گروه کوچک و در صد کمی از مسلمانان آن زمان را تشکیل می دادند!

عجیب اینکه شیعیان امامی اثناعشری مدعی هستند که صحابه رضی الله عنهم اجمعین این وصیت را کتمان کرده اند!! پرسش ما این است که آیا رسول گرامی صلی الله علیه وسلم می دانستند که یارانشان این وصیت را پنهان می کنند یا نه؟ اگر بگویید بله، می گوئیم پس رسول الله صلی الله علیه وسلم نمی خواستند که این وصیت شان به اجراء گذاشته شود! زیرا ایشان آن تجمع بزرگ امت اسلامی را رها کردند (جایی که بیش از صد هزار مسلمان میتوانستند شاهد اعلان این خبر مهم باشند) و آمدند در جمع کوچکی اعلان کردند که می دانستند اینها امانت دار نیستند و صیثشان را اجراء نمی کنند!!

و اگر بگویید: پیامبر صلی الله علیه وسلم نمی دانستند، می پرسیم آیا خداوند می دانست یا خیر؟ حتما خواهید گفت خداوند قطعا می دانست، می گوئیم پس چرا خداوند به پیامبرش صلی الله علیه وسلم دستور نداد که چنین اعلان مهمی را در روز عرفه در جمع تمام حجاج بکند تا اینکه حجت بر همه امت تمام شود و عدم کتمان این وصیت مهم تضمین شده باشد؟!

خداوند چگونه جمعیتی بیش از صد هزار نفر را گذاشت بعد از حج پراکنده شوند، آنگاه به پیامبرش صلی الله علیه وسلم دستور داد که امامت و جانشینی اش را در بین عده ای اعلان کند که می دانست - به ادعای شما - آنرا می پوشانند؟!

پس نعوذ بالله خداوند هم نمی خواسته که این وصیت اجراء شود؟!

عجیب اینکه بعضی علمای شیعه ادعا کرده اند که غدیر خم جای تجمع تمام حجاج بوده است، این سخنی است که ارزش رد کردن هم ندارد زیرا هرکس از شیعیان که حج کرده می داند که این یک ادعای دروغ است.

سبب ورود حدیث:

ممکن است کسی پرسد، که وقتی مقصود این حدیث امامت عظمی و تعیین خلیفه و جانشین برای پیامبر صلی الله علیه وسلم نیست پس مراد و منظور آن چیست؟

پاسخ این است که روایات محمد بن جریر طبری رحمه الله علیه سبب یا علتی که پیامبر گرامی صلی الله علیه وسلم دور از جمع حجاج این حدیث را فرمودند بیان می کند:

هنگامی که علی بن ابی طالب رضی الله عنه از یمن باز می گشتند بین ایشان و بعضی صحابه رنجش پیش آمده بود که پیامبر صلی الله علیه وسلم برای بر طرف کردن رنجش مذکور این حدیث گرامی را فرمودند.
ابن جریر طبری با سند خودش نقل می کند:

که وقتی علی بن ابی طالب رضی الله عنه از یمن بازگشت تا اینکه با پیامبر صلی الله علیه وسلم در مکه ملاقات کند، خودش زودتر از سایر همراهان به دیدار رسول الله صلی الله علیه وسلم شتافت و یکنفر از یارانش را بر آنان امیر تعیین نمود، شخصی که علی بن ابی طالب او را معاون خودش تعیین کرده بود و سلیقه بخرچ داد و از پارچه های بیت المال که همراه داشتند هر کدام از همراهان را لباسی نو پوشاند.

وقتی که گروه مذکور به مکه رسیدند، و علی به استقبالشان آمد، دید که لباس نو پوشیده اند، معاونش را سرزنش کرد و گفت این چه کاری است که تو کردی؟ گفت: به آنان لباس نو پوشاندم تا در چشم مردم خوب جلوه کنند. علی فرمود: تو کار بدی کردی همین الآن قبل از اینکه خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم برسیم لباسها را برگردان، او لباسها را گرفت و به بیت المال برگرداند، گروه همراه از این برخورداری که با آنان شده بود از علی رنجیده شدند.

ابن کثیر رحمه الله علیه می نویسد:

«این مبحث در باره ورود حدیثی دال بر این است که پیامبر صلی الله علیه وسلم در جایی بین مکه و مدینه هنگامی که از حجة الوداع باز می گشتند در نزدیکی جحفه که به آن غدیر خم گفته می شد خطبه ای ایراد فرمودند و در آن فضیلت علی بن ابی طالب را بیان کردند، و از اینکه بعضی همراهان علی که با او در یمن بودند در باره او حرفهایی زدند، پیامبر صلی الله علیه وسلم از علی دفاع کردند، علت حرف و حدیث همراهانش در باره او این بود که او با آنها با عدالت رفتار کرده بود، بعضی ها این عدالت را ظلم و تنگی و بخیلی تعبیر نمودند، در حالیکه در این مورد حق با علی بود.

و لذا وقتی که پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم ادای مناسک حج را تمام کردند، و داشتند به مدینه باز می گشتند این موضوع را در اثنای راه بیان کردند، در روز یکشنبه ۱۸ ذی الحجه (نهم هجری) در زیر درختی در غدیر خم خطبه عظیمی ایراد فرمودند و در آن مطالبی مطرح کردند، از جمله از فضائل علی و امانت داری و عدالت و نزدیکی اش به رسول الله صلی الله

علیه وسلم سخن گفتند و بدینوسیله آنچه که در دل بسیاری از مردم (یعنی همان همراهان یمن) در باره علی بود را از بین بردند».

[البدایه والنهایه ۲۱۹/۵].

فکر می‌کنم با بیان این مطلب از معتبرترین کتب تاریخ، علت و انگیزه ای که رسول الله صلی الله علیه وسلم را وادار کرد بعد از متفرق شدن سایر مردم و فقط در جمع عده ای از اصحابشان که اهل مدینه بودند خطبه ای ایراد کنند و از فضیلت علی سخن بگویند روشن شد.

پس بنابر این موضوع به امامت ربطی ندارد، بلکه این جریان غدیر و حدیث غدیر به یک موضوع اختلافی بین علی رضی الله عنه و بعضی صحابه رضی الله عنهم مربوط می‌شود که شایسته نبوده در جمع عموم مسلمانان اعلان شود.

شاید پرسشی مطرح شود که اگر چنین است پس چرا بیان این موضوع و رفع اختلاف را نرفتند در خود مدینه حل کنند؟!.

پاسخ این است که نبی اکرم صلی الله علیه وسلم معلم و مربی و استاد کل برای امت بودند، و همچون طبیبی ماهر که با مهارت کامل و علاقه مندی فراوان زخم دلها را مداوا می‌کردند، در چنین موردی که در دل یاراناش نسبت به یکدیگر کدورت ایجاد شده و هنوز تا مدینه راه بسیاری باقی مانده بود، ایشان با حکمت و فراست پیامبرانه تشخیص دادند که ماندن این فضای مکدر تا مدینه، به جو دوستانه و برادرانه صحابه شایسته نیست.

بویژه اینکه هر دو طرف قضیه با ایشان حضور دارند و کسانی که حج نکرده یا جهت نگهبانی در مدینه باقی مانده اند، به این موضوع ارتباطی ندارند، تا اینکه رفع کدورت در جمع آنان انجام گیرد. پس از آنجایی که

موضوع نه به عموم مسلمانان مربوط بود تا در عرفات و منا و مکه اعلان شود و نه به اهل مدینه که در مدینه اعلان شود لذا بهترین جا برای این آشتی کنان و رفع کدورت مسیر راه مدینه بود که با یارانشان تنها شدند.

در اینجا بلافاصله از فرصت استفاده کردند و مکان و جایگاه علی را بیان نمودند تا به آن عده تفهیم کنند که هر کس پیامبر مکرم صلی الله علیه وسلم را دوست دارد و رضایت و خوشنودی ایشان را می خواهد حاصل کند پس باید علی را هم دوست داشته باشد لذا فرمودند:

«من كنت مولاة فعلى مولاة» این یک جمله کوتاه بود اما دلها را شستشو داد، این اعلان مهم در مکان مناسب و وقت مناسب بود، تقدیم و تأخیر آن به هیچوجه شایسته نبود.

بدین ترتیب مشخص شد که موضوع حدیث غدیر انگیزه خاصی داشته و به عده خاصی مربوط بوده و هیچ ربطی به تمام امت و موضوع امامت و خلافت نداشته است.

لفظ اضافه در بعضی روایات:

و اما لفظ اضافه‌ای که در بعضی روایات آمده «اللهم وال من والاه وعاد من عاداه» علی رغم اینکه در صحت آن بین علماء اختلاف نظر است، با این وجود اگر صحت آنرا هم مسلم فرض کنیم باز هم حدیث را از دلالت سابق آن خارج نمی کند و ذکر موالات و لفظ مولی در حدیث به معنی محبت است و نه امامت.

اگر موالات به معنی امامت می بود می فرمود: «اللهم وال من أطاعه وعاد من عصاه» خدایا هر کس از او اطاعت کند او را دوست داشته باش و هر کس

نا فرمانی کند با او دشمنی کن. در حالیکه در حدیث غدیر مولات (دوستی) و ضد آن (دشمنی) را مطرح کردند که با علت و انگیزه ورود حدیث مناسب و ارتباط دارد، و آن کدورتی بود که در دل بعضی یارانسان نسبت به علی رضی الله عنه ایجاد شده بود.

و طبعا کدورت از مقدمات دشمنی است، و خطبه غدیر علاج این مقدمات بود که ممکن بود همین مقدمات اگر علاج نشود یا علاجش به تأخیر بیفتد بین علی و سایر برادرانش از میان صحابه رضی الله عنهم که در سفر یمن همراهش بودند به عداوت و دشمنی مبدل شود.

الفاظ نادرست دیگر حدیث غدیر:

و اما الفاظ دروغ دیگری که با فرضیه ورود این حدیث در باره امامت عظاما ساخته شده و به آن اضافه گردیده، برای باطل بودن آن همین کافی است که در زمان و مکان و انگیزه ورود حدیث دقت و تأمل کنیم.

زیرا اگر این خطبه و حدیث برای تعیین امام و خلیفه مسلمین ایراد می شد حتما در زمان و مکان دیگری ایراد می گردید، یعنی در ایام حج که همه حجاج جمع بودند و در عرفات یا منا یا مکه مطرح می گردید که همه حجاج در آن حاضر باشند زیرا موضوع امامت عظاما یا خلافت و جانشینی پیامبر صلی الله علیه وسلم به همه امت مربوط می شود تصور نمی کنم کسانی که خواهان رسیدن به حق و درک و فهم حقیقت باشند بیش از این نیاز به شرح و توضیح داشته باشند، حق به لطف و توفیق خداوند روشن و آشکار است.

روایات دیگر نقض می شود:

ممکن است شیعیان امامی ادعا کنند که دهها حدیث دیگر غیر از حدیث غدیر هست که امامت را ثابت می کند، می گوئیم و دهها حدیث صحیح تر از آن هست که این ادعا را نقض می کند.

۶- شاید بگوئید از علی روایاتی نقل شده که وصیت به امامت را ثابت می کند ما می گوئیم بر عکس از علی روایاتی در کتب ما و حتی کتب شما نقل شده که چنین وصیت و ادعایی را رد می کند، و به صحت خلافت خلفای سه گانه قبل از خود رضی الله عنهم اعتراف می کند.

نهج البلاغه ادعای امامت را باطل می کند:

در کتاب نهج البلاغه که از معتمدترین کتب شیعه است از اینگونه روایات فراوان وجود دارد. به طور نمونه ملاحظه کنید:

۱- در خطبه (۹۱) یا ۹۲ نهج البلاغه آمده است: «دَعُونِي وَالتَّمَسُّوا غَيْرِي.... وَإِنْ تَرَكْتُمُونِي فَأَنَا كَأَحَدِكُمْ؛ وَلَعَلِّي أَسْمَعُكُمْ وَأَطُوعُكُمْ مِنْ وَلِيِّتُمْوَهُ أَمْرَكُمْ، وَأَنَا لَكُمْ وَزِيرًا، خَيْرٌ لَكُمْ مِنِّي أَمِيرًا!».»

«مرا بگذارید و دیگری را به دست آرید... اگر مرا رها کنید چون یکی از شماها هستم، که شاید شنواتر، و مطیع تر از شما نسبت به رئیس حکومت باشم، در حالی که من وزیر و مشاورتان باشم بهتر است که امیر و رهبر شما گردم.»

علی رضی الله عنه در اینجا از مردم می خواهد که از او دست بردارند و اصرار نکنند که خلافت را بپذیرد! اگر واقعا از طرف خداوند امام می بود چگونه جایز بود که چنین حرفی بگوید؟!.

سپس می گوید: برای شما بهتر این است که کس دیگری بر شما امام باشد. این مطلب می رساند که ایشان هیچگونه اطلاعی از این امامت خیالی ندارد و الا جایز نبود که امامت کس دیگری را بپذیرد.

۲- همچنین علی رضی الله عنه در نهج البلاغه مطلب دیگری صریحتر و واضحتر از مطلب قبلی دارد، در نامه ششم نهج البلاغه می فرماید: «إِنَّهُ بَايَعَنِي الْقَوْمُ الَّذِينَ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ عَلَيَّ مَا بَايَعُوهُمْ عَلَيْهِ، فَلَمْ يَكُنْ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَخْتَارَ، وَلَا لِلغَائِبِ أَنْ يَرُدَّ، وَإِنَّمَا الشُّورِي لِلْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ، فَإِنِ اجْتَمَعُوا عَلَيَّ رَجُلٍ وَسَمَّوْهُ إِمَامًا كَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضَى، فَإِنِ خَرَجَ عَنْ أَمْرِهِمْ خَارِجٌ بَطَعْنِ أَوْ بَدَعَةٍ رَدُّوهُ إِلَيَّ مَا خَرَجَ مِنْهُ، فَإِنِ أَبِي قَاتَلُوهُ عَلَيَّ اتَّبَاعِهِ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ، وَوَلَاهُ اللهُ مَا تَوَلَّى» «همانا کسانی با من بیعت کرده‌اند که با ابابکر و عمر و عثمان، با همان شرایط بیعت نمودند، پس آنکه در بیعت حضور داشت نمی‌تواند خلیفه‌ای دیگر برگزیند، و آنکه غایب است نمی‌تواند بیعت مردم را نپذیرد، و همانا شورای مسلمین از آن مهاجرین و انصار است، پس اگر بر امامت کسی گرد آمدند، و او را امام خود خواندند، خوشنودی خدا هم در آن است. حال اگر کسی کار آنان را نکوهش کند یا بدعتی پدید آورد، او را به جایگاه بیعت قانونی باز می‌گردانند، اگر سر باز زد با او پیکار می‌کنند، زیرا که به راه مسلمانان درنیامده، خدا هم او را در گمراهیش وامی‌گذارد».

علی ابن ابی طالب رضی الله عنه در این نامه خیلی واضح و روشن بیان می‌کند که امام و خلیفه به وسیله شوری انتخاب می‌شود و هیچگونه نصی

از طرف خداوند متعال در این زمینه وجود ندارد. بنابراین امام کسی است که خود مردم آنرا انتخاب کنند، چنین شخصی شایسته است که امام نامیده شود و إلا نه.

و امامت اگر از جانب خدا می بود از علی رضی الله عنه ساقط نمی شد چه مردم ایشان را انتخاب می کردند و چه نمی کردند. و آنگهی ایشان در اینجا خیلی روشن بیان می کند که هرکس را که صحابه امام تعیین کنند شایسته است امام نامیده شود و صحابه رضی الله عنهم که ایشان نیز جزو صحابه هستند امامت و خلافت ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم نه تنها راضی شدند که با دل و جان پذیرفتند و آنرا خلیفه انتخاب کردند و بنا به فرموده خود علی رضی الله عنه این تعیین و انتخاب مورد رضایت و خوشنودی خداوند بود.

پس این نصوصی که از علی رضی الله عنه نقل کردیم و آن پرسشهای عقلانی که مطرح نمودیم دروغ بودن آن روایات و ادعاهای بلند بالایی که امت را متفرق کرده و به دو گروه دشمن با یکدیگر تقسیم نموده را آشکار می کند.

مانع لزوم تحقیق در صحت روایات:

اما متأسفانه روایاتی از زبان پیامبر صلی الله علیه وسلم و اهل بیت ایشان جعل کرده و به مردم چنین وانمود کرده اند که گویا خداوند متعال از میان اهل بیت رضی الله عنهم امامانی تعیین نموده که اعتقاد داشتن به آن امامان وسیله نجات، و اعتقاد نداشتن به امامت آنان حتی اگر انسان خداوند را به یکتایی بپرسند سبب هلاکت است!!

و برای اثبات این مدعا هزاران حدیث و روایت ساخته و جعل کرده اند و برای پیروان مکتب ولایت و امامت ثوابهای تخیلی فراوان وعده داده و کسانی را که از پیروی این امامان مفترض الطاعه! شانه خالی کنند را از عذاب دردناک ترسانده اند!!

بنابراین کسانی که خود را شیعه نامیدند ناگزیر و با شلاق امید و وعید باید از این اعتقادات پیروی کنند، زیرا جعل کاران و روایت سازان چنان عاطفه ای را شعله ور کرده اند، که عقل و درک و دانش را بی حس کرده و به مردم اجازه فکر کردن و اندیشیدن نمی دهد!

در حالیکه خداوند انسان را با عقل و تفکر و اندیشه عزت و کرامت بخشیده و شایسته نیست که هیچ انسان سالمی عقل خودش را معطل کند و از کار بیندازد، و چشم بسته به دنبال اینگونه روایاتی برود که لذت ایمان و کیف شناخت حقیقت را از او سلب کند.

آری حق و حقیقتی که سید البشر صلی الله علیه وسلم آورده را باید شناخت و قطعا شناخت این حقیقت با سرگردانی به دنبال دروغهایی که به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وسلم نسبت داده شده هرگز میسر نخواهد بود. پس ای شیعه دلسوز به خود و خانواده و آینده ات! اگر در پی نجات هستی پس قرآن کریم را بدور از روایات دروغین بخوان، تا اینکه دین صحیح را از قرآن کریم که خداوند متعال خودش حفاظت آنرا به عهده گرفته بشناسی.

کتابی که خداوند در وصف آن می فرماید:

﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَطْلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾ ﴿٤٢﴾ فصلت: ٤٢ پس قرآن کریم حجت خداوند بر مردم تا روز قیامت است، مبادا قرآن را در طلسم گاه روایات دروغین زندانی کنید.

دروغ بر اهل بیت:

در این هیچ شک و شبهه ای نیست که به نام اهل بیت دروغهای بی شماری جعل شده است، حضرت (امام) جعفر صادق رحمه الله علیه می فرماید:

خداوند رحمت کند بنده ای را که ما را دوست مردم بگرداند، و ما را مورد خشم و غضب مردم قرار ندهد، اما به خدا سوگند اگر مردم خوبی های سخن ما را ملاحظه کنند، قطعاً به آن بیشتر افتخار خواهند کرد، و هیچکس نخواهد توانست بر آنان دستاویزی بیابد، (ولكن أحدهم يسمع الكلمة فيحط عليها عشراً) «اما یکی از آنان یک کلمه از ما می شنود و ده تا به آن اضافه می کند».

[الكافی ۲۲۹/۸]

و همچنین می فرماید:

«بعضی کسانی که ادعای پیروی از ما اهل بیت را دارد (لیکذب حتی إن الشیطان یحتاج إلی کذبه) «آنقدر دروغ می گوید که شیطان هم به دروغهای او احتیاج پیدا می کند».

الكافی ۲۵۴/۸، بحار الأنوار ۲۹۶/۲۵، رجال کشی ص ۲۹۷.

حضرت (امام) جعفر صادق رحمه الله علیه همچنین می فرماید:

«مردم به کار دروغ جعل کردن علیه ما علاقه فراوانی دارند». (إن الناس أولعوا الكذب علينا)

بحار الأنوار ۲/۲۴۶

و همچنین می فرماید:

«ما از اهل بیتی هستیم راستگو، البته خانواده ما از دروغگویی که علیه ما دروغ ببافد خالی نیست که ممکن است با دروغ خودش راست ما را از دید مردم ساقط کند».

(إننا أهل بيت صديقون لا نخلو من كذاب يكذب علينا، ويسقط صدقنا بكذبه علينا عند الناس).

رجال کشی ص ۱۰۸، بحار الأنوار ۲۵/۲۸۷

با دقت و تأمل، در این فرموده های حضرت جعفر صادق رحمه الله علیه می توانیم، درک کنیم که:

* اینهمه حدیث و روایت متناقض با قرآن چرا وجود دارد!

* و در بین خود روایات منسوب به اهل بیت اینهمه تناقض چرا وجود دارد!

* و اینهمه روایتی که اهل بیت را در برابر حکام هر زمان اینقدر ضعیف و ناتوان جلوه داده چرا وجود دارد!

حالا یک مسلمان با شنیدن این جملات و کلمات زرین و نورانی اهل بیت رحمه الله عليهم که می فرمایند: (لكن أحدهم يسمع الكلمة فيحط عليها عشرا) یا (ليكذب حتى إن الشيطان يحتاج إلى كذبة) چگونه باید به راویان مذهب شیعه و دروغهای بی شمار آنان اعتماد کند!

آری این شکایت تلخی است که آنان از اطرافیان شان دارند کسانی که دور و بر آنان را گرفته و به نام آنان دروغ جعل می کرده و به مردم عرضه کرده اند. آنگونه که روایات شما تصویر می کنند این امامان همیشه در شرایط سخت ترس و خوف می زیسته اند پس کی و کجا این همه حدیث و روایت را فرموده اند؟!.

و آنگهی یک پرسش اساسی اینکه در زمان حیات ائمه چرا دین از روایان گرفته شود؟؟!! زیرا این روایات در زمان وجود یک امام بوسیله روایان از امام قبلی نقل شده!! پس در صورتی که روایان از امام قبلی روایت نقل می کنند و بوسیله آن روایات مردم را توجیه می کنند فایده وجود امام حاضر چیست؟!.

علی از تصویر نادرست روایات شیعه مبراست:

به عقیده ما علی رضی الله عنه از آنچه که روایات شیعه ایشان را بدان توصیف کرده پاک و مبراست، چهره ای که روایات شیعه از ایشان به تصویر کشیده نعوذ بالله با شخصیت حقیقی ایشان منافات دارد!!.

علی ابن ابی طالب گل سر سبد قریش و بنی هاشم از معززترین خانواده های عرب به اعتبار نسب است، از لحاظ اخلاق و شجاعت از مکرم ترین چهره های عرب است و ذریه پاکش هرگز این تصویر زشتی را که از ایشان ترسیم کرده اند را نمی پسندند!.

از علی و خاندانش در روایات شیعیان اثناعشری تصویری کشیده شده که جز اهانت و خاری! هیچ زاویه روشن دیگری به چشم نمی خورد. این علی ابن ابی طالب در کنار اینهمه عزت و شرافت اجتماعی و خانوادگی تصور

کنید که وقتی عزت و شرافت اسلام نیز بدان اضافه شود چه گوهر نابی را می سازد! اما نه در قاموس شیعیان و مدعیان پیروی از علی!!

آری، علی از اولین کسانی بود که به آغوش اسلام شتافت، و بیست و سه سال در حضور پیامبر گرامی صلی الله علیه وسلم و در سایه عطوفت اسلام تربیت شد، اما شگفت انگیز است که مدعیان محبت و پیروی اش ادعا می کنند که امامتی که از سوی خدا و رشولش صلی الله علیه وسلم به او وصیت شده بود، او ترسید این منصب الهی!! را اعلان کند، زیرا که جانش در خطر بود، او برای حفظ جان خودش نه تنها امامت (این منصب الهی و مهمتر از نبوت!!) را اعلان نکرد که با غاصبان امامت! بیعت نمود، و از آنان زن گرفت و به آنان زن داد و فرزندانش را به نام آنان نامید و پشت سرشان نماز خواند!!

حضرت حسن و امامت! :

بعد از علی ابن ابی طالب رضی الله عنه (امام اول شیعیان دوازده امامی) پسر بزرگ ایشان حضرت حسن رضی الله عنه به امامت رسید، اما شگفت انگیز است که امام دوم با اختیار خود و با رغبت و رضایت خودش به نفع کسی که از دید شما (نعوذ بالله) کافر بود از خلافت (در اصل همان امامت) عقب نشینی کرد، تا اینکه به تعبیر شما جان خودش را نجات دهد!!

اگر فرضیه شما یعنی منصب سلسله وار امامت را بپذیریم به نظر شما این اقدام حضرت حسن، امت را دچار سردرگمی نمی کند؟! پاسخ را به عاقلان می سپاریم. ما که در چنین موارد سخنی جز این نداریم که بگوییم خدایا تو پاک و منزّه از هر عیب و نقصی هستی و آنچه در شأن تو جسارت مستقیم و

یا غیر مستقیم می شود ما از آن بیزاریم و می گوییم این افسانه امامت دروغ و بهتان بزرگی است که خدا و رسولش از آن بیزارند.

اجازه دهید پرسیم که آیا فرصت آن فرا نرسیده که عاقلان هر مذهب، عقاید موروثی خودشان را بر کتاب خدا عرضه کنند و در پرتو نور قرآن راه هدایت را جستجو نمایند؟! آیا فرصت آن فرا نرسیده که ما خود و خانواده و جامعه را از طلسم این دریای متلاطم روایات دروغین که قرن‌هاست سبب تفرقه و اختلاف و کینه پروری در میان امت اسلامی شده نجات بخشیم؟!.

ما که امیدواریم عاقلان بیندیشند و تصمیم بگیرند و از خداوند غالب و برتر بعید نیست که چنین توفیقی نصیب فرماید زیرا الله یگانه و یکتاست که به راه راست هدایت می کند.

تشبیه امامت به نبوت

آیا امامت مانند نبوت است؟؟

امامت از دیدگاه امامیان مانند نبوت است!!

شیعیان اثناعشری مدعی هستند که جز مسئله وحی امامت مانند نبوت است، محمد حسین آل کاشف الغطاء یکی از مراجع معاصر شیعه می نویسد: یقیناً امامت نیز مانند نبوت منصبی الهی است، چنانکه خداوند متعال هرکسی را از بندگانش که بخواهد برای نبوت و رسالت انتخاب می کند و او را با معجزه که به منزله نصی از جانب خداوند است تأیید و حمایت می کند همچنین برای امامت نیز هرکسی را بخواهد انتخاب می کند و به پیامبرش دستور می دهد، که با نص او را تعیین کند و او را به عنوان امام برای مردم بعد از خودش نصب و معرفی نماید».

[أصل الشيعة وأصولها ص 58]

قبل از آغاز گفتگو در این باره اجازه بدهید که توضیح کوتاهی در باره عبارت نقل شده از کاشف الغطاء عرض کنم، چرا خداوند به پیامبرش دستور می دهد که امام را معرفی نماید وقتی شما مدعی هستید که امامت مانند نبوت است پس چرا خداوند خودش در قرآن کریم امام را معرفی نمی کند؟؟؟

خداوند متعال منصب نبوت و رسالت را معرفی کرد و پیامبر گرامی اش حضرت محمد صلی الله علیه وسلم را برای احراز این مقام تعیین و معرفی نمود، شما که مدعی هستید امامت مانند نبوت است پس چرا خداوند امامت

را مانند نبوت در قرآن معرفی نکرد؟! و امامی را برای آن در قرآن مشخص نکرد؟!

پس این خود اعتراف است که دعوی شما متناقض است شما از یکسو مدعی هستید که امامت مانند نبوت است!! و از سوی دیگر از اثبات این امر در قرآن کریم عاجزید!!

چرا امامت مانند نبوت حمایت نشد؟:

انگونه که ادعا می کنید اگر امامت مانند نبوت می بود طبق سنت الهی مستلزم این بود که خداوند صاحب آنرا نصرت می کرد، زیرا خداوند پیامبر گرامی ما حضرت محمد صلی الله علیه وسلم را در مقابل قومش نصرت و یاری نمود چنانکه می فرماید:

﴿إِلَّا نُنصِرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّا نَعْنَأُ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَّمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَىٰ وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٤٠﴾﴾ التوبة: ٤٠

آیا قبول دارید که خداوند متعال پیامبر گرامی اش صلی الله علیه وسلم را نصرت و یاری کرده یا خیر؟ اگر بگویید: بله، می پرسیم پس چرا امامی که نائب پیامبر صلی الله علیه وسلم بوده را نصرت و یاری نکرده؟ در حالیکه از دیدگاه شما حکم امامت و نبوت یکی است!.

اگر بگویید پیامبرش صلی الله علیه وسلم را نصرت و یاری نکرده می گوئیم این ادعایی است که با واقعیت های موجود در تناقض است. اگر

بگویند نصرت و یاری کرده، می پرسیم با چه کسی؟ می گویند با صحابه، می پرسیم این صحابه ای که ایشان را نصرت و یاری کردند چه کسانی بودند؟ می خواهید بگویند چهار نفر یا هفت نفر!!

کسی که اندکی عقل و دانش داشته باشد چنین سخن غیر منطقی نمیگوید! هفت نفر چگونه در برابر هزاران نفر مقاومت می کند؟! در مکه که صدها نفر بودند بدلیل ضعف شان خداوند دستور هجرت صادر فرمود، اگر بگویند بیشتر از هفت نفر بودند پس نام ببرید! یا اینکه بسیاری از آنان شناخته شده نیستند؟! پس شما چطور فهمیدید که وجود داشته اند اما شناخته نیستند؟! درست است دهها هزار نفر بوده اند اما چون می دانید که تناقض می گویند پاسخ ندارید!

چنانکه روایات شما صراحت دارند شاید بگویند، خداوند پیامبرش را با شمشیر علی یاری کرده! می گوئیم شمشیر علی یکی از هزاران شمشیری است که خداوند اسلام را بوسیله آن یاری کرده، شمشیر علی رضی الله عنه به تنهایی اسلام را یاری نکرده است، اگر شمشیر علی رضی الله عنه به تنهایی اینقدر برش می داشت بر معاویه رضی الله عنه پیروز می شد که بشدت نیازمند چنین پیروزی بود، چطور شد که در زمان پیامبر صلی الله علیه وسلم ذوالفقار علی به تنهایی بر دشمنان پیروز شد اما چند سال بعد همان شخصیت و همان شمشیر (آنهم با پشتیبانی امامت و ولایت) بر معاویه پیروز نشد!!

پرسش دیگر اینکه آیا خداوند پیامبرش صلی الله علیه وسلم را فقط در حیات شان نصرت کرد یا اینکه بعد از وفات هم ایشان و دین ایشان را نصرت و یاری کرد؟ اگر بگویند فقط در حیات شان یاری کرده؟! می گوئیم

نصرتی که نتیجه اش بعد از وفات ایشان ضایع شود چه فایده ای دارد؟! و آیا مقصود از نصرت، شخص ایشان بوده یا دین و شریعتی که ایشان برای تبلیغ آن آمده بودند؟!.

سپس می پرسیم خداوند این دین را چرا نازل فرموده؟ به جهت اینکه مردم از آن پیروی کنند و به خداوند نزدیک شوند؟ پس بنابر عقیده شما این هدف چند سال اندکی بیشتر حاصل نشده پس فایده نزول دین و قرآن چیست؟! شما ادعا می کنید که امام بعد از پیامبر صلی الله علیه وسلم نتوانسته دین را حفاظت و در جامعه تطبیق کند!! و امامان بعد از ایشان هم هیچکدام نتوانستند دین را نصرت و حفاظت نموده و در جامعه تطبیق نمایند، تا اینکه سلسله امامان شما پایان یافت و امام آخری بنابر عقیده شما از انظار جهانیان پنهان شد و تا امروز هم پنهان است!! پس به عقیده شما هدف اصلی دین اسلام از آغاز ظهورش تا کنون جز چند سال اندکی تحقق نیافته است!!

فرار دین

اگر بگویید بالآخره در آخر الزمان دین بدست مهدی غائب ظاهر خواهد شد! می پرسیم دینی که خداوند از آسمان نازل فرموده، بزرگترین و کامل ترین دین الهی، با بهترین و بزرگترین پیامبر هادی، با بزرگترین کتاب آسمانی، برای بزرگترین و بهترین امت تاریخ، در بزرگترین و مقدس ترین نقطه روی زمین، برای همین نازل شده که با حضرت مهدی! در غار سامراء یا هر جای دیگر پنهان بماند؟؟!!

و تمام بشریت بیش از هزار سال از آن محروم بماند؟! و این محرومیت همچنان ادامه داشته باشد؟! بدلیل اینکه شخصیت مناسبی برای اجرای دین وجود ندارد! یا اینکه شخصیت مناسب دین را با خودش در جای امنی حالا غار یا فضای آزاد برده و از آن نگهداری می کند!!

پرسش دیگر اینکه حضرت مهدی چگونه می خواهد دین را آشکار کند و به اجرا بگذارد؟ شاید بگویید خداوند برایش دوستان و مددگاران فراهم خواهد کرد! می پرسیم آیا مهدی از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب بهتر است؟! آیا مهدی از پیامبرگرامی صلی الله علیه وسلم بهتر است که به عقیده شما خداوند برای ایشان یارانی را فراهم نکرد که دین ایشان را نصرت کند؟! فقط عده ای بودند که به ظاهر با ایشان همراه بودند! و مؤقتا ایشان را یاری کردند!!

پس شما معتقدید آنچه که علی رضی الله عنه و برتر از آن خود پیامبرگرامی صلی الله علیه وسلم از آن محروم بوده یعنی دوستان و یاران و مددگاران مؤمن و مخلص و قابل اعتماد، که ایشان را نصرت و یاری کند

سرانجام حضرت مهدی که از هزار سال پیش تا کنون از انظار پنهان است این شانس را خواهد داشت و این امتیاز را بدست خواهد آورد؟!.

اگر خداوند نصرت و یاری می کند، پس چرا به عقیده شما بزرگترین شخصیت تاریخ بشر یعنی پیامبر گرامی اش حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم را نصرت و یاری نکرد؟! و امام بعد از ایشان علی ابن ابی طالب رضی الله عنه را نصرت و یاری نکرد؟! در حالیکه هزاران حدیث و روایت دروغین شما با آنهمه بزرگنمایی فرضیه امامت، ایشان را همچون پیامبر گرامی صلی الله علیه وسلم معرفی می کند، که گویا جز منصب نبوت در تمام خصائص و فضائل همچون پیامبر عظیم الشأن صلی الله علیه وسلم بوده است!!

اگر ایشان اینهمه فضیلت و مکانت را دارا بود آیا شایسته نبود که خداوند ایشان را نصرت و یاری می کرد و چشمش را با یک نصرت و پیروزی قاطعانه خنک می نمود که در نتیجه آن مؤمنان عزیز و سربلند، و کافران خوار و ذلیل می شدند؟!.

پس چرا (بازهم بنابر روایات شما) علی همیشه ضعیف و ناتوان و مظلوم باقی ماند؟! ما که علی رضی الله عنه را نعوذ بالله پاک و مبرا از این اوصافی می دانیم که شما او را بدان توصیف می کنید! اجازه بدهید پرسش مشابه دیگری مطرح کنیم که: امامتی که هدف و مقصود آن محقق نشود چه نفعی دارد؟!.

نقض ادعای امامت

یک پرسش دیگر اگر علی رضی الله عنه از طرف خداوند امام بود و او می دانست که امام است و می دانست که امامت اصلی از اصول دین است و دین جز با امامت کامل نمی شود و هرکس به آن عقیده نداشته باشد کافر است پس چرا...

ملا باقر مجلسی از شیخ مفید نقل می کند که:

«تمام شیعیان امامی اتفاق نظر دارند، که هرکس امامت یکی از امامان را انکار کند و اطاعتی را که خداوند از آنان واجب کرده قبول نداشته باشد، چنین شخصی کافر و گمراه و مستحق این است که در آتش دوزخ همیشه جاویدان بماند.» «فهو کافر ضال مستحق للخلود فی النار».

المسائل از شیخ مفید، مجلسی این قول را در بحار الأنوار ۳۶۶/۸ نقل کرده است.

طوسی امامی می نویسد:

«رد کردن و انکار نمودن امامت مانند رد کردن و انکار نمودن نبوت،

عین یکدیگر است» «و دفع الامامة و جحدها كدفع النبوة و جحدها سواء».

الاقتصاد فیما يتعلق بالاعتقاد ص ۳۵۸

پرسش این است که وقتی علی رضی الله عنه می دانست که امامت اینقدر مهم است پس چرا در تمام دوران ۲۵ سال خلافت خلفای سه گانه در کنار آنان باقی ماند؟! و مانند پیامبر گرامی مان صلی الله علیه وسلم در زمین وسیع خدا هجرت نکرد تا برای خودش یار و یاور و مددگار بیابد و به ادای مسئولیتش پردازد؟! پیامبر گرامی مان صلی الله علیه وسلم وقتی دیدند که در

مکه تبلیغ دین ممکن نیست و مردم ایشان را یاری نمی کنند به مدینه منوره هجرت کردند، علی ابن ابی طالب چرا اینکار را نکرد؟!

پرسش دیگر اینکه بنابر عقیده شما و فتوای شیخ مفید، وقتی خلفای سه گانه بدلیل انکار امامت کافر بودند و نه تنها منکر امامت بودند که یکی بعد از دیگری این منصب را غصب و اشغال می کردند پس علی ابن ابی طالب رضی الله عنه چرا با آنان بیعت نمود؟! وقتی می دانست آنان کافر هستند چرا در تمام مدت ۲۵ سال حکومت شان پشت سرشان نماز می خواند؟! اگر علی ابن ابی طالب رضی الله عنه آنها را کافر می دانست و می دانست که احکام امام کافر اجراء نمی شود، پس چرا از کنیزهایی که در زمان حکومت ابوبکر صدیق رضی الله عنه از قبیله بنی حنیفه گرفته شده بود همسر انتخاب نمود؟! جریان ازدواج ایشان با حنیفه و اینکه از او فرزندی به نام محمد معروف به محمد بن حنیفه متولد شد شهرتش نیازی به استدلال ندارد.

و آنگهی علی ابن ابی طالب رضی الله عنه امامی که به عقیده شما منکر امامتش کافر است چگونه راضی می شود که دخترش ام کلثوم را به ازدواج عمر در آورد؟! در حالیکه به عقیده شما نعوذ بالله عمر کافر و مرتد و منافق است؟ یک مسلمان بلکه یک امام معصوم که از جانب خدا، امام تعیین شده چگونه دخترش را به مرد کافری می دهد، چه با رضایت و چه با زور، بر فرض اینکه به ادعای شما عمر (فاروق رضی الله عنه) دختر علی (مرتضی رضی الله عنه) را با زور گرفت! این امام چگونه از دخترش دفاع نمی کند و او را از چنگ (نعوذ بالله) یک مرد کافر و ظالم و غاصب!!! خلاص نمی کند؟! روی سخن ما با عاقلان است، آیا عقلها به کار نمی افتد و حقایق به این روشنی را درک نمی کند؟.

علی فرزندانش را به نام خلفاء می نامد!:

علی ابن ابی طالب رضی الله عنه به این هم اکتفا نکرد بلکه فرزندانش را به نام خلفاء- و به تعبیر مفید و مجلسی و همفکرانشان کفار- نامید، کسانی که خلافت را از او غصب کردند و مانع اجرای وصیت خدا و رسولش صلی الله علیه وسلم شدند!! آری علی فرزندانش را به نامهای ابوبکر و عمر و عثمان نامید!! پرسش این است که چه چیزی او را مجبور کرد که نام دشمنان خودش را هر روز در خانه اش بشنود و بر زبان بیاورد؟!!

در اینجا ما از کتب معتبر خود شما فقط به معرفی کسانی می پردازیم که اسم شان ابوبکر و عائشه رضی الله عنها بوده زیرا به عقیده شما ابوبکر اولین کسی بوده که خلافت را از اهل بیت غصب کرده است؟

یکی از بارزترین چهره های علمی جهان تشیع که شما شیعیان اثناعشری اصطلاحاً او را شیخ مفید می نامید لیست فرزندان علی ابن ابی طالب رضی الله عنه از جمله ابوبکر را ذکر می کند، ایشان می نویسد:

«از دیگر فرزندان علی رضی الله عنه محمد الاصرغ است که کنیه اش ابوبکر است و دیگری عبیدالله است که هردو با برادرشان حسین علیه السلام در کربلاء شهید شدند، ما درشان لیلی بنت مسعود الدرामी است.»

و یعقوبی مؤرخ شیعی در باره علی رضی الله عنه می نویسد:

«ایشان چهارده فرزند پسر داشت حسن، حسین، عبیدالله و ابوبکر که از این دو نسلی باقی نماند، مادر شان یعلی بنت مسعود حنظلیه از بنی تمیم بود.»

تاریخ یعقوبی ج ۲/۲۱۳.

و از ابو الفرج اصفهانی شیعی زیر عنوان: «ذکر خبر الحسین ابن علی ابن ابی طالب مقتله و من قتل معه» می نویسد:

«یکی دیگر از کسانی که با حضرت حسین شهید شدند، ابوبکر بن علی ابن ابی طالب است که مادرش یعلی بنت مسعود بود. أبو جعفر (طبری) ذکر کرده که مردی از همدان او را کشت، والمدائنی نوشته است که جسد او در میان شهداء پیدا شده اما مشخص نشده که چه کسی او را به شهادت رسانده است.»

مقاتل الطالبین ص ۱۴۲ چاپ دارالمعرفه بیروت.

و جلاء العیون از ملا باقر مجلسی ص ۵۸۲.

چه دلیلی محکمتر و روشنتر از این که علی ابن ابی طالب رضی الله عنه و ابوبکر صدیق رضی الله عنه با هم رابطه محبت و صمیمت و اخوت و برادری داشته اند، و علی رضی الله عنه با دید تعظیم و احترام به حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه می نگریسته است.

بزرگترین فرزند علی ابن ابی طالب رضی الله عنه حضرت حسن مجتبی که دومین امام معصوم شماس است، فرزند فاطمه زهراء و نوه گرامی رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز یکی از فرزندان او را به همین نام گرامی نامیده است.

یعقوبی مورخ شیعی می نویسد:

«حسن هشت فرزند پسر داشت، حسن (مثنی) که مادرش خوله بود،.....

و ابوبکر و عبدالرحمن و طلحه و عبیدالله.»

تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۲۲۸ منتهی الامال ج ۱ ص ۲۴۰

و ابو الفرج اصفهانی می نویسد:

«ابوبکر بن حسن بن علی ابن ابی طالب نیز از کسانی بود که با حسین در کربلاء به شهادت رسید، عقبه الغنوی او را شهید کرد».

مقاتل الطالبین ص ۸۷

و حسین بن علی نیز یکی از فرزندانش را ابوبکر نامید، مسعودی تاریخ نویس شیعی وقتی از کسانی سخن می گوید که با حضرت حسین در کربلا شهید شدند می نویسد:

«سه تا از فرزندان حسین بن علی در کربلا به شهادت رسیدند علی اکبر، عبدالله الصبی، و ابوبکر».

التنبیه والاشراف ص ۲۶۳

همچنین آمده است که:

«کنیه زین العابدین بن حسن ابوبکر نیز بوده است».

کشف الغمّه ج ۲/۷۴

و همچنین حسن ابن حسن بن علی بن ابی طالب معروف به حسن مثنی نیز یکی از فرزندانش را ابوبکر نامید، این مطلب را اصفهانی از محمد بن علی حمزه علوی روایت می کند که:

«از کسانی که با ابراهیم بن حسن بن حسن بن علی ابن ابی طالب کشته شد یکی ابوبکر بن حسن (مثنی) بن حسن بوده است».

و امام هفتم شیعیان اثناعشری (امام) موسی کاظم نیز یکی از فرزندانش را ابوبکر نامیده است.

أبوالفرج اصفهانی می نویسد:

«کنیه علی ابن موسی (الرضا امام هشتم شیعیان اثناعشری) نیز ابوبکر

بود».

از عیسی بن مهران از ابو الصلت هروی روایت است که گفت:
«روزی مأمون از من مسأله ای پرسید: گفتم: ابوبکر ما در این مسأله چنین
گفته، عیسی بن مهران می گوید از ابی الصلت پرسیدم ابوبکر شما کیست؟
فرمود: علی بن موسی الرضا کنیه اش ابوبکر و مادرش ام ولد بود».
مقاتل الطالبین ص ۵۶۲ و ۵۶۱

و اما اسم عائشه:

موسی کاظم امام هفتم شیعیان اثناعشری نام یکی از دخترانش را به نام
دختر ابوبکر صدیق عائشه صدیقه نامید، این مطلب را شیخ مفید زیر عنوان
«ذکر عدد اولاد موسی بن جعفر و طرف من اخبارهم» نقل کرده است، می
نویسد:

«ابوالحسن موسی علیه السلام سی و هفت فرزند پسر و دختر داشت از
جمله علی بن موسی الرضا علیه السلام... و فاطمه... و عائشه و أم سلمه».
الارشاد ص ۳۰۲ و ۳۰۳ الفصول المهمه ۲۴۲ کشف الغمه ج ۲/۹۰
و همچنین علی بن محمد الهادی ابوالحسن امام دهم شیعیان اثناعشری نیز
یکی از دخترانش را عائشه نامیده بود».

شیخ مفید می نویسد:

«ابوالحسن علیه السلام در ماه رجب سال ۲۵۴ هـ فوت نمود و در منزل
خودش در سامرا دفن گردید. فرزندان که از ایشان به جای مانده یکی
ابومحمد حسن (عسکری)... و یکی دیگر دخترش عائشه بود».
کشف الغمه ص ۳۳۴ والفصول المهمه ص ۲۸۳.

پس این منابع شیعه تایید می کند که اهل بیت هیچگونه کینه ای از
خاندان صدیق بویژه امیرالمؤمنین ابوبکر صدیق و ام المؤمنین عائشه صدیقه

رضی الله عنهما در دل نداشتند ولذا فرزندانشان را به نام مبارک و گرامی این چهره های ماندگار تاریخ نام گذاری می کردند.

اگر واقعا امامتی در کاری می بود، و این امامت حق مسلم اهل بیت می بود و بوسیله این شخصیتها غصب می شد قطعا اسم این شخصیتها بر زبانشان جاری نمی شد چه رسد به اینکه بهترین عزیزانشان یعنی فرزندانشان را به نام آنان بنامند که در داخل خانه و در جمع خانواده همیشه این نامها را بشنوند و بر زبان بیاورند، این یکی از بزرگترین دلائلی است که ثابت می کند این ادعاهای موجود در روایات شما دروغ و ساختگی است مگر اینکه نعوذ بالله آنگونه که شما مدعی هستید امامان را متهم کنیم که از روی تقیه و دروغ و برخلاف میل باطنی شان فرزندانشان را به نام دشمنانشان نامگذاری کرده باشند!! که این از شأن و شخصیت اهل بیت بسیار بعید است.

کسی که خود را شیعه و پیروان و دوستدار اهل بیت معرفی می کند چگونه به خود جرأت می دهد که چنین اهانتی را به این انسانهای پاک و نخبه و نمونه های عزت و شرافت نسبت دهد، اهانتی که به خادمان این بزرگواران هم نسبت دادنش ناپسند است، پس رسد به کسانی که از سلاله پاک نبی مکرم صلی الله علیه وسلم و دخت گرامی ایشان هستند و بر عزت و سربلندی و شجاعت و مردانگی اسلام تربیت شده اند چگونه چنین اهانت و کسرشانی را به این انسانهای الگو و نمونه و پاک نسبت می دهید! خدایا از تمام اهل بیت و ذریه طاهر شان راضی و خوشنود باش.

حسن رض از امامت دستبردار می شود!

اجازه دهید این پرسش بدیهی را مطرح کنیم که اگر دین بدون امامت ناقص است پس امام دوم شما حسن ابن علی چگونه از امامت دستبردار می شود؟! و برای حفاظت جان خودش چگونه راضی می شود که در حیات و در جلو چشمان و با موافقت ایشان در حالیکه بیش از چهل هزار نیروی جنگی در اختیار دارد؟! بگذارد - بازهم به ادعای شما - کفر حکومت کند!!

کسی که از طرف پروردگا جهانیان به امامت منصوب شده! آیا می تواند از مأموریتی که خداوند خودش او را تعیین کرده شانه خالی کند؟! و نعوذ بالله مردم را به زیر سلطه کفر بکشاند تا اینکه جان خودش سالم بماند!؟

اساسا صلح ایشان با معاویه رضی الله عنه - بر فرض اینکه مردم به امامت معتقد می بودند - معنایش این است که همه مردم باور داشته اند که کناره گیری حضرت حسن از امامت هیچ تأثیری در ایمان آنها نخواهد داشت و إلا حسن بن علی و ابن دخت رسول الله صلی الله علیه وسلم که از هرگونه گناه و خطایی معصوم است! هرگز راضی نمی شد که سبب کفر تمام امت شود! و خودش چند سال بدون امامت زندگی کند! و در حالی از دنیا برود که مهمترین اصل از اصول دین را ضایع کرده باشد!!

آیا می توان تصور کرد که بنده مسلمان آنهم امام منصوب از طرف خدا زندگی شخصی برایش از دین و عقیده اش عزیزتر و مهمتر باشد؟! آیت الله خمینی مخالفت خودش را با نظام شاهنشاهی در ایران اعلان کرد و خودش را در معرض خطر جدی قرار داد تا اینکه به حکومت مورد نظرش برسد، پس آیا آیت الله خمینی از حضرت امام حسن شجاع تر بود؟!

در نظام سرباز وظیفه در بسیاری از کشور های جهان چه موقت و چه دائم می بینیم که یک سرباز نظامی وقتی به زیر پرچم کشوری در می آید در صحنه های جنگ برای تحقق اهداف کشورش جان خودش را به خطر می اندازد و به آغوش مرگ می رود! پس آیا حضرت حسن این امام معصوم و منصوب از طرف خدا، به اندازه یک سرباز هم به امامت خودش معتقد نبود؟! و نعوذبالله به اندازه یک سرباز هم قدرت و توانایی و آمادگی برای فداکاری نداشت؟! آیا فرصت آن نرسیده که عقل ها و وجدانها بیدار شود؟!!

بخش چهارم

عصمت

عصمت امامان از دیدگاه شیعیان اثناعشری:

شیعیان اثناعشری ادعا می کنند کسانی که آنها عقیده به امامتشان دارند معصوم نیز هستند یعنی از هر گناه و خطا و اشتباه و فراموشی پاکند. محمد رضا المظفر از علمای معاصر شیعه اثناعشری می نویسد:

«ما عقیده داریم که امام مانند پیامبر است و الزاما از هرگونه سهو و خطا و فراموشی نیز پاک می باشد».

عقاید الإمامية ص ۱۰۴

این ادعا از دو حالت خالی نیست یا راست است یا دروغ، برای اینکه راست و دروغ بودن این ادعا مشخص شود باید زندگی عملی این افراد را با دقت مطالعه کنیم، از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه شروع می کنیم و خیلی کوتاه و خلاصه مرور می کنیم:

زندگی علی امامت را نقض می کند!

هنگامی که پیامبر گرامی صلی الله علیه وسلم وفات کردند و صحابه (وطبعا عموم مردم) ابوبکر صدیق رضی الله عنه را به خلافت برگزیدند، و علی نیز در بین مردم و در کل این جریانات وجود داشت موضع علی در قبال آنچه که پیش آمد چه بود؟ اقدامات و عملکرد علی رضی الله عنه را بر

می شماریم:

- ۱- با ابوبکر رضی الله عنه بیعت کرد.
- ۲- تا وقتی ابوبکر رضی الله عنه زنده بود پشت سر ایشان نماز خواند.
- ۳- طبق ادعای بعضی ها امامت ابوبکر نادرست، جنگ با مرتدین به رهبری ابوبکر رضی الله عنه نادرست و کنیزهایی که از این جنگها بدست آمده بود غیر شرعی بود! اما علی رضی الله عنه بر خلاف این ادعاها از آن کنیزها همسری انتخاب کرد یعنی حنیفه از قبیله بنی حنیفه که از او فرزندی بنام محمد معروف به محمد بن حنیفه متولد شد.
- ۴- (چنانکه در نهج البلاغه نامه ششم آمده) علی رضی الله عنه بیعت با خلفای سه گانه را درست می دانست.
- ۵- علی رضی الله عنه با عمر رضی الله عنه نیز بیعت کرد و تا زمانیکه ایشان زنده بود پشت سرش نماز خواند.
- ۶- (چنانکه در نهج البلاغه... آمده) علی رضی الله از ترس اینکه مبادا به ایشان آسیبی برسد به عمر فاروق مشورت نداد که شخصا به جنگ ایرانیان برود.
- ۷- چنانکه در کتب شیعه و سنی آمده علی رضی الله عنه اسم سه تا از فرزندانش را به نامهای ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم نامگذاری کرد.
- ۸- چنانکه در کتب شیعه آمده دخترش ام کلثوم را به ازدواج عمر فاروق رضی الله عنه در آورد.

۹- به شرکت در شورای شش نفره ای که عمر فاروق برای انتخاب

خلیفه آنرا پیشنهاد نمود راضی شد و عملاً شرکت کرد.

۱۰- علی رضی الله عنه با عثمان ذی النورین خلیفه سوم نیز بیعت کرد

و تا زمانیکه ایشان زنده بود پشت سرش نماز خواند.

این ده مورد بارزترین عملکرد علی رضی الله عنه مشتمل بر گفتار و

کردار ایشان است، اگر ایشان معصوم بوده بس تمام این عملکرد های

امام معصوم درست است، و اگر این عملکرد ها درست باشد پس ادعای

امامت باطل است، زیرا معصوم کار اشتباه انجام نمی دهد و حرف

اشتباهی نمی گوید خصوصاً اگر کفر یا تأیید کفر باشد، و اگر این

عملکرد ها اشتباه باشد پس علی امام نبوده است، زیرا به ادعای شما امام

از ارتکاب هرگونه خطا و اشتباه معصوم است.

زیرا انکار امامت، یا آنرا به غیر اهل آن سپردن از دیدگاه تمام شیعیان

اثنا عشری کفر است و علی رضی الله عنه با این عملکردها نعوذ بالله گویا به

کفر راضی می شود.

آنچه که ملاحظه فرمودید یعنی مجموعه عملکرد های علی رضی الله ثابت

می کند که ایشان خودش را از طرف خداوند امام نمی دانست، بلکه امامت

را از اختیارات شوری می دانست بنابر این آنچه که ایشان انجام داده یعنی

مجموعه عملکرد ایشان (طی ۲۵ سال خلافت خلفای سه گانه رضی الله

عنهم) کاملاً درست و طبیعی بوده است و ایشان خیلی مردتر و شجاعتر و

مؤمن تر از آن بوده که خودش را از یک طرف امام بداند اما در عین حال از

اعلان امامتش عاجز بماند، یا کارهای نادرست مخالفینش را تأیید کند و بر

خلاف میل و عقیده باطنی اش با آنان بیعت کند و پشت سر آنان نماز

بخواند، و فرزندانش را به نام آنان بنامد، و فقط بخاطر نجات خودش به عقیده شیعیان اثناعشری نعوذ بالله بیست و پنج سال کفر و نظام حاکم کفار را ببیند و در زیر پرچم آن زندگی کند!!.

کسی که کمترین آشنایی با دین و علم شرعی دارد نمی تواند چنین کاری بکند چه رسد به کسی که از جانب خدا امام تعیین شده باشد و به ادعای شما اصلا هدف امامتش بر پایی دین و جانشینی پیامبر گرامی صلی الله علیه وسلم باشد!! و در واقع ایشان از بهترین صحابه و یکی از بهترین قهرمانان میدانهای جنگ باشد.

آری، علی بن ابی طالب رضی الله عنه در کنار سایر صحابه بزرگوار رضی الله عنهم برای سربلندی اسلام و به اهتزاز در آمدن پرچم توحید، و دفاع از مقدسات اسلام در راه خدا آنقدر جهاد کردند که مردم گروه گروه به دین الله داخل شدند، اما چطور ممکن است که به ادعای شیعیان اثناعشری وقتی کاخ اسلام دارد خراب می شود ایشان نه تنها تماشاچی این خرابی باشد که حتی در خراب کردن کاخ اسلام و بلکه کندن ریشه اسلام - زیرا که امامت مهمترین اصل دین اسلام است نعوذ بالله - با دشمنان اسلام همکاری کند و با آنان بیعت نماید و حتی همکار و مشاور آنان قرار گیرد!!.

و آنگهی حسن ابن علی بن ابی طالب رضی الله عنه که امام دوم شما شیعیان اثناعشری است از امامت دست می کشد! و با وجود اینکه دهها هزار مرد جنگی و هوادار در اختیار دارد زمام امور را به دست رقیب خودش معاویه رضی الله عنه می سپارد اگر ایشان معصوم بوده و امامت را به معاویه رضی الله عنه سپرده و به این امر راضی شده که به ادعای شما نعوذ بالله یک کافر بر امت حکمرانی کند این کردار خود عصمت و امامت را نقض می

کند. واگر معصوم نبوده و این کار را کرده پس امام نیست زیرا که عصمت در نزدش از شروط امامت است.

یک تناقض دیگر

امام هشتم شما علی موسی الرضا چگونه می پذیرد که ولی عهد مأمون باشد؟!

روشن است که ولی عهدی و نیابت یک غاصب خلافت را پذیرفتن، اعتراف به مشروعیت اوست، و به عقیده شما به غاصب امامت، مشروعیت بخشیدن کفر است!! اگر امام هشتم شما معصوم بوده پس کردار ایشان دلیل بر صحت خلافت مأمون است! و این خود نقض امامت است! و اگر معصوم نبوده پس امام نیست زیرا عصمت در مذهب شما از شروط امامت است، و روشن است که اگر امامت یکی از امامان شما مختل شود تئوری امامت به طور کلی مختل می گردد.

اینها نمونه های کوتاه و گذرایی بود که خواستیم موضوع را روشن کنیم و إلا دلائل و تناقضات در مذهب شیعه اثناعشری آنقدر فراوان است که در شمارش نمی گنجد و انسان عاقل نباید اختیار خودش را به کسی بسپارد که او را از پیروی حق محروم کند، زیرا که زندگی کوتاه است، و روز حساب و روبرو شدن با خداوند نزدیک، و پاداش خوب یا بد گرفتن قطعی و یقینی است. از خداوند می خواهیم که حق را به رنگ حق و باطل را به رنگ باطل به ما بنمایاند، و توفیق پیروی از حق و اجتناب از باطل را به ما عنایت فرماید. آمین.

تقیه

کسانی که اینهمه حدیث و روایت جعل کرده و به اهل بیت نسبت داده اند برای حمایت از دروغهایشان عقیده عجیب و شگفت انگیزی را ساخته و وارد دایره دین کرده اند، غافل از اینکه چنین عقیده ای نه تنها نمی تواند از امامت حمایت کند که برعکس بطلان امامت را آشکارتر می کند، و بلکه متأسفانه دین را بدنام می کند، آری این عقیده، عقیده تقیه است یعنی دروغ از روی قصد و عمد.

کسانی که این احادیث را ساخته اند، طبعاً در یکجا و در یک زمان نمی زیسته و هم نظر نبوده اند، پس اگر یکی از آنان دروغی ساخت و به امام نسبت داد و دیگری دروغ دیگری مخالف دروغ اول به همان امام نسبت داد پس وقتی تعارض و تناقض این دو دروغ با هم آشکار شد راه حلش این است که گفته شود امام تقیه کرده است!!

تقیه شرعی:

البته در شریعت حالت خاصی را خداوند در نظر گرفته و در شرایط خاص و استثنایی به بنده مؤمن اجازه داده است که برای نجات جان خودش می تواند دروغی بگوید که جانش را نجات دهد، این چنین دروغی در شرایط خاص استثنایی (شبیه حالتی که کسی مجبور شود از شدت گرسنگی برای سد رمق مثلاً گوشت خنزیر بخورد که طبعاً خداوند به او اجازه داده است) مباح است و نه واجب.

اما تقیه ای که شیعیان اثناعشری ساخته و جزو دین قرار داده اند واجب است که طبق روایت شیعه هر کس آنرا ترک کند دین را ترک کرده است!! اما تقیه شرعی ممکن است کسی در تمام عمر هم یکبار از آن استفاده نکند، زیرا مباح است، چنانکه خداوند متعال می فرماید:

﴿ مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ

شَرَحَ بِالْكَفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١٠٦﴾ النحل: ١٠٦

طبری از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده که ایشان در تفسیر آیه کریمه فوق فرمود: خداوند خبر داده که هر کس بعد از مؤمن بودنش کافر شود پس بر او غضب خداوند و عذاب بزرگ است، پس هر کس مجبور شود و چیزی به زبانش بگوید که قلبش به ایمان مطمئن باشد، تا اینکه بدینوسیله از دشمنش نجات یابد پس هیچگونه ملامتی بر او نیست زیرا که خداوند متعال بندگان را (فقط) به آنچه که دل‌هایشان به آن محکم باشد مؤاخذه می کند». تفسیر طبری.

و خداوند متعال می فرماید: ﴿ لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ ۗ

وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاتًا وَيَحْذَرُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ. وَإِلَى

اللَّهِ الْمَصِيرُ ﴿٢٨﴾ آل عمران: ٢٨

طبری همچنین از ابن عباس رضی الله عنهما آورده که ایشان در تفسیر آیه کریمه ﴿ لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ ۗ ﴾ فرمود: «خداوند متعال مؤمنین را نهی فرمود که با کفار ملاطفت کنند یا اینکه به جای مؤمنین کفار را دوست پنهانی بگیرند، مگر اینکه کفار بر مؤمنین غالب باشند که در آن صورت (می توانند) با آنان ملاطفت (یا مدارا) کنند اما (طبعاً) در دین با

آنان مخالفت کنند.» و این است معنی آیه کریمه ﴿إِلَّا أَنْ تَكْتَفُوا مِنْهُمْ تَقِيَةً﴾^{۲۸}. پس در هر دو آیه کریمه اول اصل ذکر شده و سپس با «إلا» استثناء را جدا کرده است، که معنی اش مباح بودن مستثنی است پس روشن است که استثناء نه امر شرعی است و نه دین، و این همان تقیه شرعی در حالت استثنایی است که خداوند اجازه داده در هنگام ضرورت از آن استفاده شود.

تقیه شیعه اثناعشری:

اما تقیه در نزد شیعیان اثناعشری دین است! که در باره مشروعیت و اهمیت آن روایاتی ساخته و به اهل بیت نسبت داده اند، از جمله:
از (امام) جعفر صادق رحمه الله علیه روایت شده که فرمودند: «إن التقية تسعة أعشار الدين» تقیه نه دهم دین است (یعنی ۹۰ در صد)!! و اینکه فرمودند: «لا دين لمن لا تقية له» "هرکس تقیه نکند دین ندارد".
همچنین ادعا می کنند که (امام) محمد باقر رحمه الله علیه فرمودند: «التقيه ديني و دين آبائي» تقیه دین و دین پدران من است».

اصول کافی ۲/۲۱۷ باب تقیه.

طبعا اهل بیت از این روایات بیزارند. متأسفانه علمای مذهب اثناعشری این عقیده را نه تنها پذیرفته بلکه آنرا همانند نماز اصلی در دین قرار داده اند!

ابن بابویه قمی یکی از بزرگترین علمای شیعه می نویسد:

«عقیده ما در باره تقیه این است که تقیه واجب است هر کس آنرا ترک کند مثل این است که نماز را ترک کرده باشد»!!! «اعتقادنا فی التقية أنها واجبة من ترکها بمنزلة الصلاة».

الاعتقادات ص ۱۱۴

آری! اینگونه «تقیه» یعنی «دروغ» را دین قرار دادند، که بوسیله آن خود را به خدا نزدیک کنند!! شگفت انگیز اینکه این دروغ ۹۰٪ دین را تشکیل می دهد، یعنی هرکس روزی ۹۰٪ دروغ بگوید و ۹۰٪ درعمل کار خلاف عقیده باطنی اش انجام دهد او ۹۰٪ دین را تکمیل کرده است!!

و مصیبت بزرگ اینکه این دروغگویی و فریبکاری به ادعای روایات شیعه تنها دین یک امام نیست! بلکه دین تمام اهل بیت به شمول خود رسول گرامی صلی الله علیه وسلم است!! مگر اینکه ائمه به پیامبر صلی الله علیه وسلم نسبت داده نشوند، و عقیده داشته باشند که دین آنان غیر از دینی است که پیامبر گرامی صلی الله علیه وسلم آورده اند، زیرا مفهوم دین آبائی همین است.

کدام انسان عاقل می پذیرد یا باور می کند که دین اسلام که خداوند آنرا نازل فرموده تا اخلاق پاکیزه را حاکم کند و اساس تعاملات انسانی را بر صداقت و صراحت و شفافیت بنا کند تا زندگی انسانها به شکل سالم و طبیعی در پرتو صداقت و امانت داری و شفافیت رشد کند اینگونه به مردم دروغ و فریبکاری بیاموزد؟! بلکه دروغگویی و فریبکاری را ۹۰٪ دین بداند و بر آن اجر و مزد و پاداش عنایت کند!! فرض کنید این ادعا و باور درست است بیاییم نتیجه گیری کنیم!

نتیجه تقيه امام:

در صورت درست بودن ادعای تقيه برای امامان نتیجه چیست؟

۱- دینی که خداوند متعال آنرا نازل فرموده دین تقيه است، یعنی دروغگویی!! این یک امر مسلم است که دروغگویی در تمام ادیان و در تمام جوامع بشری حتی در عصر جاهلیت اخلاق زشت و ناپسندی بوده است، و هر انسان عاقل و آزاده از دروغ گفتن ابا داشته و احساس شرمندگی می کرده و می کند چه رسد که این دروغگویی دین باشد!! و دروغگو در برابر گفتن دروغ اجر و پاداش حاصل کند!! کدام عقل سالم باور می کند که خداوند متعال دینی نازل کند که ۹۰٪ در صد آن دروغ گفتن و با دروغ زیستن باشد و دروغگو از دروغگویی اش انتظار اجر و ثواب و پاداش داشته باشد!!!

۲- اگر «تقيه دین» باشد و «هرکس تقيه نکند بی دین باشد» و «تقيه دین تمام اهل بیت» باشد و «۹۰٪ در صد دین تقيه و دروغگویی و با دروغ و کلک و تظاهر زیستن» باشد پس نعوذ بالله چگونه باور کنیم که پیامبر گرامی صلی الله علیه وسلم دین را به طور کامل رسانده اند!!! نعوذ بالله شاید ایشان بخشی از دین را از روی تقيه پنهان کرده باشند!! چونکه دین ایشان تقيه بوده است!! خدایا! از این اهانت و جسارت به پیامبر گرامی ات و اهل بیت اطهارش از تو طلب مغفرت و آمرزش می کنیم، آن الگوی ایمان و شجاعت و صداقت از این گونه مزخرفات پاک و مبرا هستند.

۳- و اگر تقيه و دروغگویی دین ۹۰٪ دین باشد پس چه ضمانتی وجود دارد که نعوذ بالله هر آنچه پیامبر گرامی صلی الله علیه وسلم تبلیغ

و بیان کرده اند قطعا و یقینا همان دین اصلی و حقیقی باشد!! شاید

بخشی از آن را از روی تقیه فرموده باشند و حق چیز دیگری باشد؟!

۴- و اگر تقیه دین باشد پس چه ضمانتی وجود دارد که تمام گفتار

و کردار امامان حقیقتا دین باشد و از روی تقیه صادر نشده باشد؟!

۵- اگر تقیه دین باشد پس فایده امامت چیست؟! مقصود امامت که

تبلیغ حق و آموزش آن به مردم است، پس وقتی امام حق را می پوشاند و

دین را ضایع می کند تا زندگی خودش را حفظ کند فایده امامتش

چیست؟!

۶- اگر تقیه دین باشد پس چه ضابطه و قانون و شاخصی وجود

دارد که مشخص کند این کردار امام حقیقت است و آن یکی تقیه؟! تا

اختلاف و چالشی را که نعوذ بالله خود امام بوجود آورده از میان برداشته

شود؟! شما معتقدید که امام آمده تا اختلافات مردم را از بین ببرد اما می

بینیم که متأسفانه خود امام قصدا با گفتار خلاف حقیقت و کردار خلاف

حقیقتش اختلاف بوجود می آورد و پیروانش را دچار شگفتی و

سردرگمی می کند!

احتیاج امام به پیروانش!

لذا امام به پیروانش احتیاج پیدا کرد تا اینکه آنها کتاب تألیف کنند و با

گمان و تخمین به رفع اختلاف پردازند، آری پیروان ائمه با تألیف کتاب و

بیان اینکه کدام گفتار و کردار امام حقیقت است و کدام تقیه تلاش کردند

اختلاف و مشکلی را که امام خودش بوجود آورده را از بین ببرند، چنانکه

طوسی هر دو کتابش التهذیب و الاستبصار را به همین منظور تألیف کرده

است.

پس این پیروان ائمه نعوذ بالله از خود امامان شجاعت بیشتری داشته اند زیرا اینها چیزی را که امام نتوانسته با صراحت بیان کند بیان کرده اند، بنابراین این نفع و فایده این پیروان از خود امامان برای امت بیشتر بوده است!! زیرا اینها توانستند اختلافی را از بین ببرند که امام نتوانست!!

طوسی که او را شیخ طائفه (یعنی استاذ مذهب شیعه) می نامند در مقدمه کتابش التهذیب می نویسد: {از اول کتاب نسخ شود... از شیخ و استاد مان ابو عبد الله که خداوند کمکش کند شنیدم می فرمود: أبو الحسین هارونی علوی مذهب حق داشت و به امامت معتقد بود اما از آنجائیکه در باب اختلاف روایات موضوع بر او مشتبه شد و از توجیه آن عاجز ماند، عقیده دیگری را پذیرفت».

تهذیب الأحكام ۱/۲ و ۳

پس ملاحظه می فرمایید که شیخ طائفه و استاد مذهب شیعه چگونه اعتراف می کند که هیچ روایتی نیست مگر اینکه در مقابل آن، روایت دیگری وجود دارد که آنرا نقض می کند، این بود که عقل بعضی از عاقلان مذهب شیعه را بیدار نمود و چنانکه اعتراف کرده مذهب شیعه را رها نمودند.

چرا امام بعدی تقیه امام قبلی را بیان نمی کرد؟:

پرسش این است که اگر امام اول مطلبی را از روی تقیه بر خلاف حقیقت فرمود چرا امام بعد از ایشان برای مردم روشن نمی کند که فلان مطلب را امام از روی تقیه فرموده و حقیقت چیز دیگری است؟! چرا هر امام تقیه امام قبلی را مشخص نکرد تا در نتیجه اینهمه روایت متناقض روی هم انباشته نشود و نیازی نباشد که علمای مذهب شیعه آستین بالا برنند و بدون اینکه دلیل و برهانی از ائمه داشته باشند فقط از روی تخمین و گمان روایات ائمه

را خوب و بد کنند، ما از کجا بدانیم که آنچه فلان عالم شیعه نوشته درست است یا غلط؟! (یا اصلاً تقیه نیست و حقیقت است)؟!

پس بنابراین فلان عالم شیعه است که شایستگی امامت دارد! زیرا که او تناقضات مذهب شیعه را بر طرف کرده بلکه او باید امام الأئمه نامیده شود زیرا که تناقضات تمام اقوال ائمه را بر طرف نموده است!! پس این پرسش هم بجاست که ائمه ای که مردم را دچار شگفتی و سردرگمی کرده اند که بعضی پیروان مذهب شیعه در نتیجه این تناقضات از مذهب دست کشیده و می کشند چگونه شایستگی دارند که امام نامیده شوند؟! اما ما اهل سنت و دوستان واقعی اهل بیت رحمة الله علیهم عقیده داریم که امامان از این دروغهای شاخداری که با یکدیگر در تناقض آشکار قرار دارند پاک و مبرا هستند، این کالای کساد دروغ سازان و دروغ فروشان بر خود شان مبارک باد.

۷- پرسش مهمتر این اینکه وقتی تقیه را دین می دانیم پس شجاعت کجا رفت؟! مگر نه این است که از شروط امامت است که امام شجاعترین مردم باشد؟! در صفات امام که چنین ادعا شده است.

شیخ مفید می نویسد: «و یجب أن یكون الإمام أشجع رعیتة» «واجب است که امام شجاع ترین پیروانش باشد»

الاقتصاد ص ۳۱۲

پس امامی که حقیقت را نگوید چه شجاعتی دارد؟!

تقیه و علم غیب:

۷- پرسش دیگر اینکه در صورت پذیرش تقیه به عنوان بخشی از دین پس علم غیب کجاست؟! مگر نه این است که ادعا می کنند امام غیب می داند و برای آن دهها و صدها حدیث و روایت جعل کرده اند؟!

پس وقتی امام از روی تقیه و از ترس اینکه مبدا سؤال کننده، جاسوس حکومت باشد برخلاف حقیقت و بر خلاف عقیده باطنی اش فتوا می‌دهد تا به او وانمود کند که او نه امام است و نه عالم! بلکه یک فرد عادی یا از اهل سنت است! پس غیب دانی امام کجا رفت؟! امامی که علم غیب دارد نباید بداند که شخص سؤال کننده از ارادتمندان امام است یا جاسوس و دشمن ایشان؟!!

شیعیان اثناعشری با توجه به دهها و صدها روایت جعلی و دورغین شان در این باب مدعی هستند که امام علم غیب میداند، آنچه در گذشته اتفاق افتاده! و آنچه در آینده اتفاق خواهد افتاد! و آنچه که اکنون دارد اتفاق می‌افتد! همه را می‌داند!! و هرگاه بخواهد چیزی را بداند می‌داند!! پس آیا امام با این همه علم و دانش فوق العاده نمی‌داند که این کسی که آمده، از ایشان سؤال یا مطلبی بپرسد از دوستان و ارادتمندان ایشان است یا خیر؟!!

کلینی می‌نویسد: «باب إذا شاء الأئمة عليهم السلام أن يعلموا الغيب علموا».

اصول کافی ۲۵۸/۱

«باب در باره اینکه ائمه عليهم السلام هرگاه بخواهند غیب بدانند، می‌دانند»

«باب أن الأئمة عليهم السلام يعلمون ما كان وما يكون وأنهم لا يخفى عليهم الشيء صلوات الله عليهم».

«باب در باره اینکه ائمه عليهم السلام آنچه در گذشته بوده و آنچه در آینده خواهد بود همه را می‌دانند، و هیچ چیزی بر آنها پنهان نمی‌ماند».

اصول کافی ۲۶۰/۱

«باب أن الأئمة عليهم السلام لو ستر عليهم لأخبروا كل امرئ بما له و ما

عليه»

«باب در باره اینکه اگر اسرار ائمه عليهم السلام حفظ شود قطعاً ضرر و فایده هرکس را به او خبر خواهند داد.

اصول کافی ۱/۲۶۴

امام حق را پنهان می کند! :

۹- پرسش دیگر اینکه این بیچاره ای که آمده از امام فتوا بپرسد و امام از روی تقیه چیزی را بر خلاف حقیقت و برخلاف عقیده صحیح و درست خودش به او فرموده، و او به گمان اینکه این مطلب از امام معصومی صادر شده که از طرف خدا تعیین گردیده است و نخواسته و ندانسته به یک مطلب و عقیده باطل عمل کرده تکلیفش چیست؟ او چه تقصیری دارد؟!.

او برای اینکه خدا را به یکتایی بپرستد و از شریعت محمدصلی الله علیه وسلم پیروی کند به کس دیگری اعتماد نکرد که سؤالش را از او بپرسد بلکه به سراغ امام معصومی رفت که به ادعای شیعیان اثناعشری از دروغ و خطا و اشتباه چه از روی قصد و چه از روی فراموشی منزّه و پاک است!!

اما متأسفانه به دام تقیه افتاد و امام معصوم و پاک از دروغ و خطا طبعاً به ناچار و از روی مجبوری به او فتوای دروغ داد!! یعنی بر خلاف حقیقت و مخالف عقیده باطنی خودش او را ارشاد و توجیه فرمود!!! گناه این بیچاره مسکین چیست؟!.

اگر امام نمی تواند حق بگوید باید ساکت باشد:

۱۰- این واقعیت خیلی روشن و آشکار است که در صورت چنین معضلی که امام به هر دلیلی قدرت و توانایی گفتن حق و بیان حقیقت را ندارد به

عوض گفتن باطل و خلاف حق بهتر است خاموش بماند، تا باعث گمراهی مردم نا آگاه نگردد. و خدای نکرده مورد نکوهش الله قرار نگیرد و طبعاً امامان عالم به قرآن بوده و میدانستند که خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید:

﴿ قُلْ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتُرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ ﴿٦٩﴾ مَتَّعٌ فِي الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ نَذِقُهُمُ الْعَذَابَ الشَّدِيدَ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ ﴿٧٠﴾ ﴾ یونس: ۶۹ - ۷۰ بگو آنان که بر الله دروغ می بندند، رستگار نمی شوند [آن] بهره‌ای در دنیاست، آن گاه بازگشتشان به سوی ماست، سپس [طعم] عذاب سخت را به [سزای] آنکه کفر می ورزیدند به آنان می چشانیم. و در جای دیگری می فرماید:

﴿ إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ ﴿١٠٥﴾ ﴾ النحل: ۱۰۵

«جز این نیست که کسانی افتراء می کنند که به آیات خداوند ایمان ندارند و همین گروه دروغگویانند» پس کسانی که به خداوند متعال دروغ و افتراء می بندند و ادعا می کنند که این دروغ و افترای آنان دین الله متعال است تا بدینوسیله جان و زندگی خودشان را نجات دهند، در حالیکه آنها مأمور و مکلف به تبلیغ و بیان دین الله هستند این عده (که دروغهایشان را امامان نسبت می دهند) افتراء کنندگان بر خدا هستند، اینها چند روزی در این دنیا از نعمت های خداوند استفاده خواهند کرد و سپس به سوی خداوند باز خواهند گشت خداوندی که برای آنان عذاب سخت و دردناکی در نظر گرفته است.

آری این سرانجام دروغگویان خواهد بود. اما اهل بیت رضوان الله علیهم که سلاله پاک رسول الله صلی الله علیه و سلم هستند از این دروغگویان و دروغ های آنان متنفرند، اهل بیت از خانواده پاک و راستگویی هستند که سرور و سردار و تاج سر همه مخلوقاتند. و رسول مکرم صلی الله علیه و سلم فرموده اند: (من کان یؤمن بالله والیوم الآخر فلیقل خیراً أو لیصمت) «هرکس به خداوند و روز آخرت ایمان دارد باید سخن خیر بگوید یا خاموش باشد».

صحیح بخاری ۵۵۵۹ صحیح مسلم ۶۷

تناقض معصوم:

اما بیایید با هم به این داستانی که نوبختی از علمای معروف شیعه اثناعشری از یکی از امامان نقل می کند توجه کنیم:

«یکی از شیعیان به نام عمر بن ریاح خدمت امام رفت تا مسئله ای پرسد سؤالش را پرسید و رفت، سال بعد آمد و عین همان مسئله را از همان امام پرسید، اما امام اینبار جواب دیگری برعکس جواب قبلی به او داد، پرسشگر شیعی را این پاسخ ناپسند آمد و گفت: این پاسخ شما عکس پاسخی است که سال گذشته به من دادید!! امام فرمود: پاسخ ما از روی تقیه بوده است!

عمر بن ریاح شیعی در باره امامت امام دچار شک و تردید گردید. وقتی از حضور امام بیرون رفت شخصی از شیعیان به نام محمد بن قیس را دید و جریان را به او بازگفت و اضافه کرد خدا شاهد است که من هدفی جز عمل کردن به فتوای ایشان نداشته ام بنابر این هیچ دلیلی وجود ندارد که ایشان از روی تقیه به من فتوا داده باشند!!

محمد بن قیس گفت شاید کسی دیگری در مجلس حضور داشته که امام از او تقیه کرده! گفت اتفاقاً در هر دو مجلسی که من از ایشان پرسیدم

هیچکس دیگری جز من حضور نداشت! اما فکر می‌کنم هر دو مرتبه بدون علم پاسخ داده (نعوذ بالله)، و بار دوم یادش نبوده که قبلاً چه پاسخی داده تا مثل همان پاسخ بدهد. بنابر این از امامت ایشان برگشت و گفت: کسی که به باطل فتوا دهد نمی‌تواند امام باشد. (فرجع عن إمامته و قال: لا یکون إماما من یفتی بالباطل).

فرق الشیعه ص ۵۹-۶۱

آری بخدا سوگند کسی که به باطل فتوا دهد، نمی‌تواند امام باشد پس آیا شیعیان این حقیقت را می‌دانند و از این روایات دروغینی که به اهل بیت نسبت داده شده اعلان بیزاری می‌کنند؟!.

کلینی از زراره بن أعین روایت می‌کند که گفت: «یک مسئله از امام باقر علیه السلام پرسیدم و بمن جوابی داد، سپس مردی آمد و همان مسئله را پرسید و بخلاف جوابی که بمن داده بود به او جواب داد، پس از آن مرد دیگری آمد و به او جواب سومی داد مخالف آن دو، چون آن دو مرد بیرون شدند، گفتم یابن رسول الله! دو تن عراقی از شیعیان شما آمدند و یک مسئله پرسیدند و به هر کدام جواب دیگری دادی؟ فرمود: ای زراره! این محققا برای ما بهتر است و شما را و ما را پایدارتر می‌کند، و اگر همه شما شیعیان یک رأی باشید، مردم به وحدت و اعتقاد شما نسبت به ما پی می‌برند، و زندگی ما و شما متزلزل و نا پایدار می‌شود، گوید پس از آن به امام صادق علیه السلام گفتم: شما اگر شیعیان خود را بر نوک نیزه و بر آتش برانید انجام می‌دهند، و با این حال جوابهای مختلف به آنها می‌دهید؟! گوید همان جواب پدرش را به من داد.»

ص ۱۱۱ و ۱۱۲ ترجمه و شرح فارسی آیت الله محمد باقر کمره‌ای.

این و صدها نمونه دیگر تناقضاتی است، که در فتاوای ائمه وجود دارد، آیا واقعا درست است که نعوذ بالله دروغ می گفته؟! حاشا و کلا، چنین چیزی هرگز قابل تصور نیست و از اخلاق آن بزرگواران که از بهترین شخصیت‌های اهل بیت بوده اند بسیار بعید است.

۱۰- پرسش دیگر اینکه مردم وقتی فهمیدند که تقیه دین است، پس چگونه به امام شان اعتماد کنند، و چگونه تشخیص بدهند که کدام فرموده امام تقیه و کدام حقیقت است؟!

شیعه بر خلاف اهل سنت عمل کند!:

۱۲- جعل کاران و دروگان که می خواستند شیعیان را از سایر امت اسلامی جدا کنند روایاتی ساختند و دروغهایی جعل کردند که بر اساس آن هرکس نمی تواند حضور امام برسد یا در دو مسأله متفاوت نمی تواند حق را تشخیص دهد ببینید که اهل سنت چه می کنند هر کاری آنها کردند این فرد شیعه عکس آنرا انجام دهد.

عمر بن حنظله گوید از امام ششم علیه السلام پرسیدم دو مرد از هم مذهبان ما در باره دین یا ارث اختلاف کردند چه کنند؟... گفتم، قربانت اگر دو تن فقیه حکم، هر دو حکم خود را موافق کتاب و سنت تشخیص دهند ولی یکی از دو خبر مدرک حکم موافق عامه است و دیگری مخالف عامه بکدام از دو خبر عمل شود؟ فرمود: آنکه مخالف عامه است مایه رشد و هدایت است... !!

[ترجمه و شرح فارسی آیت الله محمد باقر کمره ای ص ۱۱۳ تا ۱۱۵ با اختصار، کتاب فضل العلم، حدیث شماره ۱۰، اصول کافی ۱/ ۶۷-۶۸ من لا

یحضره الفقیه ۵/۳ التهذیب ۳۰۱/۶ ابن بابویه قمی، احتجاج طبرسی ص ۱۹۴
وسائل الشیعة ۷۵/۱۸-۷۶]

این از عجیب ترین قواعد دینی در مذهب شیعه است که به خدا سوگند
اهل بیت رحمة الله علیهم از آن بیزارند پس باید گفت: چه نیازی وجود دارد
که کسی پیش امام برود و فتوا بخواهد خودش ببیند هر کاری که اهل سنت
انجام می دهند عکس آنرا انجام دهد!!

تقیه منصب امامت را لغو می کند:

۱۳- اجازه دهید پرسش دیگری مطرح کنیم که اگر امام از طرف خداوند
منصوب و تعیین شده تا اینکه از دین حفاظت کند و آنرا به مردم ابلاغ نماید
پس چرا تقیه می کند؟!

اگر می گویند تقیه برای حمایت امام از زندان و شکنجه و شهادت است!
باید گفت این استدلال درست نیست و امامی که مسئولیت خطیری چون
تبلیغ دین را به عهده دارد مانند پیامبران علیهم السلام باید آنرا به مردم
برساند، حتی اگر زندان و شکنجه و مرگ در انتظارش باشد، زیرا کسانی که
مانند پیامبران علیهم السلام از طرف خداوند مکلف به تبلیغ دین می شوند،
هرگز مجاز نیستند که به خاطر ترس از مردم مأموریت شان را ترک کنند.

خداوند متعال در وصف پیامبران بزرگوارش می فرماید:

﴿الَّذِينَ يَبُلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ، وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا﴾ (۳۹)

﴿الأحزاب: ۳۹﴾

«کسانی که رسالت (پروردگار شان) الله را به مردم می رسانند و فقط از او
می ترسند و جز خداوند از هیچ کس دیگری نمی ترسند و خداوند برای
حسابرسی کافی است».

پس در کجای قرآن می توانید پیدا کنید که فلان پیامبر الهی از ترس مردم که تقریباً همه پیامبران علیهم السلام هم با خطر مواجه بوده اند حق را به صراحت به مردم نگفته و از تقیه کار گرفته اند؟!!

و شما عقیده دارید که امامت مانند نبوت است یعنی اینکه امام هم در شجاعت و دریافت مسئولیت مانند پیامبر است پس در تبلیغ امامت و ادای مسئولیت هم باید مانند پیامبر علیه السلام شجاع و نترس باشد و تبلیغ دین و خوشنودی پروردگارش باید از جانش نیز برای او عزیزتر باشد جایی که دین خدا ضایع شود زندگی پیامبر و به ادعای شما وصی پیامبر چه ارزشی دارد؟!!

۱۴- هر کس می تواند بپرسد که وقتی امام مانند سایر پیروانش هیچگونه مسئولیتی در تبلیغ دینش تحمل نمی کند پس فایده امامتش چیست؟!!

۱۵- بازهم پرسشی مطرح می شود که به ادعای شما وقتی امام اینهمه قدرت فوق العاده و توانایی های خارق العاده دارد که حتی در تصور نمی گنجد و بلکه تمام این جهان هستی در تصرف امام قرار دارد پس چه نیازی به تقیه دارد؟!!

بیاید در پایان با کتاب «مدینه المعاجز» از آقای هاشم بحرانی آشنا شویم که به شدت شگفت زده خواهید شد، ایشان برای علی بن ابی طالب رضی الله عنه بیش از پانصد (۵۰۰) معجزه بر شمرده است!!!.

پس ایشان که پانصد معجزه در اختیار داشت چرا از آن در راه نصرت دین و دفاع از حق و نشر عقیده اش استفاده نکرد؟!!

ما معتقدیم شخصیهایی که منصب تخیلی امامت به آنان نسبت داده شده انسانهای بزرگوار، وارسته و از دوستان و اولیای خداوند بوده اند و مانند

سایر مؤمنان زندگی عادی داشته اند، البته آنها بندگان عابد و نیکو کاری بوده و هیچ اطلاعی از امامت نداشته و هرگز مدعی آن نبوده اند.

امامت بعدها از سوی دیگران! به آنان نسبت داده شده، آنها نه قدرت خارق العاده داشته و نه دارای معجزه بوده اند، اگر چنین ادعایی واقعیت می داشت وضعیت به گونه دیگری می بود و قطعاً آنان با معجزات و توانایی های خارق العاده شان جلو دشمنانشان می ایستادند و هرکس باعث آزار و اذیت شان می شد حسابش را صاف می کردند، و با کسانی که به آنها دروغ و تهمت و افتراء می بستند تصفیه حساب می کردند!

لیکن ما عقیده و اطمینان و باور کامل داریم که خداوند روزی را وعده داده که همه انسانها از قبرهایشان بلند خواهند شد و آنچه در سینه ها پنهان بوده آشکار شده و خداوند همه تهمت زندگان و جعل کاران و دروغ فروشان را به سزای اعمالشان خواهد رساند.

۱۶- پرسش دیگر اینکه موضع علمای شیعه که به مردم فتوا می دهند در باره تقیه چیست؟! آیا مانند امامان شان تقیه می کنند یا خیر؟ اگر از تقیه کار می گیرند پس مردم چگونه به فتاوی آنها اعتماد کنند؟! و اگر تقیه نمی کنند چرا؟ آیا اینها از امامان شان شجاعترند یا اینکه به تقیه ایمان ندارند؟.

و مشخص است که شیعیان در طول تاریخ جز مدت کوتاهی در حکومت آل بویه و صفوی و اینک نزدیک سه دهه، همیشه در حالت ترس و خوف زندگی می کرده اند و همیشه نیاز به تقیه داشته اند.

وانگهی بنابر روایات و اقوال علمای شیعه تقیه دین است، اگر علماء به آن عمل کنند از چشم مردم می افتند و فتاوی شان مشکوک و غیر قابل اعتماد می شود. و اگر به آن عمل نکنند کار کرد و جایگاه ائمه مشکوک و

ضعیف خواهد شد و پیروان شان از آنها شجاعتر معرفی خواهند شد که اینها به تقیه عمل نکرده اند اما ائمه برای حفظ جان و از ترس دشمنانشان به تقیه پناه برده اند!!

۱۷- در پایان اجازه دهید این مطلب را روشن کنیم که کسانی که مسئولیت بیان و تبلیغ دین را به عهده داشته باشند، بیان نکردن و پنهان کردن حقایق دین، یا اصطلاحاً کتمان حق از بزرگترین گناهان بشمار می رود. خداوند متعال در این باره می فرماید:

﴿ إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ ۗ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّعِينُونَ ﴿١٥٩﴾ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُّوا فَأُولَٰئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿١٦٠﴾ ﴾ البقرة: ۱۵۹ - ۱۶۰

«قطعا کسانی که نشانه‌های روشن و هدایتی را که نازل کرده‌ایم، پس از آنکه آن را برای مردم در کتاب [آسمانی] روشن ساخته‌ایم، پوشیده می‌دارند، اینانند که الله آنان را لعنت می‌کند و لعنت‌کنندگان [از مردم و فرشتگان نیز] آنان را لعنت می‌کنند مگر کسانی که توبه کردند و [بدیهای گذشته] را به صلاح آوردند و [حقیقت را برای مردم] روشن ساختند. پس اینانند که از آنان در می‌گذرم و منم توبه پذیر مهربان».

پس چگونه میتوان تصور کرد که امامی که از طرف خداوند منصوب شده نعوذ بالله مرتکب چنین عمل زشتی بشود که در نتیجه آن دین ضایع شود؟! هرگز چنین تصویری را نمی‌توان وارد دانست و آن بزرگواران از این تهمت‌ها پاک و مبرا هستند. پس از خداوند متعال می‌خواهیم که حق را به رنگ حق به ما بنمایاند و توفیق پیروی عنایت فرماید. و باطل را به رنگ باطل به ما نشان دهد و توفیق گریز از آن را به ما عنایت فرماید. آمین.

توانانی‌های خارق العاده

در کتاب های روایی شیعه هزاران حدیث و روایت وجود دارد که توانایی های خارق العاده ای به ائمه نسبت می دهد! بلکه بنا بر ادعای این روایات هیچ چیزی در جهان نیست مگر اینکه در تصرف و سیطره امام است!

آیت الله خمینی در این زمینه می نویسد:

«برای امام مقامات معنوی هم هست که جدا از وظیفه حکومت است و آن مقام خلافت کلی الهی است، که گاهی در لسان ائمه علیهم السلام، از آن یاد شده است. خلافتی است تکوینی که به موجب آن جمیع ذرات در برابر «ولی امر» خاضعند. از ضروریات مذهب ماست که کسی به مقالات معنوی ائمه نمی رسد، حتی ملک مقرب و نبی مرسل»!!!.

ولایت فقیه ص ۵۳ (حکومت اسلامی).

و روایات می افزایند که آنها از اسمای اعظم الله چیزی در اختیار دارند که پیامبران و رسولان هم در اختیار ندارند! به بعضی از این معجزات توجه فرمایید:

زمین لرزه را علی متوقف می کند!؟!

کاشانی از مفسران شیعه اثناعشری این قصه را چنین نقل می کند:

«از فاطمه علیها السلام روایت شده که فرمود: در زمان ابوبکر زلزله آمد مردم نزد ابوبکر و عمر رفتند دیدند که آنها از ترس خانه هایشان را رها کرده و به سوی علی علیه السلام می شتابند، مردم هم بدنبال آنها در حرکتند تا اینکه همه نزد خانه علی رسیدند، علی علیه السلام بدون اینکه از وضعیت

موجود پروایی داشته باشد از خانه بیرون آمد، علی حرکت کرد و مردم هم در پی ایشان راه افتادند، تا اینکه به یک بلندی رسیدند، علی روی آن بلندی نشست و مردم هم اطراف او نشستند، در حالیکه همه به دیوارهای شهر که از شدت لرزه به جلو و عقب می رفت نگاه می کردند!! علی به آنها فرمود: گویا شما از آنچه دیده اید وحشت زده اید؟! گفتند: چگونه وحشت زده نباشیم، ما که هرگز چنین چیزی ندیده ایم! ایشان لبانش را تکان داد و دست بر روی دست شریفش زد و خطاب به زمین فرمود: ترا چه شده؟! آرام باش! پس زمین به اجازه خداوند آرام شد! مردم از آنچه دیدند بیش از تعجب اول شان وقتی که بی پروا از خانه بیرون آمد شگفت زده شدند!! فرمود: مثل اینکه از کار من تعجب کردید؟ گفتند: بله! فرمود: منم آن انسانی که خداوند فرموده است ﴿إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا ﴿١﴾ وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا ﴿٢﴾ وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا ﴿٣﴾﴾ الزلزلة: ۱ - ۳ منم آن انسان که به زمین خطاب می کند و می گوید: ترا چه شده؟ ﴿يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا ﴿٤﴾﴾ الزلزلة: ۴ آنروز (قیامت) زمین اخبارش را به من بازگو می کند!!».

تفسیر صافی ص ۵۷۱

«کلینی با سند خودش از جابر و او از ابوجعفر (امام باقر) علیه السلام روایت می کند که فرموده برآستی نام خدا که اعظم است، هفتاد و سه حرف است و همانا یک حرف از آن را آصف داشت و آن را بزبان آورد و زمین میان او و میان تخت بلقیس (از بیت المقدس تا صنعای یمن - در حدود دو ماه راه) تاشد و بهم در نوردید تا آن تخت بدستش رسید و سپس زمین بحال خود برگشت، این کار در کمتر از چشم بهم زدن انجام شد، هفتاد و دو

حرف از اسم اعظم نزد ماست و یک حرف از آن مخصوص خداست که برای خویش در علم غیب برگزیده، ولا حول ولا قوة إلا بالله».

ترجمه و شرح فارسی آیت الله محمد باقر کمره ای ۱/۴۴۴

پس ملاحظه می فرمایید که ائمه چه قدرت و توانایی فوق تصویری داشته اند!! اینکه با این وجود، چرا همیشه مظلوم بوده اند معلوم نیست! ما نمی دانیم!!

علی بر ابرها سوار می شود!!

ملا باقر مجلسی در داستان مفصلی می نویسد:

«علی به دو ابر اشاره کرد که هرکدام آن به شکل فرش پهن شده، در آمد، بر یکی خودش سوار شد و بر دیگری یارانش، مانند سلیمان و مقداد و غیره. علی در حالیکه بر ابر سوار بود فرمود: « من چشم خدا در زمین او هستم!! من زبان گویای خدا در میان مخلوقاتش هستم!! من نور خدا هستم که هرگز خاموش نمی شود!! و من دروازه خدا هستم که از آن به او می توان رسید! و حجت او بر بندگانش هستم!!».

بحار الأنوار ۲۷/۳۴

(أنا عين الله في أرضه، أنا لسان الله الناطق في خلقه، أنا نور الله الذي لا يطفأ،

أنا باب الله الذي يؤتى منه، وحجته على عباده». این داستان مفصل همچنان بگونه شگفت انگیزی ادامه می یابد، و یاران علی در باره معجزات پیامبران از ایشان می پرسند و ایشان می فرماید: من بزرگتر از این به شما نشان خواهم داد!! تا اینکه فرمود:

قسم به ذاتی که دانه را شکافت و گیاه را رویاند من از ملکوت آسمانها

و زمین آنقدر در اختیار دارم که اگر بخشی از آنرا بدانید دلهای شما تحمل

آنرا نخواهد داشت!! اسم اعظم خداوند هفتاد و دو حرف دارد، آصف ابن برخیا یک حرف آنرا در اختیار داشت که وقتی آنرا به زبان آورد زمین میان او و میان تخت بلقیس تاشد و بهم در نوردید تا آنکه تخت بدستش رسید و سپس زمین بحال خود برگشت این کار در کمتر از چشم بهم زدن انجام شد، هفتاد و دو حرف از اسم اعظم نزد ماست و یک حرف آن مخصوص خداست که برای خویش در علم غیب بر گزیده است».

بحار الأنوار ۳۷/۲۷

اما اگر این ادعاها درست می بود حتما در زندگی ائمه به اصطلاح دوازده گانه اثری از آن نمودار می شد. خود حضرت علی رضی الله عنه به ادعای روایت شما چگونه به اجبار از ایشان بیعت گرفته شده؟! تصویری که روایات شما را ایشان بدست می دهد نعوذ بالله آنقدر زشت است که نه تنها ایشان که حتی به شخصیتی که در شجاعت و عزت نفس و قوت ایمان خیلی پایین تر از ایشان هم باشد نمی زبید!!

به گردن علی طناب انداخته می شود!!

روایات شیعه ادعا می کنند که به گردن علی نعوذ بالله طناب انداخته شد و ایشان را کشان کشان بردند تا با ابوبکر رضی الله عنه بیعت کند!! در نمایشنامه عجیب و مسخره ای در کتاب سلیم بن قیس هلالی آمده است که ادعا می کند:

«.... ابوبکر (رضی الله عنه) غلام خودش قنفذ را نزد علی فرستاد تا اینکه ایشان را جهت بیعت احضار کند علی نیامد، ابوبکر به قنفذ گفت: برگرد، اگر از خانه بیرون آمد دست نگه دار و گرنه در خانه اش به او هجوم بیاور، و اگر مانع شد خانه را بر سرشان به آتش بکشید! قنفذ ملعون آمد و با

اصحابش بدون اجازه به خانه هجوم آوردند، علی علیه السلام سراغ شمشیرش رفت، ولی آنان زودتر به طرف شمشیر آنحضرت رفتند، و با عده زیاد شان بر سر او ریختند، عده ای شمشیرها را بدست گرفتند و بر آنحضرت حمله ور شدند، و او را گرفتند و بر گردن او طناب انداختند!! حضرت زهراء علیه السلام جلو درخانه، بین مردم و امیر المؤمنین علیه السلام مانع شد، فنغد ملعون با تازیانه به آنحضرت زد، بطوری که وقتی حضرت از دنیا می رفت در بازویش از زدن او اثری مثل دستبند بر جای مانده بود، خداوند قنغد را و کسی که او را فرستاد لعنت کند.

سپس علی علیه السلام را بردند و به شدت او را می کشیدند، تا آنکه نزد ابوبکر رسانیدند،...این در حالی بود که علی علیه السلام فرمود: بخدا قسم، اگر شمشیرم در دستم قرار می گرفت می دانستید که هرگز به این کار دست نمی یابید.... عمر بصورت اهانت آمیزی گفت: بیعت کن و این اباطیل را رها کن. علی فرمود: اگر انجام ندهم شما چه خواهید کرد؟ گفتند: تو را با ذلت و خواری می کشیم!.....سپس عمر گفت: برخیز ای فرزند ابی طالب و بیعت کن! حضرت فرمود: اگر انجام ندهم چه خواهید کرد؟ گفت: بخدا قسم در این صورت گردنت را می زنیم! امیر المؤمنین علیه السلام سه مرتبه حجت را بر آنان تمام کرد، و سپس بدون آنکه کف دستش را باز کند دستش را دراز کرد. ابوبکر هم روی دست او زد و به همین مقدار از او قانع شد. علی علیه السلام قبل از آنکه بیعت کند در حالیکه طناب بر گردنش بود خطاب به پیامبر صلی الله علیه وسلم صدا زد: «ای پسر مادرم، این قوم مرا خوار کردند و نزدیک بود مرا بکشند».

اسرار آل محمد ترجمه کتاب سلیم بن قیس هلالی

ص ۱۶۹ تا ۱۸۲ با اختصار.

آیا این چهره زشت و رسوا به علی ابن ابی طالب رضی الله عنه آن
بزرگمرد ایمان و صداقت و شجاعت می زبید؟!

چرا علی از آن معجزات کار نگرفت؟!:

پرسش هر انسان عاقل در اینجا این است که پس چرا علی بن ابی طالب
رضی الله عنه از آن توانایی های خارق العاده اش اولاً برای حمایت خودش
و سپس برای نصرت دین و دفاع از عقیده اش در طول ۲۵ سال خلافت
خلفای راشدین رضی الله عنهم سپس در زمان معاویه رضی الله عنه استفاده
نکرد؟! بویژه در زمان معاویه که عملاً جنگی هم در گرفت و ایشان (علی
رضی الله عنه) با اینکه شمشیرش را در اختیار داشت نتوانست پیروز شود! آیا
لازم نبود در آن شرایط سخت و دشوار که شیعیان و مدعیان محبت و پیروی
هم ایشان را تنها گذاشته بودند حضرتش از معجزات خارق العاده و توانایی
های شگفت انگیزی که در اختیار داشتند (اگر می داشتند) استفاده می
کردند?!.

شما که معتقدید امامت اصلی از اصول دین است که هرکس به آن عقیده
نداشته باشد کافر است!! و هرکس آنرا رد کند کافر است!! و هرکس آنرا برای
غیر ائمه قبول داشته باشد کافر است!! پرسش این است که علی رضی الله عنه
با اینکه سلاح الهی!! را در اختیار داشته و می دیده که مردم کافر می شوند
چگونه به کفر و ارتداد امت راضی می شود اما از آن معجزات و توانایی
هایش استفاده نکند!.

اگر می خواهید بگویید که خداوند به ایشان دستور نداده! می پرسیم پس
خداوند این معجزات خارق العاده را چرا به ایشان عنایت فرموده؟! فقط برای

سرگرمی؟! یا برای اینکه هنگام لزوم جهت نصرت دین و عقیده اش از آن استفاده کند؟! وانگهی چگونه ممکن است که خداوند امامت را که اصل مهمی از اصول دین است را به کسی عنایت کند و اسباب و وسایلی هم برای نصرت و کمک او در اختیارش بگذارد اما اجازه استفاده آنها را از او سلب کند؟! این منطق را هیچ عقل سالمی نمی پذیرد.

و حسن چرا از معجزات استفاده نکرد؟:

جالب اینکه حسن ابن علی رضی الله عنه از امامت به نفع معاویه رضی الله عنه کناره گیری کرد و با کمال میل راضی شد که ایشان و تمام پیروانش از معاویه رضی الله عنه اطاعت کنند، قطع نظر از ارتشی که با علی رضی الله عنه برای مرگ بیعت کرده بودند و هنوز دست به شمشیر هم نبرده بودند که (به نوشته تاریخ طبری) تعداد شان نزدیک چهل هزار مرد جنگی بود، و اینک در اختیا حضرت حسن بود.

پس وقتی به ادعای شما معاویه رضی الله عنه نعوذ بالله کافر بود و حضرت حسن سلاح الهی و ربانی در اختیار داشت که می توانست جهان را تسخیر کند و طبعاً معاویه و تمام مخلوقات روی زمین را شکست دهد و علاوه بر آن چهل هزار مرد جنگی نیز در اختیار داشت، پس چرا از این سلاح ربانی و معجزات خارق العاده استفاده نکرد؟! آیا باز هم می توان گفت به دلیل اینکه خداوند ایشان را از استعمال آن سلاح ربانی باز داشته بود؟! کدام عقل سالم چنین استدلالی را باور می کند؟!

ملیونر یا برهنه!:

تصور کنید که شخصی با پای برهنه و لباسهای کهنه و فرسوده و رنگ زرد و شکم گرسنه و آواره که حتی کلبه ای ندارد با خانواده اش شب را در آن

سپری کند، و مجبور است در بیرون بخوابد، همه می بینند که فرزندان و خانواده اش هم مثل خودش فقیر و بیچاره هستند، و خود و خانواده اش به شدت نیازمند کمک دیگران هستند اما وقتی کسی از کنارش رد می شود و دلش به حال او می سوزد و می خواهد کمکی به او ارائه کند ادعا می کند که بنده به هیچ کمکی نیاز ندارم من خودم میلیونرم!! و هرگونه مال و امکانات در اختیار دارم!! می پرسید پس چرا از این مال و امکانات خود استفاده نمی کنی و برای خودت سر پناهی درست نمی کنی!! به وضع خود و خانواده ات نمی رسی؟ به نیازمندان کمک نمی کنی؟.

می گوید: من دوست دارم با زهد زندگی کنم؟ شما مجبورید چنین شخصی را یا دروغگو بدانید و یا دیوانه! چون در جهان عقلا غیر قابل درک و پذیرش است که شخصی بهترین انواع امکانات را بیش از تمام میلیاردر های جهان در اختیار داشته باشد اما نه خودش از آن استفاده کند نه خانواده اش از آن بهره ای ببرند و نه به نیازمندان جامعه کمکی بکنند!!! فقط در بانکها ذخیره داشته باشد!!.

پس چنین وضعیتی با ادعاهای گزاف هرگز قابل درک و قبول نیست، یعنی اینکه این آقا یا واقعا دیوانه است و یا خالی می بندد!! این در جهان مادی است. در جهان معنویت هم شاید موضوع فرق چندانی نکند، شما مدعی هستید که ائمه قدرت و توانایی فوق العاده و معجزات خارق العاده در اختیار دارند اما همه آنها همیشه و در تمام مدت عمرشان به گفته خود شما در کمال مظلومت و در تنگنا و خفقان زندگی می کرده اند، حتی اجازه و جرأت اظهار دین و عقاید شان را نداشته اند! و پیروانشان نیز همواره مورد پیگرد و ستم قرار داشته اند اما ائمه هیچگاه از توانایی های فوق العاده و

معجزات خارق العاده شان استفاده نکرده اند؟! آیا این دروغ و تهمت و افتراء، به آن بزرگواران رضی الله عنهم نیست؟

پیروان ائمه چرا نپرسیدند؟!

به ادعای شما ائمه همواره این توانایی های خود را به پیروانشان نشان می داده اند و آنها از دیدن این معجزات شگفت زده و بهت زده می شدند! اما هیچگاه کسی از میان پیروان از هیچکدام از ائمه نپرسید که شما که اینهمه قدرت و توانایی و معجزه در اختیار دارید و هم ما و هم شما و دین و عقیده مان در تنگنا و خفقان قرار داریم، پس چرا از این توانایی ها استفاده نمی کنید تا نفس راحتی بکشیم؟! عقل سالم تقاضا می کند که بگوییم دقیقا مانند ادعای امامت، این ادعاها نیز دروغهایی بیش نیست که بوسیله جعل کاران و دروغ سازان به ائمه رضی الله عنهم نسبت داده شده است.

ما نمی دانیم که اینگونه موارد، عقل و درک و وژدان بعضی ها را بیدار خواهد کرد یا نه؟ انسانهای عاقل و زیرک اگر مطلبی بخوانند و بدانند که در آن فایده ای برایشان نهفته است حتما پند می گیرند، اما کسانی که از نعمت حقیقی عقل محرومند و در مهمترین و خطرناکترین بخش سرنوشت و زندگی شان یعنی دین و عقیده و زندگی دائمی و ابدی روز آخرت، به دیگران متکی هستند! و همواره خود را به مغالطه می اندازند، و پذیرش حق برایشان سنگین و دشوار می نماید و قدرت و شهادت تصمیم گیری ندارند قطعا پشیمان خواهند شد، اما زمانی که پشیمانی سودی نداشته باشد.

صحابه

رضی الله عنهم

ما اهل سنت عقیده داریم که صحابه رضی الله عنهم بعد از پیامبران علیهم السلام قطعاً بهترین مخلوق خداوند هستند. بویژه خلفای راشدین ابوبکر صدیق، عمر فاروق، عثمان ذی النورین، و علی مرتضی رضی الله عنهم أجمعین.

در این مورد اولاً به قرآن کریم و سپس به سنت صحیح رسول الله صلی الله علیه وسلم استدلال می کنیم که مدح و ثناء و ستایش صحابه در تمام قرآن کریم و سنت مطهر می درخشد، و سپس به عقل سالم استدلال می کنند که هر عقل سالمی می گوید:

بزرگترین مدرسه تاریخ که طراح و سرپرست آن خداوند حکیم دانا و قادر توانا، و مؤسس و مدیر و معلم آن رسول الله صلی الله علیه وسلم باشد دانش جویانش قطعاً با نمره بیست و تشویقی قبول شوند. و استدلال دیگرشان بعد از قرآن و سنت و عقل سالم به تاریخ و واقعیت‌های مندرج در آن است که در مدت کوتاهی توانستند تمام جهان را با اخلاق و محبت به زیر سیطره خود در آورند.

اما شیعیان اثناعشری عقیده دارند که مدرسه محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم شکست خورده و شاگردانش جز تعداد اندکی که از عدد انگشتان یک دست بیشتر نیستند همه مردود شده اند!!

در اصول کافی آمده است که:

«حمران بن اعین گوید: به امام باقر علیه السلام گفتم: قربانت ما چه بسیار کم هستیم، اگر همه بر سر یک گوسفند فراهم شویم آن را تمام نمی کنیم؟ فرمود: من برای تو شگفت آورتر از این را باز نگویم؟ همه مهاجر و انصار رفتند جز - با دست خود اشاره کرد - سه تا،» (المهاجرون و الأنصار ذهبوا إلا ثلاثة!!!)

علی اکبر غفاری در پاورقی نسخه عربی دار الأضواء بیروت ۱۴۰۵ هـ ق ج ۲/۲۴۴ می نویسد: چنانکه کشی از ابوجعفر باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: «ارتد الناس إلا ثلاثة: أبوذر وسلمان والمقداد...».

ص ۶۹ رجال کشی چاپ ۱۳۸۲ ش تهران، تحقیق و تصحیح

محمد تقی فاضل میدی و سید ابو الفضل موسویان.

«و (همه) مردم جز سه نفر مرتد شدند أبوذر و سلمان و مقداد».

عبدالملک بن اعین از جعفر صادق علیه السلام پرسید پس همه مردم هلاک

شدند؟! أبو عبدالله علیه السلام فرمود: (ای والله یا بن أعین هلک الناس

أجمعون... ای والله هلکوا إلا ثلاثة... فصاروا سبعة) «آری ای ابن اعین به خدا

سوگند همه مردم هلاک شدند... آری به خدا سوگند هلاک شدند جز سه

نفر... سپس هفت نفر شدند».

رجال کشی ص ۶۸.

آیا چنین حکمی از روی عقل و منطق درست است؟!

عقل اگر از تأثیرات خارجی سالم بماند و صاحب آن در جستجوی حقیقت، صادقانه تلاش کند قطعاً به توفیق خداوند حق را در خواهد یافت، اینک ماسعی خواهیم کرد حقیقت را آنگونه که هست سلسله وار بیان کنیم.

اول: این صحابه بویژه مهاجران قبل از درخشش نور اسلام مشرک بودند و دین پدران شان را داشتند، که خداوند به آنان لطف کرد و از میان آنان محمد صلی الله علیه وسلم را به عنوان آخرین پیامبر فرستاد، این پیامبر گرامی صلی الله علیه وسلم از اولین روز بعثت، دین آنان را به باد انتقاد گرفت، و تخیلات آنانرا سفیهانه توصیف نمود و عقاید شان را باطل اعلان کرد، قوم آنحضرت ایشان را تکذیب کردند، و دعوت ایشان را ناپسند پنداشتند و از پذیرش آن سر باز زدند، فقط عده کمی از آنان، علاوه بر حساسیت شدید جامعه، و بر خلاف موج عمومی مخالفت اقشار مختلف با دین جدید، دعوت توحید را قبول کردند و مسلمان شدند، و همه پیامدهای این اقدام شجاعانه را به جان و دل خریدند.

خانواده و سران قلدر جامعه که خود را همه کاره مردم می دانستند این عده اندک را بدترین عذاب ها چشانند و از خانه و کاشانه شان آواره کردند و آنقدر آنها را کتک زدند و شکنجه نمودند که بعضی در زیر شکنجه جان دادند و بلکه بعضی ها را قصداً به شهادت رساندند!

آری! هر کس که مسلمان می شد از چشم سر داران قریش و جامعه اشرافی مکه می افتاد و او را از هم نشینی خود محروم می کردند و در محاصره اقتصادی قرار میدادند، بعضی آنها تحمل می کردند، بعضی را هم

قبیله شان حمایت می کرد و بعضی با تحمل غربت و دوری وطن و خانواده و فرزندان مجبور می شد راه هجرت به حبشه را پیش گیرد.

جالب است بدانید که این مردان مؤمن و نمونه تاریخ هر گونه دشواری را تحمل می کردند، و بعضی ها همه چیز شان را از جمله جان عزیزشان را از دست می دادند بدون اینکه مال و امتیازی بدست آورند! یا منصب دنیوی کسب کنند.

این حقیقت را هیچ کس نمیتواند انکار کند نه شیعه و سنی، و متأسفانه کتابهای شیعه از اخبار و حوادث این مؤمنان و رنجها و مشقتهاهی که هنگام قبول ایمان تحمل کرده اند خالی است و لذا شیعیان، دقیقتر بگوییم بعضی علمای شیعه راحت می توانند این مؤمنان را به ارتداد و نفاق و غیره متهم کنند.

دوم: این مؤمنانی که اسلام را بویژه در روزهای اول دعوت رسول الله صلی الله علیه وسلم پذیرفتند از دو حال خالی نیست، یا از روی قناعت به این دین بزرگ و ایمان عمیق به خدا و رسول گرامی اش صلی الله علیه وسلم مسلمان شدند، و هرگونه رنج و مشقتی را تحمل کردند. یا اینکه چون غیب می دانستند! یا پیش بینی می کردند که این دین اسلام که امروز چند نفر بیشتر پیرو ندارد و همه انسانهای جهان دشمنش هستند روزی پیروز خواهد شد و قدرت و عزت پیدا خواهد کرد، لذا از روی نفاق و فریب به ظاهر وارد دایره اسلام شدند!! و تمام آن رنجها و مشقتها را از روی ریا و تظاهر تحمل کردند!!

برای اینکه موضوع بیشتر روشن گردد یک مثال نزدیک و ملموس عرض می کنیم، آیت الله خمینی در زمان شاه سابق ایران، علیه سلطنت ظالمانه او

به مبارزه پرداخت، و او در نتیجه ایشان را آزار و اذیت کرد و در تنگنا قرار داد و زندانی کرد و سرانجام تبعید نمود، طبعاً در آن زمان شاگردان و هوادارانی از آقای خمینی و جنبش مبارزاتی ایشان متأثر شده و از ایشان تبعیت می کردند. لذا آنها نیز مورد پیگرد قرار گرفتند و مانند خود آقای خمینی زندانی و شکنجه و آزار و اذیت شدند.

پرسش این است که آیا می توان در مورد سایر همفکران و همزمان آیت الله خمینی گفت: اینها همه دروغگو و ریا کارند، و اصلاً به جنبش مبارزاتی آن زمان علاقه مند نبوده و آنرا قبول نداشتند! ولی چون حدس می زدند که رژیم شاه سقوط کند و انقلاب پیروز شود و آنها بتوانند به جایی برسند لذا تمام آن دشواری ها و سالها، زندان و شکنجه را فقط از روی ریا و تظاهر تحمل کردند؟! اگر امروز کسی چنین چیزی بگوید بلافاصله حرفش رد خواهد شد گرچه در عصر حاضر آنها در بازی های سیاسی ممکن است چنین موردی اتفاق بیفتد اما این احتمال خیلی ضعیف است.

اما جامعه آنروز قریش فرهنگ و تجربه و سواد جوامع امروزی را هرگز دارا نبود که حتی با کوچکترین وضعیف ترین احتمال هم بتوان چنین موردی را تصور کرد، پس وقتی تصور چنین چیزی در جنبش و انقلاب آقای خمینی و دوستانش حتی با احتمال خیلی ضعیف هم قابل تصور نیست پس پذیرش چنین احتمالی در باره صحابه مهاجر رضی الله عنهم را چگونه می توان تصور کرد؟!

سوم: اینکه صحابه انصار رضی الله عنهم وقتی از مدینه برای حج عازم مکه شدند و با پیامبر گرامی صلی الله علیه وسلم ملاقات کردند و مسلمان شدند. وقتی نزد قومشان برگشتند به عنوان نمایندگان مردم مدینه اسلام را به

آنها عرضه کردند، بسیاری از آنان مسلمان شدند سپس در حج سال بعد عده دیگری مسلمان شدند و با پیامبر صلی الله علیه وسلم بیعت کردند و تعهد نمودند که پیامبر گرامی صلی الله علیه وسلم را نصرت کنند.

در حالیکه می دانستند که نه تنها قوم و قبیله آنحضرت که تمام عربها با ایشان سر دشمنی برداشته اند، پس در چنین شرایطی که رسول مکرم صلی الله علیه وسلم هیچ حامی و مددگاری ندارند، چند نفری هم که با ایشان هستند مثل خودشان ضعیف و ناتوان و در معرض آزار و شکنجه قرار دارند. چنین بیعت و تعهدی به معنی این بود که آنها خود را برای جنگهای کوری آماده می کنند که جز خداوند هیچکس نمی داند نتیجه آن چه خواهد بود.

پس با توجه به این حقایق شما چه حدس می زنید؟ آیا مسلمان شدن صحابه انصار رضی الله عنهم أجمعین در آن شرایط دشوار و آمادگی برای جنگ و جهاد، از روی ایمان عمیق به خدا و پیامبر صلی الله علیه وسلم بود یا اینکه آنها به این امید ایمان آوردند و بیعت کردند که می دانستند روزی پیامبر صلی الله علیه وسلم قدرت خواهد گرفت و بعد از ایشان قدرت و خلافت به اینها خواهد رسید؟!!

هر انسان عاقل و سالمی که به عقل و شخصیت خودش احترام بگذارد و آزادانه و مستقل فکر کند اعتراف خواهد کرد که ایمان آوردن و بیعت نمودن آنان برای دفاع از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و آمادگی برای جنگ های تحمیلی آینده هیچ عامل و انگیزه دیگری جز باور عمیق و ایمان کامل و محبت فوق العاده به خدا و رسول گرامی اش صلی الله علیه وسلم نداشته است.

چهارم: اینکه این صحابهٔ انصار رضی الله عنهم که از برادران مهاجر شان که از مکه هجرت کرده و به مدینه رفته بودند، با آن روحیه ایثار و فداکاری که پذیرایی نمودند و در خانه هایشان را به روی آنان گشودند، و همه اموال و داشته هایشان را در خدمت آنها قرار دادند تا جاییکه یکی از انصار به برادر مهاجرش پیشنهاد کرد که هر کدام از دو همسرش را که می پسندد اشاره کند تا او طلاقش دهد و برادر مهاجرش با او ازدواج کند.

به نظر شما این ایثار و فداکاری نمونه در تاریخ، سرچشمه گرفته از ایمان عمیق و خالصانه آنان به خدا و رسول گرامی اش است یا به امید طمع و چشم داشت به مال و منصبی که هیچ اطلاع و آگاهی از آمدن یا نیامدن آن ندارند؟! آیا در تاریخ انسانهای نمونه ای از این قبیل سراغ دارید که به امید و انتظار دنیای تخیلی که به ظاهر اصلاً قابل تحقق نیست با روحیه ای سرشار از فداکاری، مال خودشان را در شرایطی که خودشان به آن نیاز دارند، برای همفکران و هم عقیده هایشان بی دریغ خرج کنند؟!

به اینگونه حقایق مجسم و زنده تاریخ با دید شک و تردید نگریستن به منزله پوچ دانستن همه حقایق موجود در این جهان هستی و سلب اعتماد از همه گذشته های مستند تاریخ بشر است. که لازمه چنین منطقی دیوانگی و نا بخردی عقلای جهان و سرانجام لجام گسیختگی عقل انسان است.

پنجم: قطع نظر از اینکه چه کسی زودتر مسلمان شده همه می دانیم و می پذیریم که ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم از اولین روزهای دعوت توحید با پیامبر گرامی صلی الله علیه وسلم همراه و هم نفس بودند، و از آغاز دعوت تا لحظه وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم هیچکدام آنان نه در سفر نه در حضر، نه در جنگ نه در صلح، نه در سختی نه در آسایش

هیچگاه از ایشان جدا نشدند مگر اینکه به فردی از آنان مأموریتی سپرده شده باشد.

این واقعیتی است که در باره آن بین شیعه و سنی اختلافی وجود ندارد.

ششم: بیایید مجدداً این پرسش را کنیم که مجموعه این صحابه رضی الله عنهم حقیقتاً مؤمن بودند یا از روی تظاهر؟! در صورت دوم وقتی آنها تظاهر به ایمان و اسلام می کردند پس باید همواره در آرزوی این بودند که پیامبر صلی الله علیه وسلم دچار مشکل و مصیبت شوند.

پرسش این است که در این صورت آیا پیامبر صلی الله علیه وسلم این موضوع را می دانستند یعنی از حقیقت آنها اطلاع داشتند که تظاهر به ایمان می کنند! و علیه ایشان توطئه می چینند! و قصد ضربه زدن به اسلام را دارند یا خیر؟

اگر پاسخ مثبت است! پس نعوذ بالله مقصر خود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بوده اند!! چونکه ایشان با وجود آگاه بودن از طرح های آنان باز هم آنها را در کنار خود نگه داشتند و به آنها اعتماد کردند، و به آنها مسئولیت سپردند، تا جاییکه همه مردم آنها را یک خانواده می دانستند، که این دلیل بر محبت شدید و علاقه فوق العاده آنان به یکدیگر بود. و بیانگر اینکه آنحضرت کاملاً از آنها راضی و خوشنود بودند.

بلکه از این گذشته حضرتش آشکارا آنها را مدح و ستایش می کردند و علناً در همه جا آنها را مورد اعتماد معرفی می کردند. از این هم مهمتر اینکه حضرتش صلی الله علیه وسلم با آنها خویشاوندی نمودند با دخترانشان ازدواج نمودند و دختران خودشان را به ازدواج آنها در آوردند، و بلکه در تمام مسائل کوچک و بزرگ با آنها مشورت می نمودند حتی در مسائل مهم

و سرنوشت سازی مانند جنگ و صلح بدون حضور و مشورت آنان تصمیم نمی گرفتند!

هفتم: یکی از حقایق تاریخی غیر قابل انکار که شیعه و سنی بر آن اتفاق نظر دارند این است که پیامبر گرامی صلی الله علیه وسلم در آخرین بیماری که منجر به وفات ایشان شد به ابوبکر صدیق دستور دادند به جای ایشان برای مردم نماز جماعت اقامه کند. بنابراین ابوبکر صدیق رضی الله عنه در تمام مدت مرضی آنحضرت که از پنجشنبه تا دوشنبه طول کشید و حضرت نتوانستند در مسجد حاضر شوند در محراب پیامبر صلی الله علیه وسلم می ایستادند و به عنوان امام برای مردم نماز جماعت اقامه می کردند.

انجام این مسئولیت بزرگ یعنی حدود یک هفته در حضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم جانشینی ایشان را انجام دادن از دو حالت خالی نیست، یا رسول گرامی صلی الله علیه وسلم با رضایت و اختیار کامل، در حالی این مسئولیت را به ابوبکر رضی الله عنه واگذار کردند که ایشان صلاحیت اینکار را نداشته که این نعوذ بالله خیانت به امت و امانت الهی است!!!

و یا اینکه آنها با توجه به نفوذ و تسلطی که داشتند بر خلاف میل و رضایت پیامبر گرامی صلی الله علیه وسلم اوضاع را در کنترل خود گرفتند! و به زور خود شان را امام جماعت مردم معرفی کردند!! که در این صورت نعوذ بالله این نقص در نبوت و سلب اعتماد از تبلیغ رسالت است! یعنی اینکه ایشان به عنوان پیامبر الهی که با وحی کنترل می شده از روی ترس و اکراه کسانی را به خود نزدیک می کرده و از آنها ستایش می نموده که نعوذ بالله خائن و منافق و دشمن دین بوده اند!!!

اگر این فرضیه احمقانه را بپذیریم پس از کجا معلوم که نعوذ بالله ایشان از روی ترس و اکراه چه حقایق فراوانی را از امت پنهان کرده باشند!!! و چه تضمینی وجود دارد که ایشان مسائل زیادی را که جزو دین و وحی الهی نبوده از ترس و اکراه به عنوان احکام شرعی به امت معرفی کرده باشند!!!.

این فرضیه پوچی که نتیجه دشمنی و کینه توزی بعضی ها با صحابه رسول الله صلی الله علیه وسلم است منجر به سلب اعتماد از دین خدا می گردد، و در آنصورت هر چیزی که بوسیله آنان نقل شده قابل اعتماد نیست، از جمله قرآن کریم. حتی ایمان ابوبکر و علی نیز بوسیله همین شخصیتها نقل شده پس نعوذ بالله ما هیچ مدرکی برای ایمان شاگردان مدرسه رسول الله صلی الله علیه وسلم از ابوبکر تا علی و سایر صحابه نداریم، جز شهادت و گواهی خود آن بزرگواران در باره یکدیگر.

و بلکه در باره تمام حقایق دینی آنزمان و قرآن کریم و سیرت نبوی و تمام تاریخ آن دوره سرنوشت ساز جز گواهی شاگردان صادق مکتب رسالت ما چه مدرک و دلیل و برهانی در اختیار داریم!؟

هشتم: اینکه خداوند متعال که خالق و برنامه ریز و کنترل کننده تمام آن اوضاع بوده آیا می دانسته که آنان حقیقتاً و در باطن نیز مانند ظاهرشان مسلمان و مؤمنند یا خیر؟ اگر می دانسته و قطعاً عقیده ما همین است (خدایا از طرح چنین فرضیه ای از تو طلب آمرزش می کنیم) پس خداوند خودش نزدیکی آنان به رسول الله صلی الله علیه وسلم را پسندیده بلکه در واقع خداوند متعال خودش آنها را برای همنشینی پیامبرش صلی الله علیه وسلم انتخاب کرده و از آنان ستایش نموده است، آری خداوند حکیم دانا در دهها آیه از کلام مجیدش از صحابه و یاران، از انصار و مهاجران از ایشار گران و

انفاق گران، از دعوتگران و مجاهدان، از جان نثاران و فداکاران، و مظهر دهها صفت خوب دیگر که مصداق اول تمام صفات اهل ایمان بوده ستایش کرده است.

نعوذ بالله اگر خداوند نمی دانسته پس این نقص در ربوبیت پروردگار قادر و متعال است. و اگر می دانسته که آنها بر خلاف ظاهر خوب شان، علیه اسلام نقشه دارند و توطئه می کنند با این وجود به بودن آنها در کنار پیامبر گرامی اش صلی الله علیه وسلم راضی می شود و حضرتش را از حقیقت حال آنان آگاه نمی کند این نیز نعوذ بالله توهین به الله متعال است، و گویا ذات متعال او نیز در این توطئه شریک است که سبب شده این عده غیر قابل قبول از نظر بعضی ها اطراف پیامبر گرامی صلی الله علیه وسلم را بگیرند و بر اوضاع مسلط شوند، که در نتیجه حجت خدا بر مردم تمام نشود خداوند متعال خودش فرموده است:

﴿رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِيَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا

حَكِيمًا ﴿١٦٥﴾ النساء: ١٦٥

«و رسولانی [فرستادیم] که پیش از این داستان آنان را بر تو باز گفتیم و رسولانی که حکایت آنان را بر تو باز نگفته‌ایم. و الله [بی میانجی] با موسی سخن گفت.

نهم: احتمال دیگر اینکه خداوند می دانست که اینها الآن مؤمن هستند اما در آینده مرتد خواهند شد و به وصیت امامت خیانت خواهند کرد! اما با این وجود آنها را به حال خودشان باقی گذاشت و رسوا نکرد و بر عکس از آنان ستایش نمود! و پیامبر گرامی صلی الله علیه وسلم نیز از آنها ستایش نمود، و

حقیقت حال آنان را برای مردم بازگو نکرد این نیز تهمت به خداوند متعال است که گویا ذات متعال او سبب شده که آنچه نباید اتفاق می افتاد اتفاق بیفتد!!!

از خداوند متعال از مطرح کردن این فرضیه های مزخرف طلب آمرزش می کنیم قصد ما از طرح این فرضیه ها که لازمه عقیده دشمنی با صحابه است بیدار کردن تفکر و اندیشه کسانی است که روایات دروغین و ضد عقل و قرآن، آنها را از هر سو محاصره کرده و فرصت اندیشیدن نمی دهد.

دهم: اهل سنت عقیده دارند که خداوند متعال پیامبر گرامی اش محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم را فرستاده تا اینکه دولت ایمان را برقرار نماید چنانکه در آیه ۳۲ و ۳۳ سوره توبه می فرماید: ﴿يُرِيدُونَ أَن يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَن يُتِمَّ نُورَهُ، وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ ﴿٣٢﴾ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ، وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ﴿٣٣﴾﴾ التوبة: ۳۲ - ۳۳ «می خواهند نور الله را با سخنان خویش فروشانند و الله نمی پذیرد مگر آنکه نورش را کامل کند و اگر چه کافران ناخوش دارند (۳۲) او کسی است که رسولش را به هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر همه ادیان پیروز گرداند و اگر چه مشرکان ناخوش دارند (۳۳)».

و در آیه ۲۸ سوره فتح می فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ، وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا ﴿٢٨﴾﴾ الفتح: ۲۸ «اوست آن ذاتی که رسولش را به هدایت و دین حق فرستاد تا او را بر همه ادیان چیره گرداند. و الله گواهی را بس است (۲۸)».

این وعده خداوند است و رسول گرامی صلی الله علیه وسلم به عنوان پیامبران الهی قطعاً مسئولیت داشتند برای تحقق این وعده خداوند متعال تلاش کنند. لذا پیامبر بزرگوارمان صلی الله علیه وسلم گروهی از بهترین انسانهای روی زمین را تربیت کردند تا دولت ایمان را برقرار کنند، لذا به اجازه و توفیق خداوند متعال آنها را از تاریکیهای شرک بیرون آورد و به گلستان ایمان وارد کرد، و به آنان شخصیت بخشید و آنها را به خود نزدیک کرد، آن پیامبر ایمان و اخلاق و معلم کامل بشر هیچ مشاور و همنشینی جز این جان نثاران و مؤمنان نخبه نداشت، لذا از میان آنان یک شخصیت را بیش از دیگران به خود نزدیک کرد و او را در چشم مردم بزرگ نمود و در مواضع سخت و دشوار به ایشان مسئولیت سپرد، تا جائیکه اطرافیان همه ایشان را شناخته بودند و به وی احترام می گذاشتند و جایگاه و شخصیت و منزلت بسیار والایی که حضرتش صلی الله علیه وسلم به ایشان عنایت فرموده بودند برای همه مسلم شده بود.

پس اگر این شخصیت بزرگی که رسول الله صلی الله علیه وسلم ایشان را مقام و منزلت رفیع بخشید و در نتیجه، ایشان در چشم صحابه بزرگوار آنحضرت چنانکه شایسته بود جلوه کرد اگر این بزرگمرد نمونه واقعا اهلیت و شایستگی آن حسن ظن و اعتماد رسول الله صلی الله علیه وسلم را دارا بوده که به عقیده ما قطعاً هم چنین است پس معلم ایمان و اخلاق کل جامعه انسانی و مربی عظیم و بی نظیر بشریت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم درست تشخیص داده و درست تربیت کرده و تربیت ایشان نتیجه داده است. اما اگر ابوبکر صدیق اولین شاگرد نمونه مدرسه رسول الله صلی الله علیه وسلم که بیست و سه سال افتخار شاگردی آن رسول بزرگوار صلی الله علیه وسلم

وسلم را داشته، اهلیت و شایستگی آن مقام و منزلت و آن حسن ظن و اعتماد را نداشته، پس نعوذ بالله شخص خود رسول الله صلی الله علیه وسلم مقصر است که مردی را بزرگ معرفی کرده و بارها به او مسئولیت بخشیده که می دانسته از دین بر می گردد و وصیت ایشان در باره بر قراری حکومت اسلامی را باطل می کند و به میل خودش دولت کفر قائم می کند، نعوذ بالله، خدایا! ما را ببخش.

آری ابوبکر صدیق آن بزرگمرد نمونه تاریخ بشر الگوی والا و مرد افتخارات تاریخ اسلام پس از رسول الله صلی الله علیه وسلم بود و همواره در تمام فرازهای زندگی بویژه در مواضع دشوار و سرنوشت ساز همراه و همدم آنحضرت بود.

پیامبر عظیم الشان اسلام که تمام کردار و گفتار ایشان انعکاس وحی الهی بود در سفر هجرت بزرگترین حادثه تاریخ ساز اسلام که اولین گام بزرگ در راستای تأسیس دولت اسلامی بود این شخصیت نمونه و رفیق و مونس دائمی و پیکر ایمان و اخلاق و شجاعت و صداقت را با خود همسفر نمودند، سفر مبارکی که در آیات زرین و نورانی قرآن کریم انعکاس مستقیم و ابدی داشت، آیه ۴۰ سوره توبه را ملاحظه فرمایید:

﴿إِلَّا نَضْرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَّمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَىٰ وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٤٠﴾﴾ التوبة:

«اگر او (پیامبر) را یاری نکنید، در حقیقت الله هنگامی به او یاری کرد که کافران در حالی که یکی از دو تن بود [از مکه] بیرونش کردند، هنگامی که در غار بودند، آن گاه که به یار خود می گفت: نگران مباش. بی گمان الله با ماست. پس الله آرامشش را بر او نازل کرد و او را با سپاهسانی که آنها را نمی دیدید توان داد و آرمان کافران (شُرک) را فروتر قرار داد و آرمان الهی (توحید) است که برتر است و الله پیروزمند فرزانه است (۴۰)».

دومین شاخص بارز در زندگی عجیب شده ابوبکر با رسول الله صلی الله علیه وسلم ازدواج تاریخی پیامبر گرامی صلی الله علیه وسلم با عائشه صدیقه دخت گرامی ابوبکر صدیق رضی الله عنهما است که افتخار بزرگی برای حضرت صدیق رضی الله عنه و خانواده صدیقی بود زیرا که عائشه به دستور خداوند متعال مادر مؤمنان شد خداوند متعال در آیه ۶ سوره الأحزاب می فرماید:

﴿الَّتِي أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ نَفْسِهِمْ وَأَزْوَاجَهُمْ أُمَّهَاتُهُمْ﴾ الأحزاب: ۶ «پیامبر به [تصرف در کارهای] مؤمنان از خودشان سزاوارتر است. و زنانش مادران آنها هستند.

سومین شاخص بارز در زندگی ابوبکر صدیق اینکه در غزوه بدر نزدیک ترین فرد به رسول الله صلی الله علیه وسلم ابوبکر صدیق بود، در عریش با سایه بانی که برای حضرتش درست کرده بودند هیچکس دیگر جز رسول الله صلی الله علیه وسلم و ابوبکر رضی الله عنه نبود.

ویژگی دیگر ابوبکر صدیق رضی الله عنه که منحصر به فرد است و برای کس دیگری تکرار نشده امامت مسلمین در حیات رسول الله صلی الله علیه

وسلم است. قبلا عرض شد که در مرض وفات شان دستور دادند که ابوبکر امامت مردم را در نماز به عهده داشته باشد و در تمام مدت مریضی شان ابوبکر رضی الله عنه این مسئولیت را به عهده داشت.

این نمونه ها و مواضع فراوان دیگری در صحیح ترین کتب مسلمانان می توان سراغ گرفت که ویژگی ابوبکر صدیق رضی الله عنه را از دید رسول الله صلی الله علیه وسلم ثابت می کند، و نشان می دهد که ایشان چقدر به پیامبر گرامی صلی الله علیه وسلم آن معلم شفیق و مربی بزرگوارش نزدیک بوده و آن رسول معظم صلی الله علیه وسلم نسبت به این شاگرد صادق شان چقدر لطف و محبت داشته اند.

آری این خصوصیات و جایگاه ممتاز شخصیت استثنایی ابوبکر صدیق رضی الله عنه بود که تمام صحابه رسول الله صلی الله علیه وسلم را وادار کرد ایشان را به خلافت انتخاب کنند و از ته دل با این شخصیت جامع الشرایط بیعت نمایند، و در هر آنچه که ایشان به مصلحت اسلام و امت اسلامی امر و نهی می کنند تبعیت نمایند، ایشان به عنوان مدیر توانا با پشتیبانی و حمایت کامل جامعه اسلامی آنروز کاروانهای دعوت و جهاد را به هرسو اعزام نمود، و کشورها را با هماهنگی ملت ها فتح نمود.

سرانجام عمر فاروق را برای خلافت پیشنهاد کرد و مردم هم شخصیت پیشنهادی ایشان را که دارای شرایط لازم بود با اتفاق و رضایت عموم از دل و جان انتخاب کردند زیرا تمام مردم صادقانه و با احترام کامل از ایشان اطاعت می نمودند، بدون اینکه سلطه قوم و قبیله و پلیس و مال و هدایایی مانند بعضی جوامع کسی را به اطاعت وادار کند، وقتی هم که حضرت

صدیق رضی الله عنه وفات نمود با رضایت و موافقت تمام مسلمانان در کنار رسول الله صلی الله علیه وسلم دفن گردید.

پرسش عقلی و منطقی این است که علت و انگیزه این محبت و احترام فوق العاده به ایشان هم در زندگی و هم پس از مردن چه بود؟ پاسخ روشن است، علت این بود که رسول الله صلی الله علیه وسلم در تمام مدت بیست و سه سال زندگی شان همواره ایشان را در کنار خود داشتند و به ایشان مسئولیت می سپردند.

اگر همه این جریانات - چنانکه ما معتقد هستیم - درست بوده پس ابوبکر صدیق بخشی از تحقق مقصود بعثت پیامبر گرامی صلی الله علیه وسلم بوده است. (یعنی اقامه حکومت اسلامی که مقدمات و فاز اول آنرا خود رسول الله صلی الله علیه وسلم انجام دادند ادامه و تقویت و استمرار آن بوسیله ابوبکر صدیق و سپس سایر خلفای راشدین انجام گرفت.) و نعوذ بالله اگر اشتباه بوده پس این اهانت به مقام شامخ و مقدس آن پیامبر عظیم الشان صلی الله علیه وسلم است!

بنابر این مقصود بعثت آنحضرت تحقق نیافته است!!! پس آیا عقل سالم می پذیرد که گفته شود آنچه بعد از رسول الله صلی الله علیه وسلم انجام گرفته بر خلاف میل و رضایت آن حضرت صلی الله علیه وسلم بوده است در حالیکه علت و انگیزه اینکه ابوبکر در چشم مردم بزرگ شده و مورد احترام و تعظیم قرار گرفته خود رسول الله صلی الله علیه وسلم بوده اند؟!

یازدهم: اینکه اگر صحابه بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه وسلم مرتد شدند یعنی از دین اسلام برگشتند پرسش این است که به کدام دین برگشتند؟! زندگی شان که روشن است، اینها به گواهی تاریخ و گواهی تمام

جامعه بشری در زمان حکومت شان خدا را به یکتایی پرستیدند، نماز را برپا داشتند، زکات را ادا کردند، و ماه رمضان را روزه گرفتند و به خانه خدا حج کردند، و در راه خدا جهاد نمودند، کشورها را فتح کردند، حلال را حلال و حرام را حرام دانستند و هیچ چیز از احکام دین اسلام را ترک نکردند، در حالیکه دین زمان جاهلیت بر خلاف این مسائل بوده پس اینها به کدام دین برگشته اند؟!

ممکن است بعضی ها بگویند اینها امامت را غصب کردند، و شخص دیگری را غیر از صاحب اصلی آن به عنوان امام یا خلیفه انتخاب نمودند! عاقلان می گویند: کسی که زمام خلافت را بدست گرفت یک نفر و از یک قبیله بود پس سایر قبایل چگونه راضی شدند که برای اینکه فردی از قبیله دیگری خلافت را بدست بگیرد از دین شان برگرداند و آخرت شان را خراب کنند؟! و شگفت انگیز اینکه همه اینها که هیچ وجه مشترکی با خلیفه ندارند از یک مرتد!! بی چون و چرا اطاعت کنند و در کنارش بایستند و تمام عمر را برای اقامه دینی که با دین پدرانشان هم مخالف است بجنگند!! آیا این تناقض نیست؟! آیا غیرت و شهامت و مردانگی و حساسیت در برابر دین و شرف تقاضا نمی کرد که آنها علیه کسی که به دین دیگری که اصلا به آن قانع نیستند و ادارشان می کرد بشورند، به ادعای شیعیان اثناعشری مگر نه این است که ابوبکر بر منصب خلافت مسلط شده و امامت را که اصلی از اصول دین است لغو نموده است؟! آنگاه از مردم می خواهد که بقیه دین را بپذیرند در حالیکه بازهم به ادعای شما شیعیان اثناعشری دین بدون امامت در نزد خداوند هیچ ارزشی ندارد؟!

از این فراتر ابوبکر از مردم خواسته که در راه اقامه این دین - منهای امامت - جهاد کنند، و در راه دفاع از آن جان بدهند! شگفت اینکه همه مردم با کمال میل و رضایت کامل و بدون چون و چرا از ابوبکر صدیق (به ادعای شیعیان اثناعشری غاصب خلافت) اطاعت می کنند، دینی که بدون امامت و بدون بیعت با امام تعیین شده از طرف خداوند، هیچ ارزشی ندارد؟!!

فرض کنید در این میان عده ای واقعا سود می برند، اما دهها هزار نفر دیگر چرا برای منفعت چند نفر جان می دهند؟!!

عقل سالم این احتمالات و فرضیه ها را نمی پذیرد، زیرا همه این فرضیه ها از روایات نادرستی نشأت گرفته که به دروغ به اهل بیت نسبت داده شده است، پس بر اساس این گونه روایات پوچ و دروغین حکم صادر نمودند که یک امت بزرگ فقط به دلیل حسد و دشمنی با علی بن ابی طالب رضی الله عنه که داماد و پسر عموی پیامبر صلی الله علیه وسلم بود نعوذ بالله مرتد شده و از اسلام برگشته اند!! این چه عقل و منطقی است؟!!

با ابوبکر که هاشمی و قریشی نبود حسد و دشمنی نکردند، با کسی حسادت و دشمنی کردند که از قبیله بنی هاشم بود، قبیله ای که تمام قبایل و جامعه عربی آنروز در جاهلیت و اسلام به آن تعظیم و احترام داشتند!!!

دلایل عقلی که اینگونه ادعاهای باطل و تخیلی را رد می کند بی شمار است ولی ما به همین اشاره های گذرا اکتفا می کنیم، ومطمئن هستیم که کسانی که خداوند دلهای آنها را برای پذیرش حق باز کرده و عقل شان را بیدار نموده باشد همین مقدار کافی است که آنها را به فکر و تأمل وادار کند و از خداوند بخواهند که آنان را به سوی حق هدایت کند، و خداوند به

اقتضای لطف و مرحمت بی انتهایش هر کسی که به ریسمان او چنگ بزند و به او پناه ببرد توفیق و هدایت و رستگاری خواهد داد.

پایان

در پایان از خداوند منان مسئلت داریم که دل‌های ما را هدایت و عقل‌هایمان را بیدار نماید و به ما توفیق فهم و درک درست عنایت فرماید. و ما را از تمام فتنه‌ها محفوظ بدارد و تمام امت را در زیر پرچم قرآن و سنت صحیح هادی امین صلی الله علیه وسلم متحد و متفق بگرداند. یقیناً ذات یگانه او شنوا و اجابت‌کننده دعاهاست. و صلی الله علی سیدنا محمد و آله و صحبه أجمعین. در پایان این کتاب مختصر دو یادداشت کوتاه را اضافه می‌کنیم:

اول: اینکه ما عقیده داریم محبت اهل بیت جزو دین است و ما خود را در دین خداوند متعال ملزم می‌دانیم که برای نزدیک شدن به خداوند متعال با اهل بیت رسول الله محبت داشته باشیم، بلکه ما عقیده داریم در هر نماز به آنها درود و سلام فرستادن از واجبات نماز است که بدون آن نمازمان کامل نمی‌شود. اما در عین حال بر پایه منهج علمی و عقلانی که این کتاب نمونه‌ای از آن است معتقدیم روایات جعلی و عقاید مبنی بر این روایات که به اهل بیت نسبت داده شده به هیچ وجه درست نیست.

دوم: اینکه در این گفتگو روی سخن ما با افراد و شخصیتها و جوامع و ملت‌ها نیست بلکه با روایاتی است که این عقاید ضد عقل و منطق بر اساس آن بنا شده است. هدف ما این است با گفتگوی عقلانی ثابت کنیم که این

عقاید با یکدیگر تناقض آشکار دارد و نسبت آن به هیچ وجه به اهل بیت درست نیست.

برای اطلاع بیشتر از تناقضات این عقاید و اینکه چقدر با عقل و منطق سلیم منافات دارند از شما دعوت می‌کنیم به کتابهای ارزشمند آیت الله العظمی سید ابوالفضل برقعی قمی مراجعه فرمایید، ایشان تألیفات فراوانی دارد که همه آنها ارزش خواندن دارد یکی از مهمترین تألیفات ایشان کتاب ۸۰۰ صفحه‌ای بت شکن است که تناقضات و ضد عقل بودن روایات اصول کافی را بررسی کرده است و از سازش بزرگی که علیه اسلام و پیروان اسلام شده پرده برداشته است. واقعا در کتابهای آیت الله برقعی قمی سخنانی هست که ارزش دارد با آب طلا نوشته شود.

خلاصه امیدواریم که اینگونه گفتگوهای عقلی، تفکر و اندیشه جدی را که بتواند پرده از روی حقیقت بردارد در جامعه، بویژه در میان کسانی که در جستجوی حقیقت هستند، بیدار کند و امت را در زیر یک پرچم با محور قرآن و سنت صحیح با فهم صحابه و اهل بیت رضی الله عنهم اجمعین جمع کرده و متحد گرداند. آمین.

عبدالله حیدری عصر جمعه نهم محرم الحرام ۱۴۲۹هـ. برابر با دیماه

۱۳۸۶ خورشیدی.